

از انقلاب سفید

تا انقلاب اسلامی

زمینه‌ها و ریشه‌یابی عوامل



دکتر ناصر قرگزنو

**از انقلاب سفید**

**تا انقلاب اسلامی**

**زمینه‌ها و ریشه‌یابی عوامل**

نگرشی اجتماعی-سیاسی بر یک سرفصل

حساس از تاریخ معاصر ایران

۱۳۴۲-۱۳۵۷

دکتر ناصر قرگزلو

چاپ نخست: پاریس ۲۰۰۶

امور آماده سازی چاپ و صحافی: دایره مینا

4, Rue Georges de porto - Riche

75014 paris - France

0621567633

طراح روی جلد: روشنی

هرگونه بهره برداری از کتاب با درج منبع بلا مانع می باشد.

### فهرست مطالب

.....	مقدمه	.....	۵	۱.
.....	پیش درآمدی بر انقلاب سفید	.....	۷	۲.
.....	انقلاب سفید	.....	۹	۱.۲
.....	دوگانگی اصلاحات	.....	۱۹	۲.۲
.....	عوامل و زمینه ها و ریشه های انقلاب	.....	۳۱	۳.۲
.....	نقش احزاب و گروههای سیاسی ( حزب توده )	.....	۵۶	۳.
.....	جبهه ملی	.....	۷۵	۲.۳
.....	نهضت آزادی	.....	۸۳	۳.۳
.....	سازمان چریکهای فدائی خلق	.....	۸۹	۴.۳
.....	سازمان مجاهدین خلق	.....	۹۵	۵.۳
.....	نقش روحانیت	.....	۹۹	۴.
.....	نقش جریانات روشنفکری	.....	۱۰۳	۵.
.....	نقش بازار	.....	۱۳۵	۶.
.....	نتیجه گیری	.....	۱۳۹	۷.
.....	رویدادها	.....	۱۴۴	۸.
.....	کتابنامه (فارسی، لاتین)	.....	۱۴۹	۹.

## مقدمه

مردم ایران در طول تاریخ متضاد خود پیامدهای افتخارات ظاهری خود را به شدت تحمل کرده‌اند. میان تصویر مغز دانه‌ای که از فرهنگ خود به جهان خارج نشان می‌دهند با زندگی طاقت‌فرسایی که با زیرکی و تیزهوشی از سر گذرانده‌اند فاصله‌ای عمیق وجود دارد همین هويت پیچیده ایرانی بود که پرسش‌های منتسکیو را برانگیخت تاریخ پر فراز و نشیب این کشور از جمله تاریخ قرن بیستم آن که با شهرت عالمگیر نفت و چند انقلاب مشخص شده است. ایران کشور آریاییها که غریبها تا سال ۱۹۳۵ میلادی آن را پرس و پرشیا می‌نامیدند، در طول تاریخ خود در معرض حمله و سلطه بیشمار بیگانگان، به‌خصوص اعراب، ترکان، مغولان و سپس روسها، انگلیسیها و آمریکایها قرار گرفته ولی همواره موفق شده است زبان، فرهنگ و بیشتر اوقات استقلال سیاسی خود را حفظ نماید. مذهب شیعه که در قرن شانزدهم از جانب صفویه دین رسمی کشور اعلام شد، ملاط ایران نوین قرار گرفت این عامل اساسی هويت ملی ایران، پیش از آنکه در قرن بیستم در برابر جهان عرب که اکثریت آن سنی هستند، سر بلند کند در آغاز به منظور رویارویی با خلافت و امپراطوری عثمانی به وجود آمد. تاریخ ایران در قرن بیستم، در واقع با رویدادهایی مشخص شده که صفت انقلابی بر آنها گذاشته شده است هر چند بعضی از تاریخ‌نویسان این نامگذاری را به طور مثال به حوادث ۱۹۰۶ و ۱۹۷۹ یعنی انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، منحصر ساخته‌اند، نخستین انقلاب ایران که سلطنت مشروطه را ایجاد کرد. نشانه ورود ایران به قرن جدید بود ولی نفوذ آن از محدوده ملی فراتر نرفت. اکتشاف نفت در ۱۹۰۸ که در آن زمان نادیده انگاشته شد با برقراری مناسبات مستقیم، تحول عظیم و دیر پای بین ایران از یاد رفته و کشورهای بزرگ صنعتی به وجود آورد. از آن هنگام مسائل بین‌المللی، بازیهای قدرتهای بزرگ و ویژگی‌های اقتصاد جهانی تبدیل به بخشی عمده از بازیگران تاریخ ایران شدند.

آغاز سلطنت پهلوی به چند اعتبار نقطه عطفی در تاریخ ایران است از جهت سیاسی شرایطی را بازگو می‌کند که برای اولین بار در برخورد با جامعه صنعتی غرب، به چنان وضعی دچار شده که شاهش را نیز بیگانه تحمیل می‌کند. دیگر اینکه از نظر فرهنگی، ایران شکل برنامه‌ریزی شده‌ای را برای قبول «تجدد» به جای «تمدن» می‌پذیرد. سوم اینکه از نظر اقتصادی با برنامه‌ای مشخص جز و اعمار کشورهای صنعتی و تهیه‌کننده مواد خام و مصرف‌کننده کالاهای صنعتی در می‌آید که در نتیجه می‌بایستی الگوی مصرف ایران و ایرانی تغییر کند.

از کودتای سید ضیاء تا سقوط دولت شاپور بختیار، ۴۵ دولت در فاصله ۵۷ سال در ایران روی کار آمدند. در مجموع می‌توان خطوط ویژه فرهنگی - اقتصادی و سیاسی - اجتماعی پانصد ساله گذشته را بر آنها نیز بار کرد در حالیکه ابایی هم ندارند که در داخل آن حرکت

کنند، در این میان تنها مصدق است که فرهنگ حاکم را نپذیرفت و در پی سیاستی دیگر بود. علت این همه نخست‌وزیر در آن مدت کم یک چیز است: درگیری دربار و سیاست‌های آمریکا و انگلیس و تا اندازه‌ای شوروی (روسیه) و مردم، آمریکا نیز از آنجا وارد کار زار می‌شود که تبدیل به اولین قدرت اقتصادی جهان شده بود و بعد از جنگ جهانی دوم با ضعیف شدن استعمارگران کهن، تبدیل به اولین قدرت سیاسی جهان نیز گردید. و ایران هم که یکی از ضعیف‌ترین کشورهای جهان بود، سرنوشتش در دست اینها قرار گرفت. اوج کشمکش آمریکا و انگلیس در ایران در ایام حکومت مصدق است که آمریکا پس از همدستی با انگلیس موفق می‌شود ۴۰٪ از نفت ایران را به خود تخصیص دهد و جای پای خود را در ایران محکم کند. از این تاریخ به بعد انگلیس در فکر عکس‌العمل و دست یافتن به قدرت از دست رفته در ایران بود. آمریکا در اوایل قرن بیستم تبدیل به بزرگترین قدرت جهان می‌شود در کشاورزی ۱/۴ از گندم، ۱/۲ از پنبه و ۳/۴ از ذرت جهان را به تنهایی تولید می‌کند. در زمینه صنعت با مصرف ۳۶٪ نفت جهان، ۷۰٪ نفت مورد نیاز خود را تولید می‌کند. با تولید ۳۲ میلیون تن فولاد، اولین کشور جهان می‌شود. همین طور در زمینه اتومبیل‌سازی، سالانه ۵۴۹/۰۰۰ اتومبیل تولید می‌کند که دوازده برابر دومین تولیدکننده جهان یعنی فرانسه است.<sup>۱</sup> در این زمان استعمارگران قدیمی هنوز دارای قدرت قابل ملاحظه‌ای هستند. باید به انتظار جنگ جهانی دوم بود تا دولت‌های صنعتی اروپا تضعیف شوند و آمریکا قدرتمندتر از همیشه وارد شده و منجمله انگلستان را از تک تک مستعمراتش براند و این چیزی است که بعد از جنگ جهانی دوم و مشخصاً بعد از روی کار آمدن دولت مصدق در ایران اتفاق افتاد و از این تاریخ به بعد جای پای محکم و نفوذ آمریکا منجمله در سر فصل انقلاب سفید، بیش از پیش مشاهده می‌شود تحقیق موجود در این کتاب نگرشی است بر شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی ایران در فاصله سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ یعنی از انقلاب سفید تا انقلاب اسلامی که دو سرفصل مهم در تاریخ مهم ایران قلمداد می‌شود.

---

<sup>1</sup> . Histoire du vingtieme siacle page 81

## پیش درآمدی بر «انقلاب سفید» شرایط اقتصادی - اجتماعی - سیاسی ایران

در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) قریب دو سوم جمعیت ایران در دهات و مناطق کوهستانی ایران زندگی می‌کردند. تخمین زده می‌شد که در سراسر ایران قریب ۶۵ هزار ده وجود دارد اما حکومت مرکزی به علت فساد درونی‌اش از وضعیت این دهات و مردم آن بی‌خبر بود. بطوریکه گاهگاهی مطالبی درباره «کشف دهات جدید» در روزنامه‌های کشور انتشار می‌یافت. نشر این مطالب در حالی صورت می‌گرفتند که شاه ادعا می‌کرد «به دروازه‌های تمدن بزرگ نزدیک شده است» طبق آمار رسمی کشور در بیست و یک هزار پارچه از دهات ایران، در هر ده کمتر از پنجاه نفر زندگی می‌کردند و این امر نشان می‌داد که شرایط اقتصادی و اجتماعی عقب مانده‌ای در این دهات حاکم بودند و مردم حاضر به ادامه زندگی در این مناطق نبودند و برای امرار معاش و یافتن کار به نقاط دیگر کشور مهاجرت می‌کردند.<sup>۲</sup> از طرف دیگر، زندگی متحرک چادر نشینی، مناسبات اقتصادی بسته و ماقبل سرمایه داری در بخش بزرگی از ایران حاکم بود. ملاکین بزرگ، رهبران ایلات و عشایر و همچنین بخشی از روحانیت، با در اختیار داشتن اراضی و موقوفات، هنوز نقش برجسته‌ای در مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران ایفا می‌کردند. پنجاه در صد زمین‌های حاصلخیز به ملاکین بزرگ و نهادهای مذهبی، چهارده در صد تنها به شاه و خانواده سلطنتی تعلق داشتند.<sup>۳</sup> پس از اینکه جان. اف. کندی در سال ۱۹۶۱ به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد، شاه را مجبور کرد که اقدام به اصلاحات ارضی و اجتماعی کند تا باصطلاح از خطر کمونیسم جلوگیری به عمل آورند. مشاور کندی بنام «والتر روستو» نظریه خود را به نام «مانیفست غیر کمونیستی» انتشار داد و به کشورهای ایران، برزیل و کره جنوبی توصیه شده بود که بر اساس آن نظریه خود را متحول سازند. مطابق این طرح رژیم شاه مجبور شده بود که بلادرنگ اصلاحات ارضی را به مرحله اجرا در آورد. هدف از اجرای اصلاحات ارضی این بود که نیروهای ارزان کار آزاد شوند، مناسبات سرمایه داری، اقتصاد کالایی توسعه یابند و رفاه نسبی فراهم شوند. تا ایران با تکیه به منابع زیر زمینی و تولیدی و نیروی انسانی خود به قدرت بزرگی در منطقه خاورمیانه تبدیل شود و از منافع غرب حراست به عمل آورد.

بر اساس چنین طرحی، علی‌امینی نخست‌وزیر شد و ارسنجانی به عنوان وزیر کشاورزی مسئولیت انجام اصلاحات ارضی را بر عهده گرفتند. شاه از نقش سیاسی امینی و ارسنجانی

<sup>۲</sup> توهّم قدرت، ر. گراهام ص ۲۱

<sup>۳</sup> همان ص ۳۸ تا ۵۵

در هراس بود و خود خواستار رهبری مستقیم و از بالا بود. در این رابطه پس از آنکه در ژوئیه ۱۹۶۲ استعفای علی امینی نخست وزیر اصلاح گر را که ممکن بود بر او سایه افکند، به دست آورد اسدالله علم دوست وفادارش را در رأس دولت گذاشت و کوشید تحت عنوان انقلاب سفید زمینه اصلاحاتی را فراهم سازد که پاره‌ای از آنها از قبل آغاز شده بود. این برنامه شامل شش اصل می‌شد: اصلاحات ارضی و توزیع زمین‌های قابل کشت بین کشاورزان، ملی کردن جنگلها و مراتع، اصلاح قانون انتخابات که به زنان حق رأی داده شود، سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، فروش کارخانه‌های دولتی به مردم به منظور تأمین بودجه برای اصلاحات ارضی، و بالاخره تأسیس «سپاه دانش» از سربازان و مشمولان وظیفه که مأمور شرکت در مبارزه با بی‌سوادی در روستاها می‌شدند. از سال ۱۹۶۴ چند اصل دیگر مانند تشکیل «سپاه بهداشت» و «سپاه ترویج و آبادانی» و «خانه‌های انصاف» (اصل نهم) به منظور نزدیکتر ساختن عدالت به مردم، ملی کردن منابع آب (اصل دهم) به منظور تأمین آب برای صنایع هیدرولیک و آبیاری در سطح گسترده، بازسازی شهرها و روستاها (اصل یازدهم) به منظور از بین بردن آلودگی‌ها و زاغه‌ها، و بالاخره تجدید سازمان دستگاه اداری کشور (اصل دوازدهم) که هدف آن مرکز پرآکنی بود به اصول اولیه افزوده شد یکی از آخرین اصل‌هایی که در سال ۱۹۷۱ اضافه شد و هیچ‌گاه به مرحله عمل در نیامد هدفش این بود که «سپاه دین» را که از میان دانشجویان علوم انسانی استخدام می‌شدند در روستاها جانشین روحانیون سنتی بنماید با این ماموریت و انگیزه که آرمان سیاسی رژیم را با رنگ شرعیات به شدت عرض شده ترویج کنند.

اصول مزبور که بخشی از آنها تجربیات کشورهای دیگر به ویژه ژاپن، آمریکای لاتین (اصلاحات ارضی) و فرانسه (برنامه گلیست سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها) الهام گرفته بود با مقاومت نخبگان سنتی، ملاکان و بخشی عمده‌ای از روحانیون رو به رو گردید که مایل نبودند منابع مسلم مالی خود را در برابر وعده‌های پرداخت فرضی از دست بدهند. تحول اجتماعی که از این برنامه انتظار می‌رفت با تقسیم املاکی که ثروتمندان به ارث برده بودند میان توده‌های روستایی که هرگز قادر نبودند صاحب زمین شوند و تشویق ملاکان سابق به سرمایه‌گذاری در صنایع مدرن اگر اجرا می‌شد می‌توانست منجر به یک انقلاب واقعی گردد. عاملان سیاسی «انقلاب شاه و مردم» به عنوان تکنوکرات‌های مجری اراده شاه استدلال می‌کردند که برای پرهیز از بی‌نظمی‌های اجتماعی باید به استقبال پیشرفت رفت. آنان ساختار سنتی را در هم می‌شکستند بدون آنکه کادری که به اندازه کافی آموزش دیده باشد جایگزین آن نمایند. بی‌ربطی مردم در مشارکت در این برنامه را وادار ساخت که اصلاحات خود را از طریق وزارتخانه‌های تهران تحمیل کنند. بدون آنکه نگران پیامدهای کوتاه یا دراز مدت آن باشند.

## انقلاب سفید

ماه مه سال ۱۹۶۱ را شاید بتوان لحظه‌ای مهم از تاریخ ایران ذکر کرد. یک سال بود که کشور به جنب و جوش افتاده بود. تظاهرات و اظهار ناراضیتی به درجه خطرناکی رسیده بود و دو دوره انتخابات برگزار شده آشکارا بوی تقلب می‌دادند. همه اینها جو حاکم بر کشور را سنگین تر می‌کرد.

اعلام لغو انتخابات بهار ۱۹۶۱ از سوی شاه که برای بار دوم در طی شش ماه مجلس و سنا را منحل می‌کرد و همچنین اعلام نخست‌وزیری علی امینی می‌توانست سیر تحولات را که بعد از دولت زاهدی شروع شده بود تسریع کند. در روز ۹ مه ۱۹۶۱ شاه در یک پیام رادیویی خطاب به مردم گفت: «با توجه به وظایف سنگینی که قانون اساسی بر عهده من گذاشته است، برای حفظ ملت ایران و خوشبختی او و در مقابل ضرورت تصمیم‌گیری و به راه انداختن زنجیره‌ای از اصلاحات عمیق در همه زمینه‌ها، انقلاب سفید را اعلام می‌کنم. وظیفه نخست‌وزیر جدید برداشتن این موانع بود. اگر شماری از اقدامات اساسی در این دوره صورت گرفت که نه تنها در غرب بلکه در همه جهان تحسین همگی را برانگیخت، بخاطر آن بود که نخست‌وزیر جدید تصمیم گرفته بود با زمان مبارزه کند تا آنچنانکه یکی از روزنامه نگاران فرانسوی می‌گوید "ساعت شنی ایران با ساعت برقی دنیا هماهنگ شود." پس از سقوط دولت مصدق در اوت سال ۱۹۵۳، چهار نفر به نخست‌وزیری رسیدند. چهار سال طول کشید که دولت در امور داخلی نوعی نظم برقرار کرد. تنها در سال ۱۹۵۷ بود که با به نخست‌وزیری رسیدن دکتر اقبال فرمانی صادر شد مبنی بر رفع ممنوعیت تشکیل احزاب سیاسی. دو گروه در مقابل هم قرار گرفتند: ملیون که وابسته به نخست‌وزیر بودند و حزب مردم که ادعای مخالفت قانونی با حکومت را داشت. پر واضح بود که اگر در کشوری دو حزب قدرت را بین خود تقسیم میکردند که یکی وابسته به نخست‌وزیر یعنی خادم وفادار شاه و دیگری وابسته به اسد الله علم مدیر امور دربار بود، برنامه این دو حزب نمی‌توانست چندان از هم متفاوت باشد.

بدینترتیب بود که پس از آن «حزب مستقل» علی امینی تشکیل شد، حزبی که در دو دوره انتخابات تابستان ۱۹۶۰ و بهار ۱۹۶۱ شکست خورد. البته با توجه به جو برگزاری و اداره انتخابات این امر چیز عجیبی نبود.

به‌قدرت رسیدن علی امینی از مدت‌ها پیش ترس را در دل بسیاری از بزرگان کشور انداخته بود، ترسی که کاملاً بجا بود چرا که علی امینی که از نوادگان مستقیم شاهان قاجار بود و دارای ثروت فراوانی بود نمی‌توانست تحمل کند که کسی حتی همکاران نزدیک او نظرات خود را به وی تحمیل کنند. در مراسم تحلیف نخست‌وزیر جدید سخنانی را ایراد کرد که سنگ بنای برنامه اصلاحی و تعدیل وی را تشکیل میدادند: «با حمایت مردم می‌خواهم فساد را ریشه کن کرده و به تلاشی واقعی در جهت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دست

۴. ظهور و سقوط پهلوی، جلد ۲، موسسه تحقیقات سیاسی، ۱۳۶۹



بزنم. می‌خواهم ملت را از توطئه کسانی آگاه کنم که منافعشان بدلیل اصلاحات به خطر افتاده است. من با همه نیرو در برابر هرج و مرج و تلاشهای توطئه‌گرانه خواهم ایستاد.<sup>۵</sup> از همان ۶ مه یعنی روز بقدرت رسیدن او دستور دستگیری چندین تن از شخصیت‌های دولت پیشین، مدیران و فرماندهان ارتش را صادر کرد. هر هفته کشور شاهد زندانی یا متهم شدن وزیران پیشین، مدیران عالی‌رتبه و امیران ارتشی بود.

همچنین دفاتر جبهه ملی گشوده شدند یعنی جنبش سابق طرفدار مصدق که شمار زیادی از روشنفکران مخالف فساد، پارتی‌بازی و سستی قوانین را در خود گرد هم می‌آورد. با اتحاد با آنها، علی‌امینی توانست به یاری این ناراضیان پیشین همزمان علیه "ثروتمندان جدید" تازه‌بلدوران رسیده‌ها [و کمونیست‌ها مبارزه کند]. با دادن آزادی فعالیت و تظاهرات کردن به این جبهه که همزمان با حزب توده ممنوع شده بود دولت امینی میخواست نشان دهد که به بعضی از رهبران آن احترام می‌گذارد چرا که مردانی دارای حسن نیت بودند که میخواستند به میهن خود خدمت کنند.

پس از ایجاد این فضای جدید، دولت اصلاحات اساسی را شروع کرد. از نیمه دوم سال ۱۹۶۱، اشراف نخستین قربانیان این اصلاحات بودند، اشرافی که اتموبیل‌های امریکایی و ویلاهای بزرگ دارای استخر و باغ در بلندیهای تهران داشتند، خانواده‌های بزرگی که اوقات خود را بین ایران و اروپا گذرانده و شمار فراوانی روستا و زمین در نقاط مختلف کشور داشتند. اقدامات صورت گرفته در قبال اشراف علاوه بر هدف بهبودی رفتار سیاسی، بعثت آنکه ثروت این افراد تا حد زیادی وابسته به زمین بود مستقیماً به موفقیت برنامه اساسی شاه یعنی اصلاحات ارضی بستگی داشت.

این مسئله که همه کشورهای در حال رشد را شامل میشود خاصه در ایران دارای اهمیت فراوانی است. شاه اولین رهبر یک کشور خاورمیانه بود که اهمیت و ضرورت این اقدام را دریافت. اما در مقابل مقاومت سرسختانه زمینداران بزرگ، او نتوانست آنچنانکه می‌خواست این حرکت را راه‌اندازی کند. تنها از سال ۱۹۴۹ بعد بود که پس از توزیع زمینهای تحت مالکیت خویش، شاه خواست راه را برای این کار باز کند.

شاه ایران یک برنامه اصلاحات ارضی داشت که میتوان آنرا چنین تحلیل کرد:

- اجرای سریع اصلاحات ارضی، توزیع زمینها و محدودیت مالکیت زمین های کشاورزی، تشویق و کمک مالی به خرده مالکان و دهقانان

- مکانیزاسیون کشاورزی و رها کردن روشهای بهره برداری قدیمی

- آشنا کردن دهقانان با روشهای جدید بهره برداری زمین و دامداری

- توسعه نهادها و بانکهای اعتبار کشاورزی

- تثبیت قیمت محصولات کشاورزی و ضمانت یک قیمت حداقل برای آنکه دهقانان در آمدی عادلانه داشته باشند.

<sup>۵</sup> فریدون صاحب جم، پهلویها، پاریس، ۱۹۷۸

اصلاحات ارضی آنچنانکه از همان سال ۱۹۵۹ از متون برنامه اش بر می‌آمد هر روز ضرورت خود را بیش از پیش حس میکرد. این اصلاحات میتوانست به نفع گروهی و به زیان گروهی دیگر تمام شود، اما در واقع اصلاح "به نفع" بیشتر یعنی به سود اکثریت ملت بود. همزمان با آمادگی حکومت برای انجام اصلاحات ارضی در منطقه مراغه [شمال غربی ایران]، نخست وزیر و مشاوران فنی وی درگیر مسائل اقتصادی کشور شدند، چرا که آنجا هم همه ساختار کشور بود که باید دگرگون می‌شد. باید تولید را بالا برد، مبادلات اقتصادی را افزایش داد، علیه گرانی مبارزه کرد، حقوق حداقل کارگران و کارمندان و مسکن آنها را تضمین کرد. بعد از تأمین حقوق معلمان و انجام اصلاحات ارضی به نفع دهقانان، مشغولیت دولت متوجه شهروندان متوسط، خرده دکانداران و کارگران شد که دغدغه اصلیشان گرانی بود.

یک رشته تصمیمات در همه حوزه های اقتصادی اتخاذ شد:

-اصلاح مالیاتی و بودجه ای: مالیاتهای ثانوی از آن پس بر سه مبنا بودند: انصاف، سادگی و اخذ بی دردسر

-اصلاح قوه قضائیه برای تضمین استقلال قضات

-اصلاح اداری: شروع حرکت عظیم تمرکز زدایی

-اصلاح بهداشتی و بهداشت

-اصلاح آموزش و پرورش: یک رشته تصمیمات در مورد دانشجویان شاغل به تحصیل در خارج اتخاذ شد. به لطف ابتکارات شخصی و تحت نظارت وزارت آموزش و پرورش مدارس جدیدی ساخته شدند. و سر انجام تصمیم گرفته شد که بخشی از بودجه شهرداریها برای ایجاد مراکز تفریحی و ورزشی برای جوانان اختصاص یابد.

باید حرکتی نو به آموزش و پرورش در همه سطوح بخشید: آموزش ابتدایی در سراسر کشور اجباری شده و دانشگاههای موجود باید توسعه می‌یافتند. برای محدود کردن تعداد دانشجویان اعزامی به خارج دانشگاههای جدیدی باید تأسیس شوند. همچنین بمنظور تربیت کادر فنی مراکز فنی - حرفه ای باید ایجاد میشد.

مشخصه اصلی این انقلاب (کاربرد واژه «انقلاب» برای این رشته اصلاحات بهیچوجه اغراق آمیز نیست) این بود که بدون هیچ خونریزی و شورش همراه بوده و "از بالا" هدایت می‌شد. به همین دلیل عنوان «انقلاب سفید» تسمیه ای مناسب برای آنست.

در این مقطع بهترین دلیل حمایت شاه و اعتماد وی به نخست وزیر این بود که در اوج بحران در مه ۱۹۶۱، شاه لازم ندید سفر رسمی خود به نروژ را لغو کند. اگر قانون اساسی، پادشاه و نخست وزیران مختلف همیشه بر برپایی رژیم دموکراتیک بر مبنای الگوی غربی تأکید کرده اند اما انجام اینکار همیشه دشوار بوده است. لازمه دموکراسی واقعی یک آموزش طولانی مدت است، چیزی که سنتهای محلی دیرپا و سطح پائین سواد در ایران نمی توانست به آن کمک کند. در کشوری که هیچ چیز خود به تنهایی نمی توانست به پیش رود، همه چیز باید از نو خلق شده و اصلاح شود. ظواهر دموکراتیک نمی‌توانند چندان بر مؤثر بودن دولت و حمایت واقعی از منافع شهروندان کمک کنند.

در این دوره دکتر امینی به لطف پیوندهای محکمی که در امریکا، فرانسه و بریتانیای کبیر داشت می‌توانست اعتماد ملل بزرگ غرب را به خود جلب کند. او به این همکاریها برای جلب سرمایه‌های خارجی و هم برای بهره‌برداری از منابع کشور نیاز داشت: بویژه بهره‌برداری از ۷۰ میلیون تن نفتی که نخستین منبع کشور به شمار میرفت. بنابراین، ایران به اعتماد غرب نیاز داشت به مخصوص برای صرف نظر نکردن از سیصد میلیون دلاری که شرکتهای خارجی به دولت می‌پرداختند.<sup>۶</sup>

برخلاف جبهه ملی که می‌خواست کشور مانند هند موضعی بی‌طرف اتخاذ کند، شاه و نخست وزیر او وفاداری کامل خود را به پیمان سنتو که شش سال قبل تأسیس شده بود ابراز کردند. بعد از سقوط سلطنت در عراق در سال ۱۹۵۸، حکومت ایران که حضور خود در پیمان مرکز [مابین ناتو و سنتو] را تقویت کرده بود، به آخرین پایگاه بلامنازع غرب در میان اقیانوس اطلس و آرام بدل شد.

علیرغم مخالفت‌های خارجی و داخلی روز افزون، ایران تصمیم گرفته بود در کنار غرب بماند. این ایستار وفادارانه نسبت به آمریکا و انگلستان همیشه مایه خوشحالی آنها نبود چرا که می‌دانستند این اعتماد بیشتر بر مبنای روابط اقتصادی است، اما با اینحال دو کشور قدرتمند غرب می‌دانستند که درون ارتش گروهی مخالف غرب، مشابه گروههای دیگر در کشورهای مسلمان دیگر وجود دارد و در نتیجه رفتار پیشین خود را نسبت به دولت ایران ادامه می‌دادند.

"هواداران بیطرفی - یعنی اعضای جبهه ملی، کمونیست‌هایی که مبارزه مخفیانه میکردند و عده معدودی از هواداران مصدق که عضو جبهه ملی نبودند - که با توافق نظامی سال ۱۹۵۸ میان ایران و آمریکا مخالف بودند، از ایجاد پایگاه در مرز شوروی و رقم زیاد بودجه نظامی که تقریباً یک دوم کل بودجه کشور را شامل میشد انتقاد کردند. اما ایران بر خلاف ترکیه همیشه مخالف ایجاد پایگاههای پرتاب موشکهای اتمی در کشور بوده است، چیزی که بویژه در نخستین ماههای ریاست جمهوری جان اف کندی بر روابط گرم و نزدیک ایران و امریکا تأثیر گذاشت. شاه ایران هیچگاه بر این باور نبود که استقرار چنین پایگاههایی به برقراری روابط حسن همجواری کمک کند، این در حالی بود که رهبران کرملین بخوبی می‌دانستند که به موجب قرار داد تهران - مسکو، ایران نمی‌بایست نسبت به شوروی موضعی خصمانه ایفا کند."<sup>۷</sup>

در سال ۱۹۶۰، تضادی آشکار در جامعه ایران دیده میشد: "در حالیکه در شهرهای بزرگ، مردم در رفاه نسبی بسر میبردند و به شیوه جوامع غرب میزیستند، مردم روستاها، دهقانان و عشایر در شرایط اسفناکی بسر میبردند که شباهت بسیاری به چندین قرن پیش داشت، هشتاد درصد مردان و تقریباً صد در صد زنان بی سواد بودند.<sup>۸</sup> فقر دهقانان در این دوره

۶. احمد سمیعی، همان

۷. فرهاد خسرو خاور، نوسازی و دستگاه دولتی

۸. لوئیس بک، "ایران انقلابی و عشایر"، مریپ رپورت، شماره ۸۷، مه ۱۹۸۰، صفحه ۱۵

افزایش یافت و این یکی از دلایلی بود که تولید محصولات کشاورزی جوابگوی مصرف خود روستائینان نبود .

اصلاحات ارضی در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۳ (۶ بهمن ۱۳۴۲) در یک همه پرسی نه چندان روشن به تصویب رسید و دولت با قدرت در صدد اجرای آن بر آمد .

علیرغم تلاشهای دولت برای نشان دادن چهره ای ملی گرا از خود، بخش مهم سیاست های حکومت در خدمت منافع سرمایه داری جهانی بود. این سیاست اقتصادی غرب-محور بافت اقتصاد ملی را از هم فروپاشیده و شکاف میان جامعه -بویژه بخش قدرتمند قدیمی- و طبقه سیاسی حاکم هر چه بیشتر افزایش میداد، چه این گروه بیشتر در خدمت شرکتهای چند-ملیتی غربی بود .

هدف سیاسی این برنامه اصلاحی تضعیف اقتصادی زمینداران بزرگ و ایجاد طبقه دیگری از مالکان بود که در روستاها میتوانستند به حکومت بپیوندند. هدف اصلاحات ارضی آن بود که فعالیت دهقانان و خرده مالکان در چهارچوب تعاونیهای روستایی قرار گیرند که خود واسطه ای بودند میان دولت و دهقانان. در واقع، هر دهقانی که زمین دریافت میکرد متعهد میشد که عضو شرکت تعاونی روستایی شود، اقدامیکه خود باعث مقاومت دهقان جدید در مقابل زمیندار بزرگ شده و به او امکان میداد از طریق شرکتهای تعاون روستایی از منافع خود آگاه شود .

نزاعهای درونی حکومتی بر اصلاحات و انقلاب سفید تأثیر می گذاشتند. در حالیکه اصلاحات ارضی را امینی و مدیران تحت ریاست وی راه انداخته بودند، این اصلاحات خیلی زود از جنبه ریشه ای و ویژگیهای درونی خود تهی گشتند. دولت خود را جایگزین نهادهای سیاسی کرده بود که میبایست در طراحی و سازماندهی اصلاحات و تغییرات آینده مشارکت میکردند.

## فقدان بسیج اجتماعی

در مقابل قدرت بی چون و چرای گرایشهای نوگرای هواخواه غرب، ملی گرایی ایرانی نمی توانست واکنش مهمی نشان دهد. یک بسیج ملی واقعی چه از سوی حکومت، چه از سوی مخالفین بدلائیل بسیاری غیر ممکن بود. دلیل اول مربوط است به فرایند تاریخی شکل گیری بورژوازی ایران که فرایندی است بسیار پراکنده و پاره پاره. این امر مانع حضور قدرتمند بورژوازی ملی ایران در صحنه سیاسی و اجتماعی شده است. دلیل دوم آن است که منافع نخبگان سیاسی حاکم و بورژوازی خارجی بهم گره خورده و بورژوازی ملی نمیتوانست توده های ایران را بسیج کند. دلیل آخر این است که پایه های اجتماعی یک جنبش ملی توده ای [طبقه متوسط] بوسیله دستگاه سرکوبگر رژیم تخریب شده و از میدان سیاسی بدر شده بودند .

مجموعه این سه عامل موجب شد که هیچ گونه بسیج ملی فراگیر و متشکل در بافت تاریخی آن زمان ناممکن باشد. ناراضیان جنبش شهری ناگزیر از توسل به ابزارهای سیاسی دیگری شدند. برای پاسخ به این نیاز سیاسی زمانی بود که روحانیت هم [که بعلت از دست

دادن امتیازاتش اظهار نارضایتی شدید میکرد] برای ایفای نقش عمده ای وارد صحنه سیاسی شده و با بازاریان متحد شد .

## بافت اجتماعی تغییرات آتی

چون در آزمون ۸۰ درصد جمعیت کشور در روستاها میزیستند، روشن بود که اقدامات حکومت باید در آنجا متمرکز میشد. محیط روستایی ایران همیشه بسته و غیر سیاسی بوده و هرگونه دخالت دولت بنوعی مسئله ساز بود. با اینحال، در آزمون، شاخص زندگی اجتماعی، اقتصادی در روستاها بسیار هشدار دهنده بود: مصرف روزانه کالری در بسیاری از مناطق ایران از همه خاور میانه پائینتر بود.<sup>۹</sup>

خصلت فرهنگی اصلی روستاهای ایران نفوذ گسترده روحانیت بود. در واقع، آنها تنها منبع مشروع امرروحانی، مقدس و الهی محسوب میشدند. اما این به معنی آن نبود که دهقانان روحانیون را دوست میداشتند. بخشی از روحانیت در نظر روستائیان همیشه بعنوان همدست خوانین در سرکوب آنها محسوب میشدند. اکثر روحانیت ایران روستاها را نه بعنوان پایگاه اجتماعی، بلکه بعنوان پایگاه مالی خود میخواستند. حتی در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۶) تنها ۱۲ درصد روستاها دارای یک روحانی بودند که میتوانست در مورد مسائل شرعی و دینی بر روستائیان نفوذ داشته باشد .

در آن سالها، گروه تازه ای از نخبگان سیاسی ظهور کرد، تحصیلکردگان دانشگاههای غربی، بویژه امریکایی. در تاریخ معاصر ایران تا سال ۱۹۵۰، روشنفکران ایرانی آگاهی نسبتا خوبی در باره جهان مدرن و جامعه ایران داشتند. بر عکس، نسل جدید تحصیل کردگان چیز زیادی درباره کشور خود نمی دانستند در حالی که همین نسل بود که عنقریب بالاترین مناسب اداری و سیاسی را در دولت و حتی در میان مخالفان اشغال میکردند. از سال ۱۹۵۳، حکومت از این افراد برای تثبیت نظام اداری خود بهره گرفته بود، اما اکنون در مقابل واقعیتی تهدید کننده قرار داشت. این طبقه مبدل به نیروی اجتماعی، سیاسی مهمی شده بود که میتوانست مورد توجه جدی آمریکا قرار گیرند. ترفیع طبقات متوسط شهری در این زمینه به دولت [نامشروع] مشروعیتی جدید در میان شهرنشینان بخشیده بود. بنابراین، دولت میبایست با به خطر انداختن مشروعیت سیاسی سنتی و محدود خود به دنبال مشروعیتی جدید باشد که با نوسازی اقتصادی ناگزیر کشور سازگار باشد .

انقلاب سفید در واقع نشانه گرایش درونی جامعه به ایجاد نوع جدیدی از روابط بنیادین در شیوه تولید و ارتباطهای اجتماعی بود، یعنی گذر از شیوه تولید فئودالی به شیوه ای دیگر بود .

در سال ۱۹۵۶، ۸۵ درصد جمعیت کشور هنوز بیسواد بودند. تنها ۳۰ درصد کودکان ۶ تا ۱۲ سال کشور به مدرسه میرفتند و تنها ۸ درصد به کالج. میزان مرگ و میر اطفال کمتر از یک سال ۳۸ درصد بود. ۵۵ درصد مردم شمال کشور دچار بیماری مالاریا بودند. خلاصه، کشور در حالی فلاکت بار قرار داشت این در حالی بود که بخش خصوصی تنها در زمینه

<sup>۹</sup> محمد رضا پهلوی، خاطرات شاه ایران، ترجمه میشل کرتین و فرانسواز کوتو، پاریس، چاپ گالیمار، ۱۹۶۱

مصرف سرمایه گذاری میکرد چرا که سود کوتاه مدت آن تضمین شده بود. بین سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۳ (۱۳۳۶ و ۱۳۴۲) نرخ تورم تا ۳۵ درصد بالا رفت.

خراب شدن وضعیت اجتماعی - اقتصادی معمولاً با تخریب عمیق حوزه سیاسی کشور همراه است. با کودتای ۲۸ مرداد، دستگاهی سرکوبگر بوجود آمد که هدف اصلی آن از هم پاشیدن نیروهای سیاسی کمونیست و ملی گرا بود که در دهه قبل بوجود آمده بودند. این قلع و قمع نیروهای مخالف هدف دیگری نیز داشت و در وهله نخست برقراری نظم در کشور بود به نحوی که ایران برای سرمایه گزاری خارجی امن باشد. برقراری چنین نظامی به شیوه ای کاملاً ضد دموکراتیک صورت گرفت، یعنی با حذف گرایشها و احزاب سیاسی دیگر در حالیکه این احزاب دارای ریشه های عمیق اجتماعی بودند .

شاه که خود را در عرصه سیاسی کشور تنها میدید و دیگر به اقشار اجتماعی شهر نشین چندان اعتماد نداشت دوباره به طرف الیگارشی زمینداران بزرگ و روحانیون محافظه کار کار چرخید. او این دو گروه را مبدل به ستون قدرت لرزان خود کرد. شاه بطور منظم به زیارت اماکن مقدس میرفت تا بتواند از خود چهره فردی معتقد به نمایش گزارد. حزب توده مرتباً بعنوان دشمن مالکیت خصوصی و اسلام<sup>۱۰</sup> معرفی میشد. نفوذ فئودالها در مجلس افزایش یافت. انتخابات کشور تحت نظارت شدید شهربانی و ژاندارمری قرار گرفت. سه روحانی که نماینده روحانیت محافظه کار بودند براحتی به دربار رفت و آمد میکردند. در این زمان، روحانیون فعالیت خود را افزایش داده و به نیروگیری پرداختند. تعداد طلاب که در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱)، ۳۲۰۰ نفر بود در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) به ۵۰۰۰ نفر افزایش یافت. این همدستی طبقات سنتی با حکومت نوعی نظم در جامعه برقرار کرد که به معنی بازگشت به ساختارهای نظم اجتماعی کهن و نادیده گرفتن نیروهای اجتماعی جدید بود . اینچنین بود که اتحاد میان سلطنت، دولت مستقل و زمینداران بزرگ و روحانیت شکل گرفت. هدف چنین اتحادی مقابله با یک جنبش اجتماعی شهرنشین و ملی گرا بود که موفقیت آن منافع مرکز و طبقات اجتماعی سلطه جو، فئودالها، روحانیت وابسته و اشراف دربار، را تهدید میکرد. آیا برای مقابله با چنین اتحادی، مصدق می‌بایست از سازمانها و احزاب سیاسی که اقشار اجتماعی نوینی را نمایندگی میکردند بویژه آنهایی را که به اندیشه های او نزدیک بودند دعوت به اتحاد میکرد؟

در آغاز جنبش، مجموعه ای از اقشار اجتماعی، صنفی شهری مانند دکانداران، کارمندان و برخی تجار بازار که توسط الیگارشی از صحنه کنار گذاشته شده بودند از دولت ملی گرا حمایت کردند. در این مرحله، روابط قدرت به روشنی ترسیم شدند. در این دوره ۱۹۵۳-۱۹۵۰ (۱۳۲۹-۱۳۳۲) بازار متحد سنتی روحانیت از آن جدا شد و بعنوان بخش سنتی بورژوازی ملی پذیرفت برای مقابله با تحریم غرب به دولت مصدق دو برابر آنچه میخواست مالیات پردازد.<sup>۱۱</sup>

<sup>۱۰</sup> ایران بین دو انقلاب، یرواند ابرا هامیان، ص ۴۲۲

<sup>۱۱</sup> مرجان سعیدی، «بازار... چی از بازار گفتی؟»، نشریه آرابی، شماره ژوئیه - اوت، ۱۹۹۵

علیرغم تلاشهای فراوان، این جنبش در نتیجه توطئه سازمان سیا و مزدوران داخلی با شکست روبرو شد. روز ۲۸ مرداد، نظامیان وفادار به رژیم پهلوی، با توطئه انگلیس و به هدایت امریکا طی کودتایی دولت ملی را ساقط کردند. تداوم فقر در روستاها از سویی و رکود توسعه شهری از سوی دیگر باعث بوجود آمدن نوعی طبقه پرولتاریای بسیار فقیری شد که در موفقیت کودتای ۲۸ مرداد تاثیر گذاشت. روحانیون که از نفوذ روز افزون کمونیستها در صحنه سیاسی بیمناک بودند خیلی زود به حکومت نظامی جدید پیوستند. بزرگترین مرجع شیعه در آنزمان برای موفقیت شاه در خدمت به اسلام دعا کرد. در مقابل این نیروهای جدید شهرنشین، شاه بعنوان بهترین مدافع اقدار محافظه کار ظاهر شد که مرکب بودند از مالکان بزرگ، بخشی از روحانیون، روسای عشایر و فرماندهان ارتش. این عناصر بعنوان متحدان شاه همگی تا اندازه ای در زمان خود با پدر نوگرایی شاه مخالفت کرده بودند.

### شمار تحصیلکردگان

دومین مقوله مهم اصلاحات اجتماعی شاه آموزش و پرورش را در بر میگیرد. گرچه تأسیس سپاه دانش از سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) در چهارچوب انقلاب سفید پیش بینی شده بود، تنها از سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) بود که یک برنامه واقعی مبارزه با بیسوادی و به منظور دموکراتیزه کردن تعلیم و تربیت ارائه و اجرا شد.

مرکزی برای سوادآموزی تأسیس شد که تدریجا اقداماتش نتیجه داد؛ در حالیکه در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) تنها ۷/۳ درصد زنان در ایران باسواد بودند، این تناسب در سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) به ۱۷/۹ و در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) به ۳۵/۵ رسید. بعبارت دیگر، علیرغم افزایش جمعیت، نسبت زنان باسواد بین سالهای ۱۹۷۶-۱۹۵۶ (۱۳۳۵-۱۳۵۵) ۲۸/۲ درصد افزایش یافت و از ۷/۳ به ۳۵/۵ درصد رسید.

این امر کم کم دانشگاه را نیز در بر گرفت: از ۲۵ درصد در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۸) نرخ حضور زنان به ۲۹ درصد در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) رسید. در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۶) این میزان به ۳۸ درصد رسید. از سوی دیگر، تقریبا از ۵۰۰۰ دانشجوی ایرانی شاغل به تحصیل در خارج از کشور نیمی از آنها را زنان تشکیل میدادند. علاوه بر این، دانشگاههای تربیت معلم دانشجویان بسیاری را می پذیرفتند که میتوانند به نوبه خود در اجرای فرایند دموکراتیزه کردن تعلیم و تربیت همگانی مشارکت جویند.

میتوان از خود پرسید چگونه است که این نرخ بالای تحصیل نتوانست مانع از پدیده بازگشت به دین و حتی شیوع تندروی اسلامی از جمله در میان زنان ایرانی شود. طرح چنین پرسشی از این دیدگاه چنان عاقلانه به نظر نمیرسد چرا که معطوف به برداشتی تحولگرا یا کارکردی است که جامعه را به زیر ساخت و روساخت تقسیم کرده و اولی را به طور لایتغیر تعیین کننده دومی میداند.

این انقلاب یکی از نمودهای فرایند اجتماعی تاریخی است که در پایان سده نوزدهم ایران را تکان داده و در آن همه تشنه‌های عظیم اجتماعی را میتوان مشاهده کرد.

پر واضح است که در مقابل وضعیتی که جامعه ایران در دهه هفتاد در آن قرار داشت بسیاری از مردان و زنان ایرانی از جمله شمار زیادی از تحصیلکردگان به این الگوی جدید زندگی اجتماعی پیوستند که بر پایه تفسیری ترقیخواهانه و سیاسی از اصول اسلام بود. به همین دلیل، گر چه آنهایی که چنین جهان بینی را برگزیدند تنها شرکت کنندگان در انقلاب نبودند، با اینحال هر تحلیل منطقی باید نقش آنها را یادآور شده و عناصری را مورد بررسی قرار دهد که آنها را به سوی چنین انتخابی سوق داده بود.

از همان پایان جنگ جهانی دوم، یک نظام برنامه ریزی در ایران پایه ریزی شد. دو طرح اول بر توسعه زیر بناهای اقتصادی کشور تاکید می‌کردند. هردو بر نامه بدلیل عدم توازن مالی دولت [ در نتیجه تحریم اقتصادی ایران بدلیل ملی کردن نفت ] و کسری توازن پرداختها [ بعلت افزایش شدید واردات ] با شکست روبرو شدند .

برنامه سوم ۱۹۶۳-۱۹۶۷ (۱۳۴۱-۱۳۴۶) نخستین آزمون یک برنامه ریزی واقعی بود. برای اولین بار، اهداف پایه ای، حوزه های کاری برگزیده و منابع مالی پیش بینی شده بودند. همچنین این اولین برنامه پنج ساله بود. در طول این برنامه، درآمد ناشی از فروشهای نفت باعث افزایش درآمدهای بودجه ای شد و آنها را از ۱/۸ به ۳/۱ میلیارد دلار افزایش داد، دوسوم این درآمد از فروش نفت تأمین شده بود.

حمل و نقل و ارتباطات در اولویت قرار گرفته و یک چهارم بودجه اقتصادی را شامل میشد. ۲۲ درصد هزینه ها به کشاورزی، ۱۹ درصد تعلیم و تربیت، ۷ درصد به بهداشت و سلامتی و ۱۲/۱ درصد به خدمات اجتماعی اختصاص یافت. هدف اصلی برنامه سوم بالا بردن نرخ رشد سالانه تا ۶ درصد بود: این نرخ از حد پیش بینی شده فراتر رفته و به ۸/۸ درصد رسید. در نتیجه، درآمد سرانه از ۱۹۵ دلار به ۲۶۹ دلار در پایان این برنامه رسید.

برنامه چهارم ۱۹۷۲-۱۹۶۸ (۱۳۴۶-۱۳۵۱) در یک دوره تقریباً شکوفا پایه ریزی شد. پنجمین برنامه توسعه ۱۹۷۷-۱۹۷۳ (۱۳۴۶-۱۳۵۱) مرحله مهمی بود در برنامه ریزی کشور و در تحول اقتصادی ایران در زمان پهلوی آخر. این برنامه حاکی از دید کوتاه مدت است که از آن پس سیاست اقتصادی کشور را در سالهای آخر حکومت محمد رضا شاه مشخص میکرد. با اینحال، افزایش قابل توجه قیمت نفت در اواخر ۱۹۷۳ (۱۳۵۱) و اوایل ۱۹۷۴ (۱۳۵۲) شاه را واداشت که به تغییراتی در برنامه دست بزند. سه سال اول برنامه نسبتاً موفقیت آمیز بودند اما از سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۳) کارها با تأخیر انجام میگرفتند و بودجه کشور از سال بعد دچار کسری شد: این کسری بودجه در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۴) ۳۷/۸ میلیارد ریال [۵۴۳ میلیون دلار] و در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۵) به ۴۱۴ میلیارد ریال [ ۶ میلیارد دلار] رسید.

از ابتدای سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰)، نتایج اقتصادی بسیار نامنظم گشتند. گرچه نرخ رشد بالا بود اما تورم در حال افزایش اثرات مثبت رشد را خنثی کرد. می‌توان گفت که از ابتدای سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۵)، رشد واقعی منفی بود. برنامه اصلاح شده پنجم پایان دوره طولانی آموزشی بود که باعث شد برنامه ریزی در اقتصاد ایران با افزایش [بی‌ملاحظه] اهداف امکانپذیر شود.



ناتوانی دولت در کنترل تورم شاید نقطه ضعف اصلی سیاست اقتصادی بود. در آمد سرشار حاصل از فروش نفت بویژه بعد از شوکهای نفتی ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ (۱۳۵۱ - ۱۳۵۲) باعث افزایش سرسام آور هزینه زندگی شد. تزریق این سرمایه در اقتصاد ملی هر چند رشد سریع را به همراه داشت اما همچنین موجب افزایش ناگهانی عرضه و توسل افراطی به واردات شد. آهستگی تخلیه کالاها و پر بودن بنادر کشور و جاده ها از دیگر عوامل افزایش گرانی بود.<sup>۱۲</sup>

همه این برخوردها که نتیجه ناتوانی دولت در کنترل بحران اقتصادی و نادیده گرفتن اقشار محروم بود، نارضائی را بطور جدی افزایش داد، چنین رویکردی نسبت به توده محروم در حالی بود که تا آنزمان، این توده ها غالباً مطیع بوده و از صحنه سیاسی بدور بودند . مشکل اساسی دیگر توزیع ناعادلانه در آمد ها بویژه در آمدهای نفتی بود. با اینکه در آمد سرانه به طرز قابل ملاحظه ای افزایش یافته بود و اکثر شاخصهای پیشرفت اجتماعی حکایت از بالا رفتن کلی سطح زندگی مردم ایران داشت، شمار اقشار محروم بطور چشمگیری افزایش یافته و منحنی توزیع درآمدها در ایران یکی از نابرابرترین منحنیها در جهان بود.<sup>۱۳</sup>

بعبارت دیگر، گرچه وضعیت کلی مردم بهبود یافته بود، کاهش سطح زندگی، بویژه در دهه هفتاد به حدی بود که نمی توانست نتیجه ای جز نارضایتی مردم و ظهور حالت طغیان داشته باشد .

این وضعیت خاصه به علت کاهش درآمدهای نفتی، یعنی درآمد اصلی کشور، به وخامت گرائید. چون شاه نمی خواست از سفارش تسلیحاتی ۲۰ میلیارد دلاریش بین ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ (۱۳۵۱ - ۱۳۵۶) صرف نظرکند، دولت تصمیم گرفت هزینه های عمومی را کاهش دهد، چیزی که تنها موجب افزایش نارضایتی مردمی شد. بی نظمی اقتصادی و بدتر شدن شرایط اجتماعی دو عاملی بودند که به همراه درخواستهای عمومی زمینه را برای از سرگیری اعتراضات مردمی آماده کردند.

---

۱۲. احمد سمیعی، همان، ص ۱۹۴

۱۳. اکبر اکبری، دلایل ضعف تاریخی بورژوازی در ایران، تابش، تهران، ۱۳۵۸

## دو گانگی اصلاحات

دو تفسیر بسیار متفاوت در تبیین عوامل ریشه ای انقلاب اسلامی عنوان شده است. بر پایه تفسیر نخست - که مورد پذیرش طرفداران رژیم پهلوی است - انقلاب اسلامی بدان سبب روی داد که روند نوسازی شاه برای مردم سنت زده و واپس‌گرای او بیش از حد گسترده و شتابان بود. بر پایه تفسیر دیگر که مورد نظر مخالفان رژیم است نوسازی ناکافی رژیم شاه و دست نشانده و خادم آمریکا بودن او در عصر ملی‌گرایی، بی‌طرفی و جمهوری خواهی علل اصلی انقلاب بود. بحث مطلب حاضر این است که دو تفسیر نامبرده نادرست و به بیان دقیقتر نیمه درست است، یعنی علت وقوع انقلاب این بود که شاه در حوزه اقتصادی - اجتماعی به نوسازی پرداخت و در نتیجه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در حوزه دیگر - حوزه سیاسی - نوسازی نماید و این ناتوانی، حلقه‌های پیوند دهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد. راههای ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم را بست. شکاف بین گروههای حاکم و نیروهای اجتماعی مدرن را بیشتر کرد و مهمتر از همه اینکه پلهای ارتباطی اندکی را که در گذشته پیوند دهنده نظام سیاسی با نیروهای اجتماعی سنتی به ویژه بازار و مراجع دینی بود را ویران ساخت. بدین ترتیب در سال ۱۳۵۶ شکاف میان نظام اقتصادی - اجتماعی توسعه یافته و نظام سیاسی توسعه نیافته آن چنان عریض بود که تنها یک بحران اقتصادی می‌توانست کل رژیم را متلاشی سازد. پس انقلاب نه به دلیل توسعه بیش از حد و نه توسعه نیافتگی بلکه به سبب توسعه ناهمگون روی داد.

### اصلاحات اجتماعی و اقتصادی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)

توسعه اقتصادی و اجتماعی بیشتر به واسطه درآمدهای روز افزون نفت عملی شد. میزان درآمد نفت که در سال ۱۳۴۲ / ۵۵۵ میلیون دلار بود در ۱۳۴۷ به ۹۵۸ میلیون دلار، در سال ۱۳۵۰ به ۱،۲ میلیارد دلار، در سال ۱۳۵۳ به ۵ میلیارد دلار و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت در بازارهای جهانی در سال ۱۳۵۵ به حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید.

در سالهای بین ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۳ کل درآمدهای نفتی به ۱۳ میلیارد دلار و از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ به ۳۸ میلیارد دلار رسید. البته همچنان که بسیاری از منتقدان اغلب بیان میکردند گر چه پولهای هنگفتی در نتیجه اسراف‌کاریهای سلطنتی، بنا کردن قصرها مصارف اداری، فساد بیش از حد، ایجاد تاسیسات هسته ای و خرید سلاحهای بسیار پیچیده ای که حتی برای بیشتر کشورهای عضو ناتو هم گران قیمت بود به هدر می‌رفت اما این هم واقعیت داشت که مقادیر بسیار بیشتری به بخشهای مولد اقتصاد جامعه تزریق می‌شد. تزریق این پولها یا به‌طور غیر مستقیم از طریق بانک توسعه صنعت و معدن ایران بود که مورد حمایت دولت بود و وامهای کم بهره ای در اختیار سرمایه‌گذاران خصوصی قرار می‌داد یا به صورت مستقیم و از طریق بودجه سالانه دولتی و برنامه های عمرانی سوم (۱۳۴۱ - ۱۳۴۶) چهارم

(۱۳۴۶ - ۱۳۵۱) و پنجم (۱۳۵۱ - ۱۳۵۶). با اجرای برنامه سوم و چهارم که بیش از ۹,۵ میلیارد دلار هزینه داشت رشد سالیانه تولید ناخالص ملی در سالهای ۱۳۴۱ - ۱۳۴۹ به ۸ درصد، در ۱۳۵۱ به ۱۴ درصد و در ۱۳۵۲ به ۳۰ درصد رسید.

مرحله اول اصلاحات ارضی و مرحله سوم که در سال ۱۳۵۲ به منظور تبدیل اجاره داران به مالکان خصوصی تدوین شده بود زمین داران بزرگ قدیمی را از بین برد کشت تجاری را تشویق کرد و در نتیجه ساختار طبقاتی روستائی را اساساً دگرگون کرد بنا بر این در اوایل دهه ۱۳۵۰ سه طبقه متمایز در روستاها وجود داشت:

۱. مالکان غایب: که عبارت بودند از خانواده های سلطنتی، اوقاف و دست اندرکاران کشاورزی تجاری از جمله شرکتهای چند ملیتی و زمین داران قدیمی که از گریزگاههای عمدی موجود در قانون (که به زمین داران اجازه می داد تا به بهانه های کشت مکانیزه اجاره یا کشت چای و خشکبار و مرکبات زمینهای بسیاری را برای خود نگه دارند) استفاده کرده بودند. بر اساس گزارش اداره بین المللی کار در سال ۱۳۵۱ / ۳۵۰ خانواده بیش از ۳۰۰ هکتار ۱۰۰۰ خانواده بین ۳۰۰ و ۲۰۰ هکتار و ۴۰۰۰ خانواده بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هکتار زمین در اختیار داشتند. افزون بر این زمین داران بزرگ، حدود ۴۰۰۰۰ زمین دار جزء بیشتر از کارمندان دولت، افسران ارتش و سرمایه گذاران شهری وجود داشتند که ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار زمین داشتند. به طور خلاصه ۴۵۳۲۰ خانوار روستائی حدود ۳۹۰۰۰۰۰ هکتار یعنی نزدیک به ۲۰ درصد اراضی قابل کشت ایران را در دست داشتند.

۲. زمین داران مستقل: که دهقانان صاحب زمین پیشین و حدود ۱۶۳۸۰۰۰ خانواده بهره مند از اصلاحات ارضی را در بر می گرفت. روستائیان بهره مند از اصلاحات ارضی اغلب کدخداها، مابشران و نسق داران بودند. نسبت کشاورزان مستقل به کل جمعیت روستائی که پیش از اصلاحات ارضی کمتر از ۵ درصد بود پس از اصلاحات ارضی به ۷۶ درصد جمعیت روستائی رسید. گرچه اصلاحات ارضی شمار دهقانان صاحب زمین را بالا برد نتوانست زمین کافی به آنها بدهد تا به کشاورزانی توانا و متکی به خود تبدیل شوند از مجموع ۲۸۰۰۰۰۰ خانوار روستائی که در سال ۱۳۵۱ صاحب زمین شده بودند زمین دریافتی ۱۸۵۰۰۰۰ خانوار یعنی ۶۵ درصد زیر ۵ هکتار یعنی کمتر از حداقل میزان لازم برای یک زندگی مناسب در اکثر مناطق بود.

تنها ۶۰۰۰۰۰ خانوار دهقانی (۱۲ درصد جمعیت روستائی) صاحب زمین کافی از ده تا پانزده هکتار شدند. پس از سال ۱۳۴۶ دولت برای تسهیل در مشکل خرده مالکان، دهقانان فقیر را تشویق کرد تا به تعاونیهای زراعی زیر پوشش دولت بپیوندند و با واگذاری زمینهایشان در این تعاونیها سهم شوند. در راستای این سیاست تا سال ۱۳۵۵ بیش از ۳۳۰۰ خانوار به هشتاد و نه تعاونی پیوسته بودند. بدین ترتیب دولت از حرکت به سوی هدف اصلی ارسنجائی یعنی ایجاد یک طبقه دهقان مستقل منحرف شد.

۳. مزدبگیران روستائی: اغلب از خوش نشینهایی که مشمول اصلاحات ارضی نشده بودند و جمعیت های کوچ نشین پیشین که مسیرهای کوچ آنها بسته شده بود تشکیل می شدند این افراد طبقه پائین که در مجموع بیش از ۱۱۰۰۰۰۰ خانوار را تشکیل می دادند از راه

کمک به کشاورزان چوپانی، کار در ساختمان سازی روستائی، رفت و آمد روزانه به شهرهای نزدیک و کارهای روزمزدی در کارخانه های متعدد و کوچکی که طی دهه ۱۳۵۰ در روستاها ایجاد شده بود - کارخانه های کوچک تولید کننده فرش، کفش، لباس، کاغذ، شکر، تنباکو، ظروف برنزی و وسایل خانگی - امرار معاش میکردند.

برنامه های عمرانی تاثیر بیشتری بر جمعیت شهرنشین داشت. در برنامه های دوم و سوم با تخصیص بیش از دو و نیم میلیارد دلار به صنعت دو هدف بلند پروازانه دنبال می شد: تولید کالاهای مصرفی مورد نیاز بازار داخلی مانند لباس، مواد غذایی، نوشابه، رادیو، تلفن، و خودرو و تشویق رشد صنایع مادر و واسطه ای به ویژه نفت، گاز، ذغال، سنگ مس، فولاد، پتروشیمی آلومینیوم و ابزارهای ماشینی. بنابراین به دنبال سرمایه گزاریهای دولتی هنگفت در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ شاهد انقلاب صنعتی کوچک بودیم. سهم تولیدات صنعتی در تولید ناخالص ملی از ۱۱ به ۱۷ درصد رسید و رشد صنعتی سالانه از ۵ به ۲۰ درصد افزایش یافت. همچنین شمار کارخانه های کوچک (با ۱۰ تا ۴۹ کارگر) از ۱۵۰۲ به بیش از ۷۰۰۰ و کارخانه های متوسط (با ۵۰ تا ۵۰۰ کارگر) از ۲۹۵ به ۸۳۰ و کارخانه های بزرگ (با بیش از ۵۰۰ کارگر) از ۱۰۵ به ۱۵۹ رسید. رقم مربوط به کارخانه های بزرگ نه تنها کارخانه های بافندگی قدیمی و تاسیسات نفتی دهه ۱۳۱۰ بلکه کارخانه های نساجی جدید اصفهان، کاشان، تهران و کرمانشاه؛ کارخانه های فولاد اصفهان و اهواز؛ پالایشگاههای نفت شیراز، تبریز، قم، تهران و کرمانشاه؛ کارخانه های پتروشیمی آبادان، بندر شاهپور و جزیره خارک؛ ماشین سازیهای تبریز اراک و آبادان آلومینیوم سازیهای ساوه، اهواز و اراک؛ کارخانه های کود شیمیائی آبادان و مرودشت و خودرو سازی، تراکتور سازی و کامیون سازی ساوه، تهران، اراک و تبریز را نیز در بر می گرفت.

پی آمد این انقلاب صنعتی تولید فزاینده برخی مواد و کالاهای مهم بود. در دهه ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۴ تولید ذغال سنگ از ۲۸۵۰۰۰ تن به بیش از ۹۰۰۰۰۰ تن، ورقهای فولادی و آلومینیومی از ۲۹۰۰۰ به ۲۷۵۰۰۰ تن سیمان از ۱۴۱۷۰۰۰ تن، به ۴۳۰۰۰۰۰ تن پارچه های پنبه ای و مصنوعی از ۳۵۰ به ۵۲۳ میلیون متر آجیو از ۱۳ به ۴۲ میلیون لیتر، کاغذ از صفر به ۳۶۰۰۰ تن، اجاق گاز از ۸۷۰۰۰ به ۲۲۰۰۰۰ دستگاه، تلفن از صفر به ۱۸۶۰۰۰ دستگاه، تلویزیون از ۱۲۰۰۰ به ۳۱۰۰۰ دستگاه، تراکتور از ۱۰۰ به ۷۷۰۰ دستگاه و خودرو شامل سواری اتوبوس و کامیون از ۷۰۰۰ به ۱۰۹۰۰۰ دستگاه افزایش یافت. تحت تاثیر این آمارها رژیم از سال ۱۳۵۵ ادعا می کرد که در پایان این دهه استاندارد زندگی در ایران از سطح زندگی در اروپای غربی بالاتر خواهد رفت و در پایان سده کنونی، ایران یکی از پنج غول صنعتی جهان خواهد بود.

در برنامه های سوم و چهارم توسعه ۱/۹ میلیارد دلار به بخش منابع انسانی تخصیص داده شد. در نتیجه شماره تخت بیمارستانی از ۲۴۱۲۶ به ۴۸۰۰۰، درمانگاههای بهداشتی از ۷۰۰ به ۲۸۰۰ واحد، شماره پرستاران از ۱۹۶۵ به ۴۱۰۵ نفر و شمار پزشکان از ۴۵۰۰ به ۱۲۷۵۰ نفر افزایش یافت. این پیشرفتهای در کنار از بین بردن قحطیها و بیماریهای واگیر دار، نرخ مرگ ومیر کودکان را کاهش داد شمار کودکان را بالا برد و جمعیت ۲۵/۸۴/۰۰۰ نفری

سال ۱۳۴۵ را در سال ۱۳۵۵ به ۳۳/۴۹۱/۰۰۰ نفر رساند. بنابراین در اواسط دهه ۱۳۵۰ نیمی از جمعیت کشور زیر شانزده سال و دوسوم باقی مانده آن زیر سی سال بود. نتیجه این دگرگونی در ترکیب جمعیت می‌بایست در راهپیمائیه‌ها و تظاهرات سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ آشکار شود. این بودجه‌های هزینه شده در بخش منابع انسانی وضعیت آموزش کشور را بهبود بخشید. از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۶ شمار ثبت نام شدگان در کودکانها از ۱۳۲۹۶ به ۲۲۱۸۹۶ نفر؛ در دبستانها از ۶۴۱۲۰۱ به ۴/۰۷۸/۰۰۰ نفر؛ در کلاسهای سواد آموزی از ۱۰۵۰۰ به ۶۹۱۰۰۰ نفر؛ در دبیرستانها از ۳۶۹۰۶۹ به ۷۴۱۰۰۰ و در مدارس فنی و حرفه‌ای و تربیت معلم از ۱۴۲۴۰ به ۲۲۷۴۹۷ نفر رسید. افزون بر این شمار دانشجویان ثبت نام شده در دانشگاههای خارجی به ویژه آمریکای شمالی و اروپای غربی از کمتر از ۱۸۰۰ نفر به بیش از ۸۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. همچنین تاسیس دوازده دانشگاه جدید به ویژه دانشگاه پهلوی شیراز، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشگاه جندی شاپور اهواز و دانشگاههای ملی تربیت معلم و صنعتی آریامهر تهران آمار دانشجویان را از ۲۴۸۸۵ به ۱۵۴۲۱۵ نفر رسانید. بدین ترتیب در این چهارده سال نظام آموزشی کشور از لحاظ کمی بیش از سه برابر رشد یافت.

از آن جا که مدارس جدید، امکانات بهداشتی و کارخانه‌های صنعتی اغلب در شهرها متمرکز شده بود توسعه اقتصادی و اجتماعی سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ تاثیر عمیقی بر جمعیت شهری گذاشت. به طور کلی در این دوره جمعیت شهری به سرعت افزایش یافت در حالی که در سالهای ۱۳۴۵ تنها ۳۸ درصد از مردم در شهرهایی با بیش از ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت زندگی می‌کردند در سالهای ۱۳۵۵ تقریباً ۴۸ درصد جمعیت کشور در این گونه شهرها ساکن بودند. در سالهای ۱۳۴۵ تنها ۲۱ درصد از مردم در شهرهایی با جمعیت بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر زندگی می‌کردند در سال ۱۳۵۵ حدود ۲۹ درصد در این گونه شهرها سکونت داشتند. مثلاً جمعیت تهران از ۲/۷۱۹/۷۳۰ به ۴/۴۹۶/۱۵۹ نفر، اصفهان از ۱/۰۴۵/۴۲۴ به ۶۷۱/۸۲۵ نفر، مشهد از ۶۱۶/۴۰۹ به ۶۷۰/۱۸۰ نفر، تبریز از ۴۱۳/۴۰۳ به ۵۹۸/۵۷۶ نفر، شیراز از ۲۶۹/۸۶۵ به ۴۱۶/۴۰۵ نفر و آبادان از ۲۷۴/۹۶۲ به ۲۹۶/۰۸۱ نفر افزایش یافت. به بیان دقیقتر در این دوره بخشهایی از جمعیت شهری به ویژه کارمندان، کارگران کارخانه‌ها و کارگران غیر ماهر به سرعت گسترش یافت. بنابراین در اواسط دهه ۱۳۵۰ جمعیت شهری ایران از چهار طبقه زیر تشکیل می‌شد:

I. طبقه بالا: این طبقه که در مجموع کمتر از ۱۰۰۰ نفر را در بر می‌گرفت از شش گروه زیر ترکیب می‌شد:

۱.۱ خانواده پهلوی با ۶۳ شاهزاده و وابستگان نزدیک.

۱.۲ خانواده‌های اشرافی که مدتها پیش از اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ به سرمایه‌گذاری در شهرها روی آورده بودند مانند خانواده امینی، علم، بیات، قراگوزلو، دولو، مقدم و جهانبانی.

۱،۳ اشرف سرمایه داری مانند خداداد، فرمانفرمایان، امیر تیمور تاش، مهدی بوشهری و نوری اسفندیاری که با ایجاد مجتمعات کشت و صنعت، بانک شرکت‌های تجاری و کارخانه های صنعتی از شر اصلاحات ارضی رها شده بودند.

۱،۴ حدود ۲۰۰ سیاستمدار قدیمی، کارمند عالی رتبه و افسر بلند پایه ارتش که به واسطه عضویت در هیئت مدیره ها و شرکت در قراردادهای سود آور دولتی ثروتمند شده بودند .  
۱،۵ سرمایه داران قدیمی که نخستین سودهای میلیونی خود را در رونق تجاری زمان جنگ جهانی و ثروتهای میلیونی بعدی را در دوران ترقی قیمت نفت به دست آورده بودند مانند: مهدی نمازی حبیب ثابتی، قاسم لاجوردی، حبیب ایلقانیان، رسول وهابزاده، حسن هراتی، اسدالله رشیدیان و ...

۱،۶ اندک سرمایه داران جدید از جمله احمد خیامی، محمود رضائی، هژبر یزدانی و مراد آریا که در اواخر دهه ۱۳۴۰ بیشتر به واسطه روابط شخصی با خانواده پهلوی، سرمایه داران قدیمی و شرکت‌های چند ملیتی، امپراطوریهای تجاری عظیمی بر پا کرده بودند.

این خانواده های ثروتمند نه تنها مالکیت بیشتر زمینهای وسیع تجاری بلکه حدود ۸۵ درصد شرکت‌های خصوصی مربوط به بانکداری کارخانه های تولیدی تجارت خارجی بیمه و ساختمان سازی شهری را نیز در اختیار داشتند. گر چه اکثریت غالب این طبقه بالا مسلمان بودند برخی از این مقامهای عالی رتبه با لژ فراماسونری مرتبط با دربار تهران پیوند داشتند و شمار اندکی نیز از جمله ایلقانیان و آریا از خانواده های یهودی و بهائی بودند. با توجه به این گونه موارد اندک در جامعه شایعه شده بود که کل طبقه بالا در دست یهودیان و بهائیان و امپریالیستهای انگلیسی مرتبط با لژ فراماسونری لندن است.

۲. طبقه متوسط مرفه: اعضای این طبقه که نزدیک به یک میلیون خانواده بود از سه گروه کاملاً همبسته تشکیل می شد:

۲،۱ کانون این طبقه شامل حدود نیم میلیون مغازه دار، بازرگان، صاحب کارگاه و تاجر بازاری بود

۲،۲ این گروه شامل سرمایه گذاران نسبتاً ثروتمندی که بیرون از بازار سرمایه گذاری کرده بودند تشکیل می شد این سرمایه گذاریها عبارت بود از هزاران فروشگاه خیابانی، ۴۲۰۰۰۰ کارگاه روستائی، ۴۴۰۰۰ کشتزار تجاری متوسط و ۷۸۳۰ کارخانه شهری بزرگ و متوسط با ۱۰ الی ۵۰۰ کارگر

۲،۳ روحانیون

گروه دوم و سوم هر چند به معنای واقعی کلمه بازاری نبودند با گروه نخست پیوندهای محکم خانوادگی و مالی داشتند. علی رغم رشد و گسترش صنایع مدرن، طبقه متوسط مرفه که نیروی سنتی مهمی بود به میزان زیادی از قدرت خود را همچنان حفظ کرده بود. بازار هنوز نیمی از تولیدات غیر کارخانه‌ای، دو سوم تجارت خود و سه چهارم تجارت عمده کشور را در دست داشت. همچنین در حالی که همه مشاغل دیگر تقریباً اتحادیه ها و انجمنهای حرفه ای خود را از دست داده بودند اصناف تجاری تولیدی بازار همچنان پا بر جا و مستقل بود. این بزرگان صنفی که تشکیلات خود را در برابر اتحادیه های رادیکال

دهه ۱۳۲۰ حفظ کرده بودند می‌توانستند زمان را به دهه ۱۳۰۰ برگردانند و دوباره بر هزاران شاگرد مغازه، استاد کار، کارگر کارگاه و دستفروش جزء شاغل در بازارهای شهری اعمال قدرت کنند. روحانیون نیز همچنان موسسات بزرگ ولی غیر متمرکزی شامل حدود ۵۶۰۰ مسجد شهری شمار زیادی موقوفه چند حسینییه و شش حوزه علمیه بزرگ در قم، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و یزد را در دست داشتند. در واقع رونق اقتصادی دهه ۱۳۴۰ به سود این بنیادهای مذهبی بود زیرا به دنبال این رونق بازاریان امکان یافتند تا هزینه این حوزه های بزرگ را تامین کنند. در اواسط دهه ۱۳۵۰ این موسسه های دینی آن اندازه قدرت داشتند که شاید برای نخستین بار در تاریخ ایران واعظانی را به طور منظم به محلات فقیر نشین شهری و روستاهای دور افتاده بفرستند. بنا بر این بسیار جالب است که رونق و پیشرفت مورد بحث به نیرومند شدن یک گروه سنتی کمک کرد و بازار نیز رفته رفته در روستاهای کشور نفوذ گسترده تری یافت. این نفوذ و دسترسی از راه مغازه داران روستائی و دستفروشان دوره گرد مزارع تجاری ایجاد شد. پس از اصلاحات ارضی در اواخر دهه ۱۳۴۰ در مناطق روستائی کارخانه های کوچکی ایجاد شده بود به منظور برآوردن نیازهای روزافزون به کالاهای مصرفی بدین ترتیب توسعه اقتصادی بار دیگر رشد طبقه متوسط مرفه را سرعت بخشید.

### عدم اصلاحات اجتماعی سیاسی (۱۳۴۲ - ۱۳۵۶)

شاه هر چند ساختار اجتماعی و اقتصادی را نوسازی کرد، برای توسعه نظام سیاسی - شکل گیری گروههای فشار، ایجاد فضای باز سیاسی برای نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد پیوند میان رژیم و طبقات جدید، حفظ حلقه های ارتباطی موجود میان رژیم و طبقات قدیمی و گسترش پایگاه اجتماعی سلطنت که عمدتاً به علت کودتای نظامی سال ۱۳۳۲ همچنان پا بر جا مانده بود - تلاش چندانی نکرد. او به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرتش را همچون پدرش بر روی سه ستون یعنی نیروهای مسلح، شبکه حمایتی دربار و دیوان سالاری گسترده دولتی قرار داد.<sup>۱۴</sup>

وی شمار نفرات نظامی را به ترتیب از ۲۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۲ به ۴۱۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش داد. و همچنین بودجه سالانه ارتش را از ۲۹۳ میلیون دلار در همان سال به ۱۸ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رساند. شاه با خرید تسلیحاتی به ارزش بیش از ۱۲ میلیارد دلار از کشورهای غربی در سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ زرادخانه عظیمی ایجاد کرد که افزون بر دیگر سلاحها ۲۰ هواپیمای جنگنده تامکت اف ۱۴ دارای موشکهای دوربرد فونیکس ۱۹۰ هواپیمای اف ۴، ۱۶۶ جنگنده اف ۵، ۱۰ هواپیمای حمل و نقل بوئینگ ۷۰۷، ۸۰۰ هلی کوپتر، ۲۸ هاور کرافت، ۷۶۰ تانک چیفتن، ۲۵۰ تانک اسکورپیون، ۴۰۰ تانک ام ۴۷، ۴۶۰ تانک ام ۶۰ و یک ناوشکن اسپرونس در اختیار داشت.

ایران در سال ۱۳۵۵ بزرگترین نیروی دریائی خلیج فارس پیشرفته ترین نیروی هوائی خاورمیانه و پنجمین نیروی بزرگ نظامی جهان را در اختیار داشت. او که حتی به این میزان

<sup>۱۴</sup> . خاطرات انور خامه‌ای جلد اول ص ۷۰ تا ۷۲

نیرو نیز قانع نبود سلاحهای دیگری به ارزش ۱۲ میلیارد سفارش داده بود که میبایست از سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ تحویل داده میشد.<sup>۱۵</sup> دلان اسلحه به شوخی میگفتند که شاه کتاب راهنمای آنها را چنان میخواند که برخی افراد پلی بوی میخواندند.

علائق شاه تنها به خرید تسلیحات و بودجه های سالانه ارتش محدود نمیشد. او به رفاه افسران، نظارت بر آموزش آنها، شرکت در مانورهای نظامی و پرداخت حقوق و پاداشهای هنگفت، مزایای شغلی گوناگون از جمله مسافرتها متعدد خارجی، امکانات درمانی پیشرفته، ساخت خانه های سازمانی مدرن، فروشگاههای ویژه و ارزان قیمت و... مورد علاقه او بود تا بر وفاداری آنها بیافزاید. وی همچنین بر ترفیع درجه های نظامیان رده بالا نظارت داشت، بیشتر کارهای دولتی را با لباس نظامی انجام میداد. شاه مسئولیت اداره سپاه دانش را که درباره ان بسیار تبلیغ شده بود بر عهده داشت و مسئولیت تاسیسات مهم دولتی را به ویژه موسسات بزرگ صنعتی را به نظامیان عالی رتبه واگذار میکرد. سرنوشت شاه و ارتش چنان به هم تنیده شده بود که او در مصاحبه ای خودش را نه دولت همانند لویی چهاردهم بلکه ارتش مینامید.<sup>۱۶</sup>

شاه در کنار ارتش سازمان اطلاعات و امنیت را نیز گسترش داد. اعضای نیروهای ساواک در مجموع بالغ بر ۵۳۰۰ مامور تمام وقت و شمار بسیاری از جاسوسان ناشناس را در بر میگرفت. ساواک با هدایت و سرپرستی ارتشبد نصیری همدم قدیمی شاه میتوانست رسانه های گروهی را سانسور کند متقاضیان مشاغل دولتی را گزینش نماید و بر پایه اظهارات منابع قابل اعتماد از هر شیوه ای برای از بین بردن مخالفان استفاده کند.

به گفته یک خبرنگار انگلیسی ساواک چشم و گوش شاه و در مواقع ضروری مشت آهنین وی بود. در کنار این دو سازمان امنیتی دیگر نیز - بازرسی شاهنشاهی و رکن ۲ ارتش - وجود داشت. اداره سازمان بازرسی شاهنشاهی بر عهده فردوست بود دوست دوران کودکی شاه که در سال ۱۳۳۷ تاسیس شد.

گر چه دیوان سالاری، ارتش و حمایت مالی دربار سه ستون اصلی نگه دارنده رژیم شاه بود، ولی در سال ۱۳۵۴ شاه تصمیم گرفت ستون چهارمی - دولت تک حزبی - را نیز به آن سه ستون افزوده نماید. در دهه پس از بحران ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲ شاه همچنان از نظام دو حزبی خود خرسند بود و تنها دگرگونی عمده، جایگزینی ناگهانی حزب ایران نوین با حزب ملیون پیشین در آذرماه ۱۳۴۲ و انتصاب حسن منصور، دبیر کل حزب ایران نوین به نخست وزیری بود. حسن منصور فرزند علی منصور نخست وزیر پیشین در سالهای ۱۳۲۹ - ۱۳۲۰ و اوایل ۱۳۳۰ سلطنت طلبی تمام عیار با پیشینه طولانی در خدمات دولتی و اداره دربار بود ولی دوره نخست وزیری وی چندان طول نکشید چرا که در اول بهمن ۱۳۴۳ به دست یکی از اعضاء هیئت موفته اسلامی که از تصمیم منصور مبنی بر اعطای امتیازات جدیدی به شرکتهای خارجی خشمگین شده بودند کشته شد. پس از کشته شدن منصور

<sup>۱۵</sup>. همان ص ۸۵ - ۸۶

<sup>۱۶</sup>. همان



شاه بی درنگ نخست وزیری را به امیر عباس هویدا از بستگان منصور و معاون دبیر کل حزب ایران نوین واگذار کرد.

هویدا در خانواده ای برجسته اداری و ریشه دار به دنیا آمد برای انجام خدمات اداری تربیت شد و برای تحصیل در رشته سیاسی به لبنان فرستاده شد. او پس از بازگشت به کشور در اواخر دهه ۱۳۲۰ سالهای موفقی را در هیئت های دیپلماتیک، شرکت ملی نفت و حزب ایران نوین سپری کرد و دوره نخست وزیری اش از بهمن ماه ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۶ به طول انجامید. هویدا در دوازده سال نخست وزیری خود به شدت بر حزب ایران نوین نظارت می کرد، اما به حزب مردم نیز اجازه داد تا در مجلس فعالیت کند در واقع شاه هم در طی این سالها اغلب به مخالفان سلطنت اطمینان می داد که به هیچ وجه قصد ایجاد نظام تک حزبی را ندارد:

“اگر من یک دیکتاتور بودم تا پادشاه مشروطه می بایست وسوسه میشدم تا همانند هیتلر و یا مانند آنچه امروزه در کشورهای کمونیستی می بینید حزب واحد مسلطی تشکیل دهم. اما من به عنوان یک پادشاه مشروطه آن توان و جسارت را دارم که فعالیتهای حزبی گسترده به دور از خفقان نظام یا دولت تک حزبی را تشویق کنم.”

اما در سال ۱۳۵۳ شاه کاملاً عقیده خود را عوض کرد. وی با انحلال دو حزب عمده و نامبرده حزب رستاخیز را تشکیل داد و اعلام کرد که در آینده یک دولت تک حزبی خواهد داشت. او ضمن اعلام تشکیل حزب رستاخیز اظهار داشت:

“آنهایی که به این حزب نمی پیوندند باید هواداران حزب توده باشند. این خائنان یا باید به زندان بروند و یا اینکه همین فردا کشور را ترک کنند.”

هنگامی که روزنامه نگاران خارجی اشاره کردند که چنین بیانی با پشتیبانی وی از نظام دو حزبی به شدت مغایر است شاه پاسخ داد:

آزادی اندیشه! آزادی اندیشه! دمکراسی! دمکراسی! با پنج سال اعتصاب و راه پیمائیهای خیابانی پشت هم!... دمکراسی؟ آزادی؟ این حرفها یعنی چه “ ما هیچ کدام از اینها را نمی خواهیم.

حزب رستاخیز را دو گروه بسیار متفاوت طراحی کرده بودند. گروه نخست از کارشناسان جوان علوم سیاسی و دارندگان درجه دکترا از دانشگاههای آمریکائی بودند. این تازه واردان به کشور که دانشجویان متفکرین معاصر بودند اعتقاد داشتند که تنها راه نیل به ثبات سیاسی در کشورهای درحال توسعه ایجاد حزب دولتی منضبط است. به نظر آنان چنین حزبی به حلقه پیوند دهنده شازمند میان دولت و جامعه تبدیل خواهد شد. دولت را به بسیج مردم توانا خواهد ساخت و بنابراین خطرهای ناشی از عناصر اجتماعی مخرب را از بین خواهد برد. البته گروه نامبرده این نظریه هانتینگتون را نادیده می گرفتند که در دوره مدرن جایی برای پادشاهی وجود ندارد.<sup>۱۷</sup> همچنین از این هشدار وی غافل بودند که حزب

---

<sup>۱۷</sup>. ۵۳ نفری را که رضا شاه زندانی کرده بود به جز ارانی که در زندان فوت نمود یا به قتل رسید، اندکی پس از سقوط رضاشاه آزاد شدند.

نه صرفاً ابزار حکومتی نظارت بر توده ها بلکه حلقه ارتباطی است که فشارهای جامعه را به دولت و دستورات دولت را به جامعه منتقل می‌نماید . گروه دوم کمونیستهای پیشین بودند که در اوایل ۱۳۳۰ حزب توده را ترک کردند. یکی از آنها با کمکهای مالی حزب فرار کرده و دوباره با پشتیبانی علم از متنفذان و وزیر دربار و دبیر کل حزب مردم وارد گود سیاست شده بود. از دیدگاه این گروه تنها سازمانی با ساختار لنینیستی می‌توانست توده ها را بسیج کند، موانع سستی را از میان بردارد و کشور را به جامعه ای کاملاً مدرن رهنمون شود.

هر چند ترکیب طراحان حزب رستاخیز ناهمگون و شگفتی آور بود خود حزب هدف اساسی بسیار روشنی داشت: تبدیل دیکتاتوری نظامی از مد افتاده به یک دولت فراگیر تک حزبی. حزب رستاخیز با جذب حزب ایران نوین و حزب مردم اعلام نمود که اصل سانترالیسم دموکراتیک را رعایت، بهترین جنبه های سوسیالیسم و سرمایه داری را ترکیب، پیوندی متقابل میان حکومت و مردم برقرار و فرمانده (شاه) را برای تکمیل انقلاب سفید خود و بردن ایران به سوی تمدن بزرگ جدید یاری خواهد کرد. حزب رستاخیز در جزوه ای با عنوان فلسفه انقلاب ایران اعلام می‌دارد که شاهنشاه ایران مفهوم طبقه را از ایران ریشه کن کرده است و برای همیشه به مسائل طبقه و مبارزه طبقاتی پایان داده است.<sup>۱۸</sup>

در همان کتاب آمده است " شاهنشاه فقط رهبر سیاسی ایران نیست. او در درجه نخست آموزگار و رهبر معنوی است که نه تنها جاده، پل، سد و قنات برای ملت خود می‌سازد، بلکه روح، اندیشه و قلب مردمش را نیز هدایت می‌کند." شاه نیز در مصاحبه ای با یک روزنامه انگلیسی زبان می‌گوید: " فلسفه این حزب بر دیالکتیکهای اصول انقلاب سفید مبتنی بوده است و در هیچ جای دنیا چنین پیوند نزدیکی میان رهبری و مردم وجود ندارد هیچ ملت دیگری به فرماندار خود چنین اختیار تامی نداده است."<sup>۱۹</sup>

حزب رستاخیز در بیشتر روزهای سال ۱۳۵۴ سرگرم ایجاد سازمانی گسترده بود. حزب یک کمیته مرکزی تشکیل داد، هویدا را به دبیر کلی دفتر سیاسی برگزید و تقریباً همه نمایندگان مجلس را به عضویت خود درآورد. حزب رستاخیز همچنین یک سازمان زنان و نیز برای سندیکاهای در نظارت دولت، کنگره کارگری بوجود آورد.

رشد و گسترش حزب رستاخیز دو پیامد عمده داشت: تشدید تسلط دولت بر طبقه متوسط حقوق بگیر، صبه کارگر شهری و توده های روستائی و نفوذ حساب شده دولت در بین طبقه متوسط مرفه به ویژه بازار و نهادهای مذهبی برای نخستین بار در تاریخ ایران. حزب با کمک ساواک وزارتخانه هائی را که منبع معاش هزاران نفر بود به ویژه وزارت کار، صنایع و معادن، مسکن و شهرسازی، بهداشتی و بهزیستی، وزارت کشاورزی و عمران روستائی به دست گرفت و نظارت دولتی بر رسانه های گروهی و ارتباطات، وزارت خانه های اطلاعات و جهانگردی، فرهنگ و هنر علوم و آموزش عالی را افزایش داد. رژیم

<sup>18</sup> ایرج اسکندری «زندگی من» ایران ما، ۱۴ مرداد ۱۳۲۵

<sup>19</sup> British minister to the foreign office memorandum on parties active in the general election f.o. 371/persia1943/34-35074

همچنین حمله گسترده و هم زمانی را علیه مذهب آغاز کرد. چون حزب شاه را همچون رهبر معنوی و سیاسی معرفی کرد علماء را "مرتجعان سپاه قرون وسطائی" نامید. از سوی دیگر برای خود تقویمی را برگزید و تاریخ شاهنشاهی جدید را یعنی سال ۲۵۳۵ را به جای تقویم قدیم شمسی به کار برد. بدین ترتیب ایران یک شبه از سال ۱۳۵۵ هجری شمسی به سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی پرید. شایان یادآوری است که در این دوران کمتر رژیم‌ی جسارت کرده است تاریخ مذهبی کشور را کنار گذارد. همچنین حزب رستاخیز زنان را به نپوشیدن چادر در دانشکده‌ها تشویق می‌کرد؛ بازرسان ویژه‌ای برای بررسی موقوفه‌های مذهبی می‌فرستاد، اعلام کرد که تنها اداره اوقاف مجاز به انتشار کتابهای مذهبی است و دانشکده الهیات دانشگاه تهران را تشویق کرد تا سپاه دین تازه تاسیس را که تقلیدی از سپاه دانش بود گسترش دهد و برای آموزش اسلام راستین به دهقانان افراد بیشتری را به روستاها بفرستد.

از کارهای انجام شده دیگر در این زمان که برخی از آنها جامعه پسند و نیز مورد حمایت بین‌المللی بود سن ازدواج دختران را از پانزده سال به هجده سال و پسران را از هجده به بیست افزایش داد. همچنین، وزارت دادگستری به قضات دستور داد تا در اجرای قانون حمایت از خانواده سال ۱۳۴۶ کوشا تر باشد. این قانون بدون توجه به قانون شرع، رسیدگی به دعای خانواده را در حیطه دادگاههای عرفی قرار داد و اعمال قدرت مردان بر همسران خود را محدود کرد. در این قانون قید شده بود که مردان نمی‌توانند بدون دلیل معتبر همسران خود را طلاق دهند و بدون اجازه کتبی همسر خود دیگری اختیار کنند. همچنین زنان به حق درخواست طلاق دست یافتند و می‌توانستند بدون اجازه شوهرانشان در بیرون از خانه کار کنند. به نوشته یک روزنامه فارسی که در خارج از ایران منتشر می‌شد و همکاری نزدیکی با علماء داشت حزب رستاخیز تلاش می‌کرد تا با تسلط بر اوقاف به عضویت ساواک در آوردن ملاها و دادن مقرری به آخوندهای درباری، انحصاری کردن چاپ کتابهای مذهبی و فرستادن سپاه دین به روستاها مذهب را ملی کند.<sup>۲۰</sup>

تشکیل حزب رستاخیز، واکنش تند علما را در پی داشت. مدرسه فیضیه به نشانه اعتراض تعطیل شد و در درگیریهای خیابانی روزهای بعد حدود ۲۵۰ طلبه دستگیر و به خدمت سربازی اعزام شدند. آیت الله حسن غفاری، روحانی شصت ساله تهرانی به جرم نوشتن مطالبی علیه رژیم شاه دستگیر و به شکل مشک‌کی در زندان درگذشت. حجه الاسلام شمس قنات آبادی روحانی اصفهانی چند روز پس از یک سخنرانی علیه تقویم جدید کشته شد هر چند پلیس پنج دانش آموز را در رابطه با قتل او دستگیر کرد، علمای محلی با رد ادعای مقامات عالی رتبه، اعتصابی عمومی در بازار اصفهان ترتیب دادند. آیت الله روحانی یکی دیگر از روحانیون حزب رستاخیز را مخالف و مغایر با قانون اساسی منافع ملی ایران و اصول اسلام دانست.<sup>۲۱</sup> آیت الله خمینی نیز از نجف به همه مومنان سفارش کرد که از حزب رستاخیز دوری گزینند.

<sup>۲۰</sup> رادمنش «گزارش از نتایج انتخابات» رهبر، ۱۳ مرداد ۱۳۳۳

<sup>۲۱</sup> british minister to the foreign office 17 mareth 1943

از دیدگاه آیت الله خمینی، این حزب نه تنها حقوق فردی، آزادیهای تصریح شده در قانون اساسی و حقوق بین الملل را زیر پا می گذاشت بلکه می خواست اسلام را نابود کند، کشاورزی را از بین ببرد، منابع کشور را برای خرید سلاحهای بی فایده هدر دهد و کشور را به سود امپریالیسم امریکا تاراج کند.<sup>۲۲</sup>

حکومت چند روز پس از انتشار این اعلامیه همکاران نزدیک آیت الله خمینی را در ایران دستگیر کرد. بنا براین می بینیم که اهداف حزب رستاخیز با دست آوردهای عملی آن به شدت در تعارض بود. هدف آن تقویت رژیم، نهادینه کردن هر چه بیشتر سلطنت و فراهم ساختن پایگاه اجتماعی گسترده تر برای حاکمیت بود. ابزارهای مورد استفاده آن هم عبارت بودند از: بسیج مردم، به انحصار درآوردن حلقه های ارتباطی میان حکومت و جامعه، تشدید نظارت بر کارمندان، کارگران کارخانه ها و روستائیان و مهم تر نفوذ روز افزون دولت در بازارهای سنتی و موسسات مذهبی. در واقع حزب رستاخیز به جای برقراری ثبات، رژیم را تضعیف، فاصله میان سلطنت و جامعه را بیشتر و ناراضیاتی گروههای مختلف را شدید تر کرد، زیرا هدف از بسیج توده ای عوام فریبی بود که به ناراضیاتی آنها انجامید. به انحصار درآوردن سازمانها و وسایل ارتباطی، ارتباط نیروهای اجتماعی و حوزه سیاسی را از بین برد. یعنی مردم بیشتر و بیشتر امید به اصلاحات را از دست دادند و انگیزه هائی برای انقلاب پیدا کردند. تلاش برای به مشارکت کشاندن مردم بر مبنای حزب یگانه توسط حکومت باعث شد که فرضیه قدیمی هر کس علیه ما نیست با ماست را کنار گذارده و این برهان را بپذیرد که هر کس با ما نیست علیه ماست .

بنابراین مخالفانی که به شرط آشکار نکردن مخالفت سالها به حال خود رها شده بودند اکنون ناگهان چاره ای جز ثبت نام در حزب، ستایش رژیم، و حتی راهپیمائی در خیابان به نشانه بزرگداشت سلطنت ۲۵۰۰ ساله نداشتند. یورش شدید به بازار و نهادهای دینی پلهائی که در گذشته حلقه ارتباطی رژیم و جامعه بود را ویران کرد. این اقدام نه تنها تهدیدی علیه مراجع روحانی به شمار می آمد بلکه خشم هزاران مغازه دار، صاحب کارگاه، کسبه و همکاران بازاریشان را برانگیخت. به عبارتی حزب رستاخیز به جای ایجاد حلقه های ارتباطی جدید، اندک حلقه های موجود را از هم گسیخت و در نتیجه گروهی از دشمنان خطرناک را به جنب و جوش انداخت. به بیان دیگر، این حزب به جای اقدام نوسازانه ترتیبی داده بود که وضعیت نظام سیاسی توسعه نیافته را وخیمتر کرد .

---

22 . – New York times 15 june 1946

## عوامل، زمینه‌ها و ریشه‌های انقلاب اسلامی

ایران در آستانه انقلاب

در سه سال آخر عمر رژیم، به علت تشکیل حزب رستاخیز و همچنین افزایش بسیار چشمگیر قیمت نفت، تنش‌های سیاسی شدیدتر شده بود. با پنج برابر شدن ناگهانی درآمدهای نفتی، انتظارات مردم بالا رفت و در نتیجه شکاف میان وعده‌ها، ادعاها و دستاوردهای رژیم از یک سو و انتظارات و دستاوردهای مردم از سوی دیگر عمیق‌تر شد همان‌طور که دولت نیز مدعی بود و چهارده سال پس از انقلاب سفید پیشرفت‌های چشمگیری در بخش‌های بهداشت و آموزش بدست آمد: شمار پزشکان سه برابر شد میزان مرگ و میر کودکان از ۲۰ درصد به کمتر از ۱۲ درصد رسید، میزان باسوادی از ۲۶ به ۴۲ درصد رسید، شمار دانشگاه‌ها پنج برابر و شمار دانش‌آموزان متوسطه سه برابر شد.<sup>۲۳</sup> اما همچنان که اغلب منتقدان نیز اشاره می‌کردند چهارده سال پس از انقلاب سفید هنوز در ایران نسبت پزشک به بیمار بسیار اندک، میزان مرگ و میر کودکان بالا و نسبت تخته‌های بیمارستانی به جمعیت بسیار پایین بود.<sup>۲۴</sup> ۶۸ درصد از بزرگسالان بی‌سواد بودند، شمار بی‌سوادان در واقع از ۱۳ به حدود ۱۵ میلیون افزایش یافت کمتر از ۴۰ درصد کودکان کشور دوره دبستان را به پایان می‌رساندند، نسبت معلم به شاگرد در مدارس دولتی رو به کاهش بود، سالانه از بین ۲۹۰۰۰۰ داوطلب تنها ۶۰۰۰۰ نفر به دانشگاه راه می‌یافتند و از لحاظ درصد افراد دارای تحصیلات عالی، کشور و همچنان یکی از ضعیف‌ترین کشورهای خاورمیانه بود.

انقلاب سفید با تأمین بودجه تعاونی‌های روستایی، توزیع زمین در بین ۶۳۸۰۰۰ را خانوار، شانزده برابر کردن شمار تراکتور و بیست برابر کردن میزان کود مصرفی در راستای منافع کشاورزان بود اما این مسئله را نباید فراموش کرد که تعاونی‌های زراعی به شکل نامناسبی تأمین مالی می‌شدند. کشاورزی تجاری و کشت و صنعت بیشتر از کشاورزان خرده‌پا اعتبار می‌گرفت. ۹۶ درصد روستاییان هنوز برق نداشتند و در ازای هر دو خانواده‌ای که صاحب زمینی شدند یک خانواده بی‌زمین ماند و در برابر هر خانواده‌ای که از زمین کافی (۷ هکتار) برخوردار شد، مقدار زمین داده شده به سه خانوار دیگر برای تبدیل آنها به کشاورزی تجاری مستقل کافی نبود. همچنین قیمت تعیین شده برای فرآورده‌های اساسی کشاورزی مانند غله، به سود شهرها و به زیان روستاها بود این اقدام، انگیزه برای کشت مواد غذایی اصلی و بنابراین میزان تولید کشاورزی را کاهش داد. کاهش محصولات کشاورزی هم شکاف میان جمعیت در حال افزایش و میزان اندک تولید فرآورده‌های

<sup>۲۳</sup>. آمارهای این بخش از کتاب احمد اشرف، شاخصهای اجتماعی ایران، ص ۲۵۰-۲۹۳ بدست آمده است.

<sup>۲۴</sup>. از لحاظ نسبت تخت بیمارستانی به جمعیت، ایران از پایین‌ترین کشورهای خاورمیانه بود.

کشاورزی را بیشتر کرد در نتیجه ایران که در اوایل دهه ۱۳۴۰ صادرکننده مواد غذایی بود در اواسط دهه ۱۳۵۰ سالانه حدود یک میلیارد دلار برای واردات محصولات کشاورزی پرداخت می‌کرد. بی گمان سطح زندگی بیشتر خانواده هایی که به آپارتمانهای مدرن، مزایای برنامه های اجتماعی حمایتی دولت مانند بیمه درمانی، بیمه بیکاری و طرحهای سهم شدن در سود مؤسسات صنعتی و همچنین کالاهای مصرفی به ویژه یخچال، تلویزیون، موتورسیکلت و حتی خودروهای شخصی دسترسی داشتند، بهبود یافت.

اما این مسئله نیز واقعیت داشت که با گسترش حلیی آبادها، افزایش آلودگی هوا و افزایش ترافیک آزاردهنده خیابانها کیفیت زندگی بیشتر خانواده ها نیز پایین آمد. از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ درصد خانواده های شهری که در یک اتاق زندگی می‌کردند از ۳۶ به ۴۳ درصد رسید در آستانه انقلاب ۴۲ درصد از خانواده های تهرانی مسکن مناسبی نداشتند و تهران با بیش از ۴ میلیون جمعیت، علیرغم درآمدهای زیاد نفتی هنوز سیستم فاضلاب، مترو و حمل و نقل عمومی درستی نداشت. برادر کوچکتر شاه که اتفاقاً صاحب کارخانه هلیکوپترسازی بود در سخنرانی مراسم یادبود «ماری آنتوانت»<sup>۲۵</sup> می‌پرسد که «اگر مردم از فشار و دردسر ترافیک خوششان نمی‌آید چرا هلیکوپتر نمی‌خرند؟»<sup>۲۶</sup> بدتر اینکه قشر پایین تر طبقه کارگر- به ویژه کارگران ساختمانی، دستفروشها، کارکنان کارخانه های کوچک و کارگران موقت که مشمول طرح های بیمه و برنامه های مشارکت در سود نبودند از مزایای برنامه های رفاه اجتماعی بهره مند نمی شدند به بیان دیگر درآمدهای بیش از حد نفت به فقر این توده های میلیونی که بیشترشان از روستاها به شهرها رانده شده بودند پایان نداد بلکه شکل آن را مدرن کرد.

آشکار بود که در دوره میان ۵۶-۱۳۴۲ با ورود جمعیت بیشتر و پیوستن آستانهای دوردست به حوزه اقتصاد کشور میزان تولید ناخالص ملی بسیار افزایش یافت اما از این رشد همه مردم بهره ای یکسان نبردند طبقات ثروتمند بیشتر از طبقات متوسط و پایین و مناطق مرکزی به ویژه تهران بیشتر از استانهای پیرامونی از این رشد سود بردند گرچه در مورد توزیع درآمد درخور اعتمادی وجود ندارد، در سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۵۲ بانک مرکزی بررسیهای گسترده ای درباره هزینه های خانواده های شهری انجام داد. البته آمار هزینه ها نابرابری درآمدها را به درستی نشان نمی دهد زیرا برای ثروتمندان میسر است که بخش اندکی از درآمدهای خود را خرج کنند. بررسی های سال ۱۳۳۸ نشان می‌دهد که ۳۵/۵ درصد از کل هزینه ها به ۱۰ درصد از ثروتمندترین افراد و ۵۱/۷ درصد کل هزینه ها به ۲۰ درصد ثروتمندترین افراد تعلق داشت. در سطح پایین هرم اجتماعی، ۱/۷ درصد از کل

---

<sup>25</sup> Maria Antoinette همسر لویی شانزدهم که دشمن اصلاحات و آزادی بود و همسرش را به دشمنی

با انقلاب فرانسه وادار کرد انقلابیون او را به اقدام علیه انقلاب و رابطه با دشمنان خارجی انقلاب متهم و محاکمه و اعدام کردند.

<sup>26</sup> . Quoted by M.Tehrani, Iran communication, Alienation and revolution intermedia 7 (March1979), 6-12

هزینه ها به ۱۰ درصد فقیرترین و ۴/۷ درصد کل هزینه ها به ۲۱ درصد فقیرترینها مربوط می‌شد. همچنین ۲۷ درصد از کل هزینه ها به ۴۰ درصد افراد با درآمد متوسط مربوط می‌شد بنابراین یک گزارش منتشر نشده اداره بین المللی کار چنین توزیع نامناسبی باعث شده بود تا ایران در ردیف کشورهای با بیشترین میزان نابرابری در جهان قرار بگیرد.<sup>27</sup> البته این نابرابری در دهه ۱۳۴۰ بیشتر شد. بررسی های سال ۱۳۵۲ نشان می‌دهد که ۵۵/۵ درصد از کل هزینه ها به ۲۰ درصد ثروتمندترینها، ۳/۷ درصد از کل هزینه ها به ۲۰ درصد فقیرترینها و ۲۶ درصد از کل هزینه ها به ۴۰ درصد جمعیت متوسط کشور تعلق داشت. خانه های لوکس، انواع خودروهای کوچک و مسافرتها سالانه به اروپا، دستاورد درآمدهای زیاد نفت برای طبقات متوسط بود. برنامه های اقتصادی و اجتماعی رژیم هم به نابرابریهای منطقه ای انجامید مثلاً تهران بیشتر صنایع مونتاژ جدید و بیش از ۶۰ درصد وام های بانک توسعه صنعت و معدن را به خود اختصاص داد. بنابراین در سال ۱۳۵۴ تهران با بیش از نیمی از کالاهای کارخانه ای کشور را تولید می‌کرد و ۲۲ درصد از نیروی کار صنعتی کشور را در اختیار داشت، در تهران نسبت کارگران صنعتی به کشاورزان ۱ به ۰/۷ بود در حالی که این نسبت در آذربایجان شرقی ۱ به ۲/۶، آذربایجان غربی ۱ به ۱۳ و در کردستان ۱ به ۲۰ بود. همچنین درصد باسوادان نسبت به کل جمعیت هر استان در تهران ۶۲، در آذربایجان شرقی ۲۷، در سیستان و بلوچستان ۲۶ و در کردستان ۲۵ بود. از کل کودکان هر استان، درصد کودکان دبستانی در تهران ۷۴، در آذربایجان غربی ۴۴، در سیستان و بلوچستان ۴۰ و در کردستان ۳۶ بود. در استان تهران برای هر ۹۷۴ نفر یک پزشک، برای هر ۵۶۲۶ نفر یک دندانپزشک و برای هر ۱۲۷۱۲ نفر یک پرستار وجود داشت. استان کردستان برای هر ۶۴۷۷ نفر یک پزشک، برای هر ۵۷۲۹۴ نفر یک دندانپزشک و برای هر ۴۶۵۵۲ نفر یک پرستار داشت. برای ۵۱۶۶۳ نفر یک دندانپزشک و برای ۲۷۰۶۴ نفر یک پرستار، نارضایتیهای ایجاد شده به واسطه این نابرابری قومی و طبقاتی تا اوایل دهه ۱۳۵۰ پنهان ماند اما هنگامی که پایه های حکومت پهلوی لرزید این نارضایتیها چون سیل خروشان از همه نقاط جامعه سربرآورد<sup>28</sup>.

### سیاست فضای باز سیاسی در دوره پهلوی دوم

از اواسط سال ۱۳۵۵ شاه و مشاوران نزدیک او، که در برابر انتقاد فزاینده جوامع طرفدار حقوق بشر و مطبوعات خارجی قرار گرفته بودند در صدد برآمدند شدت فشار و سرکوب را کاهش دهند و در کنار سیاست حقوق بشر کارتر در مبارزات انتخاباتی برنامه «آزاد سازی» را با احتیاط پیاده کنند. تصمیم شاه در تغییر سیاست فشار و سرکوب مبتنی بر دلایلی بود: شاه دریافته بود که اعمال فشار و خشونت، طی ده سال گذشته، نه تنها نتیجه

27. International Labor Office, "Employment and Income Policies for Iran

28. E. Abrahamian, Ibid.

ای به بار نیاورد بلکه رژیم او را درگیر مبارزه مسلحانه با گروه‌های آپوزسیون بویژه چریک‌های جوان از جمله مجاهدین خلق و فدائیان خلق، کرد به رغم سالها تبلیغات، توجه جهانیان را به ناآرامی‌های ایران جلب نمود و چهره او را از «یک رهبر اصلاح طلب» در نظر مطبوعات غرب، به یک پادشاه مستبد و ستمگر تبدیل ساخت. این گونه تبلیغات همراه با ظهور بیماری مهلک سرطان، قدرت و توانش را در برابر مشکلات فزاینده تحلیل می‌برد، مهم تر از همه پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا، شاه را وادار به اجرای سیاست آزادسازی کرد.

محمدرضا شاه مایل بود دوستش جerald فورد در انتخابات پیروز شود وی از خبر موفقیت کارتر از حزب دموکرات نگران گشت و در صدد تحقیقاتی درباره این چهره سیاسی ناشناس برآمد، چه بسا تجدید خاطره دوران ریاست جمهوری جان کندی در سال ۱۹۶۱ و فشار دولت جدید آمریکا برای انجام اصلاحات اجتماعی در ایران، او را آشفته خاطر ساخته بود. برنامه فضای باز سیاسی (آزادسازی) با تبلیغات دوباره درباره موفقیت انقلاب شاه و مردم شروع شد. در طول سال ۱۳۵۵ سخنگویان دولت بارها اعلام کردند که درآمد سرانه در ایران از سال ۱۳۴۲ به ۱/۱۰۰ درصد افزایش یافته است و طی ده سال آینده، ایران از لحاظ توسعه و پیشرفت، از کشورهای اروپای غربی پیشی خواهد گرفت و یکی از پنج کشور قدرتمند جهان خواهد شد.<sup>۲۹</sup> در مرداد ۱۳۵۶ شاه دو برنامه رفرم دیگر را که شامل کنترل قیمت‌ها و رسیدگی به دارایی مقامات دولتی بود، اعلام کرد.

اقدام دیگر شاه در زمینه احیای دموکراسی و آزادی در ایران، تجدید سازمان حزب واحد رستاخیز بود که در سال ۱۳۵۴ ایجاد شده بود. مقامات رژیم مدعی بودند که این حزب دربرگیرنده همه طبقات برای مشارکت در امور سیاسی است. ایدئولوژیهای رژیم پهلوی که عموماً از مقامات بلندپایه کشور بودند در پاسخ به این سوال که چگونه سیستم یک حزبی قادر به تأمین دموکراسی است می‌گفتند:<sup>۳۰</sup> حزب از دو جناح تشکیل شده است یکی جناح سازنده به رهبری هوشنگ انصاری و دیگری جناح ترقیخواه به رهبری جمشید آموزگار!

طی سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ اقدامات دیگری در زمینه کاستن فشارهای سیاسی و اجتماعی صورت گرفت، از شدت سانسور مطبوعات کاسته شد، کمیسیونهایی برای رسیدگی به شکایات مردم ایجاد گردید، در زمستان ۱۳۵۵ و شش ماه اول سال ۱۳۵۶ دولت از سه سازمان مهم جهانی - صلیب سرخ بین المللی، عضو بین الملل و کمیسیون حقوقدانان بین المللی - دعوت کرد تا از ایران دیدن کنند و اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور را از نزدیک مشاهده و بررسی نمایند. بازدید هیئت‌های مزبور از ایران بخصوص اقدامات کمیسیون بین المللی حقوقدانان در رسیدگی به وضع حقوق بشر بسیار چشمگیر و مؤثر بود و شاه را وادار ساخت که در زمینه بهبود وضع زندانیان سیاسی و محاکمات آنها، دستوراتی صادر

<sup>29</sup> روزنامه‌ها: مرداد، شهریور ۱۳۵۵

<sup>30</sup> Jacobson, "Torture in Iran, Sunday Times 19 January 1975.



کند. موفقیت میثت بین المللی حقوقدانان مرهون کوشش های ویلیام ژباتلر<sup>۳۱</sup> رئیس کمیته اجرایی آن بود. وی در اکتبر ۱۹۷۵ (پاییز ۱۳۵۴) از ایران بازدید به عمل آورد و پس از بازگشت گزارشی مهمی تحت عنوان «حقوق بشر و سیستم قانونی در ایران» منتشر کرد و در این گزارش چگونگی مذاکرات خود را با شاه در تهران و شیراز درباره اصلاح قوانین کیفری و سیستم محاکمات به طور مشروح بیان داشته بود.<sup>۳۲</sup> هر چند کوششهای باتلر، تحول بنیادی در وضع حقوق بشر در ایران فراهم ساخت ولی تغییرات و اصلاحاتی را در زمینه روش محاکمات به سود متهمین سیاسی به وجود آورد.<sup>۳۳</sup>

در بهار ۱۳۵۶ کمیسیون صلیب سرخ بین المللی نیز با ۲۰ تن از زندانیان در ایران ملاقات و گفتگو کرد و از ۳۰۰۰ تن زندانی بازدید بعمل آورد. به حقوقدانان خارجی اجازه داده شد محاکمه یازده تن متهمان تروریستی را در دادگاه نظارت کنند. محمدرضا شاه با تغییر سیاست داخلی، در صدد جابجایی مسئولان مملکت برآمد. در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۵۶ (۶ اوت ۱۹۷۷) هویدا را پس از دوازده سال و نیم نخست وزیری، به وزارت دربار منصوب کرد و جمشید آموزگار، وزیر دارایی را که سالها رئیس هیئت نمایندگان ایران در اوپک بود، به نخست وزیری گمارد.

محمدرضا شاه انگیزه خود را در برکناری هویدا و انتخاب آموزگار به نخست وزیری بدین شرح بیان کرده است: «در تابستان ۱۳۵۶ احساس کردم مشکلات تازه ای در پیش داریم و برخی تغییرات سیاسی ضرورت دارد هویدا از سال ۱۳۴۳ نخست وزیر بود و دوران زمامداری او از همه نخست وزیران طولانی تر شده بود وی نیز با استعداد و هوشمندی خاص خود، احساس می کرد که دوران زمامداری اش طولانی شده است هنگامی که از او خواستم استعفا کند با نوعی آرامش خاطر به من گفت: ...هیچ نخست وزیری نباید بیش از ۵ سال به کار ادامه دهد. به لحاظ تدبیر و شایستگی اش او را به وزارت دربار منصوب کردم»...

به گمان شاه مهمترین امتیاز آموزگار برای احراز مقام نخست وزیری سوابق تحصیلاتی او در ایالات متحده و داشتن دوستان خوب در آمریکا است. وی در این مورد می گوید:

« در شهریور ۱۳۵۶ جمشید آموزگار را به نخست وزیری برگزیدم در آن موقع مسئله سیاست خارجی بیش از هر چیز مورد توجه بود و گمان می کردم آموزگار، انتخاب مناسبی برای اداره امور کشور است او سالها نماینده ایران در اوپک بود [.....] افزون بر این

<sup>31</sup> .William J. Butler

<sup>32</sup> . Memorandum, William J. Butler to international commission of jurists on "Private Audience with the Shah on May 1976. June 17 1977 Quoted by James A. Bill, the Eagle and the Lion P.223

<sup>33</sup> - در تغییراتی که در آیین دادرسی صورت گرفت به غیرنظامیان که در دادگاههای نظامی محاکمه شدند،

اجازه داده شد وکلای مدافع غیرنظامی انتخاب کنند دادگاههای علنی بود و متهمین پس از ۲۴ ساعت تحت بازجویی قرار می گرفتند.

تحصیلات مهندسی را در ایالات متحده انجام داده بود و دوستان خوبی در آن کشور داشت»<sup>34</sup>

یکی دیگر از اقدامات شاه انتصاب هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد به ریاست هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران بود. انصاری سوابق مشکوکی داشت و با مقامات آمریکایی مربوط بود<sup>35</sup>. وی با عنوان رهبر یکی از دو جناح حزب رستاخیز از مشاوران نزدیک شاه محسوب می‌شد. انصاری که با شامه تیزش، زودتر از دیگران فروپاشی قریب الوقوع رژیم پهلوی را پیش بینی کرده بود در آذر ۱۳۵۷ فرار کرد و به آمریکا رفت.

### روند آزادسازی

روند «لیبرالیزاسیون» با همه دقت و احتیاطی که از سوی شاه برای کنترل و مهارکردن آن به عمل می‌آمد به سان اسب سرکش، شتاب گرفت فریاد اعتراض مردم بلند و بلندتر شد طی نه ماه آخر سال ۱۳۵۶ چندین نامه سرگشاده برای شاه و نخست وزیر و دیگر مقامات بلندپایه، در اعتراض به اوضاع کشور، ارسال شد. همچنین دهها اعلامیه و بیانیه از سوی شخصیت های ملی و مذهبی، نویسندگان، هنرمندان، حقوقدانان، بازاریان و دانشگاهیان، در سراسر کشور انتشار یافت. در این بیانیه ها نسبت به فقدان دموکراسی و آزادی، خرابی وضع اقتصادی، بی توجهی در امر کشاورزی، نقص حقوق بشر، تغییر تقویم کشور، نقص قانون اساسی، اعمال فشار و شکنجه نسبت به زندانیان سیاسی و موارد دیگر اعتراض شده بود. بخشی از نامه سرگشاده و بیانیه های معترضین را به مناسب اهمیت آنها در زیر نقل می‌کنیم:

- در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۵۶ نامه سرگشاده ای از سوی دکتر کریم سنجانی، دکتر شاپور بختیار و داریوش فروهر، به عنوان محمدرضا شاه انتشار یافت، نویسندگان نامه ضمن انتقاد از نابسامانی اوضاع و طرز مدیریت مملکت در آرایش نظام شاهنشاهی، خواسته بودند برای خلاصی از تنگناها و دشواریهایی که آینده ایران را تهدید می‌کند، حکومتی بر سر کار آید که با احترام به قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر، خود را مسئول اداره مملکت بداند. در این نامه، شاه مسئول اداره مملکت و به عبارت دیگر، عامل نابسامانیها شناخته شده بود:

- امضاء کنندگان زیر بنا بر وظیفه ملی و دینی، در برابر خلق و خدا با توجه به اینکه در مقامات پارلمانی و قضایی و دولتی کشور، کسی را که صاحب تشخیص و تصمیم بوده و مسئولیت و ماموریتی غیر از پیروی از «منویات ملوکانه» داشته باشد نمی‌شناسیم، در حالی که تمام امور مملکت از طریق صدور فرمانها انجام می‌شود و انتخاب نمایندگان ملت و افشاء قوانین و تأسیس حزب وقتی انقلاب در کف اقتدار شخصی اعلیحضرت قرار دارد.....

<sup>34</sup> . Pahlavia , Answer to history, PP.149-50

<sup>35</sup> . Bill, the eagle and the lion, PP.178, 230, 365

نویسندگان نامه با اشاره به خرابی وضع مملکت، شکست برنامه های صنعتی و کشاورزی، حیف و میل درآمد نفت و رواج فساد، فحشاء و تملق را نتیجه حکومت استبدادی دانسته بودند:

... حاصل تمام این اوضاع، توام با وعده ها و ادعاهای پایان ناپذیر و گزافه گوییها و تبلیغات و تحمیل جشنها و تظاهرات نارضایتی و نومیدی عمومی و ترک وطن و خروج سرمایه ها و عصیان نسل جوان شده، که عاشقانه داوطلب زندان و شکنجه و مرگ می گردند و دست به کارهایی می زنند که دستگاه حاکمه آنرا خرابکاری و خیانت، و خود آنها فداکاری و شرافت می دانند. این همه ناهنجاری در وضع زندگی ملی را، ناگزیر باید مربوط به طرز مدیریت مملکت دانست. مدیریتی که برخلاف نقص صریح قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، جنبه فردی و استبدادی در آرایش نظام شاهنشاهی پیدا کرده است<sup>36</sup>.....

در پایان نامه، ضمن تعریف حقوق ملت و حقوق سلطنت مندرج در قانون اساسی و مبری بودن پادشاه از مسئولیت، برای خلاصی از بن بست، تمکین مطلق به اصول مشروطیت و احترام به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، تاکید شده بود.

روز ۲۴ خرداد ۱۳۵۶ گروهی از نویسندگان، شاعران، مترجمان و محققان، طی نامه سرگشاده سه صفحه ای خطاب به امیرعباس هویدا در اعتراض به محدودیتها، فشارها و اعمال سانسور کتاب، مطبوعات و هرگونه آثار فکری، هنری و نیز سلب آزادی نویسندگان، خواستار رفع محدودیتها و ایجاد کانون نویسندگان و به رسمیت شناختن آن شدند. قسمت هایی از این نامه بدین شرح بود:

..... آقای نخست وزیر فرهنگ و خلاقیت فکری و هنری در جامعه ما دچار توقف و رکود شده است و حتی به جرات می توان گفت که نشانه های بسیار نگران کننده ای از انحطاط فرهنگی نیز پیداست که ابعاد آن هر روز گسترده تر می شود. به عقیده ما این وضع ناشی از عوامل پیش پا افتاده فنی و مالی، در زمینه نشر کتاب نیست که در جوامع رسمی و دولتی عنوان می شود بلکه در درجه اول، بسته به محدود بودن شدید شرایط تفکر خلاق و آزادانه برای نویسندگان، اندیشمندان [....]سپس مربوط به ضوابط شدید سانسور است که دستگاههای مختلف دولتی اعمال می کنند [....] نویسندگان و روشنفکران و اهل اندیشه از هرگونه تأمین حقوقی و قضایی و سیاسی و اجتماعی محرومند، چه بسا کسانی را می توان نام برد که به جرم تألیف یا ترجمه و حتی خواندن کتاب، سالها در زندان بسر برده اند .....<sup>37</sup>

- کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر با اشاره به گزارش های فرستادگان و ناظران و مقامات و مراجع بین المللی مانند: سازمان عفو بین الملل، انجمن جهانی

<sup>36</sup>. اطلاعات. خرداد ۱۳۵۶

<sup>37</sup>. اطلاعات، خرداد ۱۳۵۶

- حقوقدانان، فدراسیون جهانی حقوق بشر در پاریس.....مبنی بر نقص شدید و پیگیر حقوق و آزادیهای اساسی در ایران، موارد نقص حقوق بشر را بدین شرح یادآور شده بود:
۱. سلب آزادی عقیده و بیان و آزادی اجتماعات و انتشارات.
  ۲. توقیف غیرقانونی و خودسرانه هزاران نفر زن و مرد، پیر و جوان، حتی جوانان کمتر از سن قانونی.
  ۳. اعمال انواع شکنجه های جسمی و روحی منتهی به مرگ، یا نقص عضو و ناتوانیهای دائمی.
  ۴. محاکمه متهمینی سیاسی در محاکم نظامی، توسط افسرانی به نام قاضی که زیر نظر و سلطه مستقیم پادشاه قرار دارند.
  ۵. محکومیت متهمین سیاسی (مرکب از دانشمندان مذهبی، علمی، ادبی و هنری) در دادگاههای مذکور به اعدام یا حبس دائم و طویل المدت، به استناد؟؟ ناشی از زجر و شکنجه...
  ۶. خودداری مقام سلطنت از قبول تقاضای فرجام محکومین سیاسی...
  ۷. کشتار بیرحمانه عده ای از جوانان تحصیل کرده، در خانه ها، دانشگاهها، خیابانها و کوچه ها، بدست مأمورین آشکار و پنهان پلیس، بدون آنکه اتهامات انتسابی به آنها صحت داشته باشد.
  ۸. محبوس داشتن مخالفان، بدون تعیین تکلیف آنها و محروم ساختن آنها از ملاقات حتی اقوام نزدیک
  ۹. خودداری از آزار کردن عده ای از زندانیان که مدت محکومیت آنها منقضی شده است.
  ۱۰. سانسور شدید مکاتبات و مکالمات
  ۱۱. تعطیل بسیاری از مراکز شرعی، توأم با حبس و زجر و توقیف مراجع تقلید و شخصیت های مذهبی.
  ۱۲. استقرار نظام محکوم و مردود یک حزبی شخصی، و تبدیل احزاب و جمعیت ها و اجتماعات سیاسی به واحد رستاخیز، که به فرمان مقام سلطنت تأسیس شده است.
  ۱۳. سلب امکان مشارکت واقعی مردم در انتخابات مجلسین و انجمن های ایالتی و ولایتی و مشروطه ساختن (انتخاب شدن) به عضویت در حزب واحد سیاسی و جمع آوری آراء برای کاندیداهای شاه و دولت...
  ۱۴. نقص صریح قانون اساسی ایران و اصل تفکیک قوای ثلاثه (مقننه، قضاییه، اجراییه) و تمرکز عملی اختیارات هر سه قوه در مقام غیر مسئول سلطنت.
- برای اثبات نقص اساسی ترین حقوق بشر در ایران کافی است گفته شود که اراده و اختیار و مسئولیت در تمام مسائل کشور، اعم از داخلی یا خارجی در وجود شخص پادشاه متمرکز شده است، بدون آنکه احدی بتواند به طور علنی از افراد و اعمال ایشان انتقاد کند [.....] ارائه وضع حاضر و دوام حکومت مطلقه فردی تعبیر مقام سلطنت «نظام شاهنشاهی» موجب بروز و ظهور انواع تنگناها و نفی ارزشی انسانها و توسعه فساد و تباهی گردیده و

نارضایتی در تمامی اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران از حکومت استبدادی، کشور ما را در معرض مخاطرات گوناگون قرار داده است[.....]. رئیس مجمع جهانی حقوق بشر در نامه خود به اعلیحضرت نوشته اند:

« ادعای اینکه دولت ایران به دنبال تحقق حقوق اقتصادی و اجتماعی است بهانه و عذری جز برای نقص حقوق مدنی و سیاسی نیست. مجموعه ای از حقوق برخوردار و مجموعه ای دیگر نیستند و حقوق اقتصادی و اجتماعی نباید برتر از حقوق مدنی و سیاسی تلقی گردد.»

کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر، در توجیه دموکراسی اقتصادی مورد ادعای رژیم ایران چنین گفته بود:

«... دموکراسی اقتصادی پادشاه فقط توانسته است افرادی را که در کنار سلطنت و اعمال دولت دست نشاندۀ ایشان قرار دارند و هنر آنان تظاهر به شاه دولتی و سلطنت است، به صورت فئودالهای تجاری، صنعت، زمین و ساختمان و مواد غذایی، بر ۳۰ میلیون مردم ایران مسلط سازد، تسلطی که علت العلل تنگناها فساد و تورم و گرانی است [.....]. ثروتهای کشور به سود افراد مذکور و به ضرر مردم ایران از مجرای مطلوب و طبیعی آن منحرف گردیده است و این خود، از مصادیق بارز و مهم نقص حقوق بشر در ایران است.....»

ما امضاکنندگان، به ندای وجدان و رسالت خطیری که در این روزهای حساس تاریخ ایران به عهده داریم انتظار داریم ملت ایران را در اقداماتی که برای تحقق آزادی و دموکراسی و اجرای کامل قانون اساسی ایران به عمل می‌آید یاری دهند.....»<sup>۳۸</sup>

آذر ۱۳۵۶

کمیته ایرانی دفاع از

آزادی و حقوق بشر

ارسال نامه ها و پخش بیانیه ها، در سال ۱۳۵۶ منحصر به مجامع سیاسی، حقوقی، ادبی، مذهبی و محافل روشنفکری نبود افراد و شخصیت هایی به طور مستقل، نامه هایی به شاه، فرح، نخست وزیر، دیوان عالی کشور فرستادند و دولت و رژیم را به دلیل فقدان آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی به باد انتقاد و حمله گرفتند.

روز ۱۱ آبان ۱۳۵۶ شصت تن از شخصیت های سیاسی و مذهبی طی بیانیه ای خواستار اجرای قانون اساسی، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی احزاب و مطبوعات، انحلال مجلسین شورا و سنا، احیای استقلال قوه قضاییه و نیز تعقیب و مجازات قانونی کلیه متجاوزین به حقوق اساسی و منافع مردم و جامعه شدند.<sup>۳۹</sup>

<sup>۳۸</sup>. این افراد از جمله امضاکنندگان یکی از نامه ها بودند: دکتر علی اصغر حاج سید جواد، ابوالفضل قاسمی،

سرهنک عزیزالله امیررحیمی، دکتر مهدی بهار، دکتر مظفر بقایی، نوروز علی آزاد.

<sup>۳۹</sup>. اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۹. جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، صفحات ۵۵ تا ۶۳.

در ۱۲ آذر جمعی دیگر از شخصیت های سیاسی و علمی، طی نامه ای خطاب به نخست وزیر حمله های فاشیستی مأموران رژیم را به مردم محکوم کردند و رونوشت نامه را به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و روزنامه های کیهان، اطلاعات و آیندگان فرستادند. در این نامه مواردی از عملیات مأمورین امنیتی و نظامی، که با لباسی نظامی و یا مبدل، و مجهز به چوب و چماق در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، حسینیه ارشاد، دانشگاه صنعتی آریامهر و باغ گلزار در کاروانسرا سنگی (روز عید قربان) مردم بی سلاح را مورد ضرب و شتم قرار داده بودند ذکر شده بود<sup>40</sup>.

دکتر علی اصغر حاج سید جوادی در تیر ماه ۱۳۵۶ در پاسخ به مصاحبه تلویزیونی هویدا نخست وزیر، که مخالفان رژیم را وابسته به بیگانگان دانسته و به «لعبتهای خنده دار» تشبیه کرده بود، علیه او و کلیه وزرای دولتش به دلیل تخلف از قانون اساسی و دیگر قوانین مملکت در استقرار نظام پلیس آمیخته با خشنوت و شکنجه و محاکمات غیرقانونی، اعلام جرم کرد و نخست وزیر را دروغگو و متجاوز به حقوق مردم و مروج فساد دانست در این اعلام جرم ده صفحه ای گفته شده بود:

«... آقای هویدا، چطور است که هر کس در ایران خواهان حقوق انسانی و آزادیهای قانونی و موقوف شدن شکنجه و آزاد شدن زندانیان بی گناه و طرد افراد فاسد و وطن فروش از مقامات عالی مملکت بشود نوکر بیگانه است؟ آقای هویدا، جای شما و اعضای دولت شما در اتحاد مثلث «ماسونی- بهایی- یهودی» که اکنون به جای ملت ایران حق حاکمیت را غصب کرده است در کجا قرار دارد؟[.....]

آقای هویدا، آیا حاضرید این اعلام جرم را برای تعقیب نویسنده آن به دادگستری احاله کنید، تا ملت ایران و مردم جهان بفهمند دروغگو و لعبت خنده دار کیست؟ [.....] تا مردم ایران از میزان پرونده های بایگانی شده دزدی ها و غارتگری های طبقه حاکمه و بساز و بفروش های عالی مقام و کازینودارهای بسیار محترم در بازرسی شاهنشاهی و در دادگستری و در دفتر ویژه، آگاه شوند؟ [.....] وقتی طاعون در کشتی می افتد، نخست موشها خود را به دریا می اندازند، عوضی هایی که به خیال خود با استشمام خطر، باید جان و مال خود را نجات دهند. آیا لعبت های خنده دار، خود نیز با اولین صدای اعتراض، فرار را بر قرار ترجیح نمی دهند؟...»

ابوالفضل قاسمی نویسنده قدیمی و سرشناس، در پاسخ به مصاحبه مطبوعاتی شامگاه ۲۳ تیر ۱۳۵۶ هویدا که گفته بود «افراد انگشت شماری که هر چند سال یکبار، یک ارباب خارجی جدید کشف می کنند، متعلق به «دنیای نمایش رو حوضی هستند» آنها هر چند

---

<sup>40</sup> ۳- همان صفحات ۶۴ تا ۶۸ (این نامه را ۳۲ تن از جمله افراد زیر امضا کرده بودند: آیت الله سید ابوالفضل زنجانی، دکتر فریدون آدمیت، مهندس مهدی بازرگان، دکتر ناصر پاکدامن، دکتر علی اصغر حاج سید جوادی، دکتر یدالله سبحانی، دکتر کاظم سامی، دکتر کریم سنجابی، مهندس هاشم صباغچیان، احمد صدر حاج سید جوادی، دکتر هما ناطق، دکتر کریم لاهیجی، دکتر هدایت الله متین دفتری، دکتر رحیم عابدی، دکتر نورعلی تابنده، دکتر حبیب الله پیمان، حسن نزیه، منوچهر هزارخانی، دکتر اسدالله مبشری.....).

سال یکبار، به این تصور که صدای تشویق آمیز ارباب خارجی را شنیده اند، از خواب بیدار می‌شوند و سرو صدا راه می‌اندازند. این افراد پیش از انقلاب شاه و مردم کم و بیش مضحک بوده اند، اما امروز صد در صد خنده آور هستند. این لعبتها، پیش از انقلاب سرنخهایی به اینجا و آنجا می‌کشیدند اما امروز به امید آن سرنخها، قر و غمزه ای، ارائه می‌دهند.» در نامه سرگشاده ای خطاب به نخست وزیر، پس از اشاره به تنگناهای ناشی از انقلاب شاه و مردم و نابسامانی وضع کشور و زندگی مردم نوشته بود:

«... آقای هویدا، آنچه در این میانه بسیار مایه تأسف بود لحن وقیحانه گفتار شما و کلمات رکیکی بود که به کار برده اید [...] در صحنه سیاست ایران از سالهای دور تاکنون هرگز دیده نشده است که صاحب مقامی ابتذال سخن را به چنین پایه ای برساند و در زمینه مسائل ملی، لحنی به کار برد که تنها از زبان تماشاگران برنامه کافه های جاهلی شهر، که در آن مردانی به لباس زن می‌رقصند، و یا زنانی با کلاه و عصا با ادا و اطوار، روی صحنه می‌آیند، شنیده می‌شود. شما در بیان «این جمله ها و کلمه ها» شخصیت اصلی خود را باز یافته و عریان نشان داده اید. این چنین سخن گفتن، تنها می‌تواند در خور غلام عباس هویدا باشد. غلام عباس هویدایی که پدرش حبیب الله عین الملک، خانه زاد عباس افندی، پیشوای بهاییان بوده [...] غلام عباس هویدایی که عضو حقیر یکی از لژهای فراماسونی در ایران است...»

سیس نویسنده با اشاره به خبر مجله خواندنی ها، در شماره ۴۹ سال هفتم تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۲۵ مبنی بر بازداشت چند تن از ایرانیان در پاریس، به اتهام حمل قاچاق، که یکی از آنها امیرعباس هویدا، دبیر اول سفارت ایران بوده، می‌نویسد:

« آقای هویدا در این نامه، با همان شیوه ای سخن گفتم که در خورتان بود. [...] اگر در گفتار من خلاف واقعی می‌بینید، به عنوان افترا، به دادگستری که قانون اساسی آن را «مرجع تظلمات عمومی» دانسته است شکایت ببرید»<sup>۴۱</sup>

در آبان ۱۳۵۶ جبهه ملی ایران، فعالیت خود را از سرگرفت روز ۲۸ آبان اتحاد نیروهای جبهه ملی طی بیانیه ای اعلام موجودیت کرد. به موجب این اعلامیه جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران و احزاب ایران و ملت ایران تشکیل دهندگان جبهه ملی بودند. نشریه «خبرنامه» اخبار و فعالیتهای جبهه را به طور هفتگی منتشر می‌کرد در اروپا (لندن-پاریس) نیز سازمانهای جبهه ملی، به فعالیت پرداختند. نهضت آزادی ایران در آمریکا و ایران طی اعلامیه هایی خواستار اجرای قانون اساسی و تأمین آزادیهای مصرح در قانون اساسی گردید. رحمت الله مقدم مراغه ای، حزب تازه ای به نام «نهضت رادیکال» ایجاد کرد. حزب توده نیز فعالیت زیرزمینی خود را علنی کرد و در تهران، آبادان و رشت به تجدید سازمان پرداخت. مجاهدین خلق و فدائیان خلق که طی سالهای گذشته ضربات جدی به رژیم زده و از طرفی تلفات زیادی متحمل شده بودند در انتظار نتایج برنامه فضای سیاسی، نیروهای خود را تقویت می‌کردند.

۴۱-۱- کیهان بین المللی (تهران) ۲۹ ژانویه ۱۹۷۷

شاه همچنان به سیاست وعده ادامه می‌داد وی از اردیبهشت ۱۳۵۵ تا دی ماه ۱۳۵۶ سی و سه بار نطق و مصاحبه کرد. شاه با تاکید بر اجرای برنامه فضای باز سیاسی قصد داشت قدرت و حاکمیت خود را همچنان حفظ کند. او مخالفان و معارضان رژیم را کمونیستهای سرخ و یا مرتجعین سیاه می‌نامید و در صدد بود ولو به زور، ملت ایران را به سوی «تمدن بزرگ» ابداعی خود رهبری کند. نظام شاهنشاهی مقتدر را مناسب ترین نظام ها برای ایران می‌دانست و معتقد بود که جوامع غرب به سبب فقدان انضباط، لاقید و بی بند و بار شده اند و در جهت انحطاط پیش می‌روند.

### فضای باز سیاسی

علل و عواملی که محمدرضا شاه را ناگزیر ساخت طرح جدیدی بنام «مشارکت مردم» در اداره امور مملکت و سپس «فضای باز سیاسی» را اعلام کند منحصر به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نبود زمینه این تغییرات از مدتها پیش فراهم شده بود. شکست طرح های جاه طلبانه، به بن بست رسیدن برنامه انقلاب شاه و مردم، بحران اقتصادی ناشی از تورم، تنشهای ناشی از نارضایتی طبقه متوسط به علت بالا رفتن قیمت ها، به ویژه مسکن و حضور بیش از ۶۰۰۰۰ تن تکنسین خارجی، با دستمزدهای کلان، کمبود محصولات کشاورزی همراه با بالا رفتن سریع قیمت مواد خوراکی و سرانجام فشار جوامع بین المللی به رژیم شاه در زمینه کاستن فشار پلیس و رعایت حقوق بشر نسبت به مخالفان سیاسی و زندانیان، از عوامل مهمی بود که موجبات تغییر سیاست شاه را فراهم ساخت. عامل مهم دیگر، وضع سلامتی شاه بود وی می‌دانست که بیماری مهلک سرطان دیر یا زود، او را از پای درخواهد آورد. او با توجه به شرایط اوضاع جهانی، احساس کرده بود که ادامه حکومت سرکوب و فشار، سلطنت او و آینده فرزند شانزده ساله اش، رضا را دچار مخاطره خواهد ساخت. در اواسط سال ۱۳۵۵ گفته می‌شد که شاه قصد دارد در سال ۱۳۵۹ به مناسبت شصتمین سالگرد تولدش، قدرت را به رضا واگذارد. محمدرضا شاه با چنین افکار و نگرانیهایی با انتخابات رئیس جمهوری جدید آمریکا دست به گریبان بود. برای بررسی بیشتر درباره موضوع مورد بحث بی مناسبت نیست کمی به عقب برگردیم و اوضاع ایران را در زمینه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ به طور اجمال مورد بحث و تحلیل قرار دهیم.

### در زمینه اقتصادی

ناتوانی رژیم در پیشبرد هدف های اقتصادی خود هنگامی آشکار شد که متکی به افزایش سیل آسای درآمدهای نفتی گردید. شتاب برای هزینه کردن درآمدها، بدون توجه به توصیه کارشناسان اقتصادی، وارد کردن سیاست، در امور اقتصادی و تمرکز قدرت و فرماندهی در دست شاه، همه کوشش ها را برای اجرای برنامه توسعه و پیشرفت، نقش برآب کرد. بررسی برنامه پنجم (۵۷-۱۳۵۲) نمونه گویایی از بی لیاقتی رژیم ایران و اثبات این نکته بود که تنها با تکیه بر درآمد و هزینه آنها نمی توان به هدف های اقتصادی رسید. هنگامی که در نخستین سال برنامه پنجم، بهای نفت به چهار برابر رسید و پیش بینی درآمدهای نفتی برنامه از ۲۰/۸ میلیارد دلار به ۹۸/۲ میلیارد (طی ۵ سال) محاسبه شد. به هیچ یک از



عوامل اجرایی دیگر جز هزینه کردن، توجه به عمل نیامد. کشتیهای مملو از کالاهای وارداتی تا مدت شش ماه در انتظار تخلیه کردن بارشان در بنادر معطل ماندند. انبوه کالاها، در زیر آفتاب و باران از میان رفت. صدها هزار تن سیمان باران خورده به سنگ تبدیل شد. تا پایان برنامه پنجم، نه تنها هیچ یک از طرح های بزرگ آن اجرا نشد بلکه تورم افزایش یافت. فساد گسترش پیدا کرد و بر نارضایتی مردم افزود. نتیجه دیگر این سیاست اقتصادی، بر نابرابریها و نابسامانیها افزود. به موجب گزارش وزارت خارجه آمریکا، در سال ۱۳۵۴ تقسیم درآمد ملی، میان گروههای اجتماعی ایران بدین قرار بود: طبقه مرفه (۲۰ درصد جمعیت) ۶۳/۵ درصد کل درآمد ملی، طبقه متوسط (۴۰ درصد جمعیت) ۲۵/۵ درصد، طبقه فقیر (۴۰ درصد جمعیت) ۱۱ درصد. سه سال پیش از آن (۱۳۵۱) این نسبت ها به ترتیب ۵۷/۵، ۳۱ درصد و ۱۱/۵ درصد بود.<sup>42</sup>

در تابستان ۱۳۵۵ آهنگ تورم ناشی از شکست برنامه های جاه طلبانه توسعه و پیشرفت که از سال ۱۳۵۲ شروع شده بود به جایی رسید که شاه برای چاره جویی در برابر مشکلات فزاینده اقتصادی، به تهدید نظامی متوسل شد و علیه سودجوها، که به زعم او، صاحبان صنایع بزرگ و فئودالهای صنعتی بودند، اعلام جنگ داد. چند تن از سرمایه داران بزرگ را بازداشت کرد و دیگران را تهدید نمود که باید سرمایه های خود را در راههای صحیح و مفید به کار اندازند. پس از تهدید و تخویف بی ثمر سرمایه داران بزرگ و بالا رفتن بیشتر تورم، فروشگاههای عمده و دکانداران کوچک، زیر فشار قرار گرفتند. بسیاری از امتعه و کالاهای اساسی نرخ گذاری شد، دولت مقادیر زیادی گندم، شکر و گوشت وارد کرد و تا حدودی دست واسطه ها و دلالان را در امور داد و ستد کوتاه کرد. حزب رستاخیز، صدها دانشجو را به عنوان «تیم های ناظر» برای کنترل قیمت ها به بازار فرستاد تا علیه استفاده گران و محتکرین، بی رحمانه مبارزه کنند. دادگاههای صنفی زیر نظر ساواک ایجاد شد، در این دادگاهها هزاران تن از دکانداران جریمه شدند. پروانه کسب صدها تن لغو شد و ۸۰۰ دکاندار به زندان از دو ماه تا دو سال محکوم شدند. فشار به کسبه و مغازه داران جز نارضایتی بیشتر مردم، نتیجه ای نداشت. یکی از بازاریان به یکی از خبرنگاران خارجی گفت «انقلاب سفید شاه به صورت انقلاب سرخ درآمده است» مغازه دار دیگر، به خبرنگار آمریکایی اظهار داشت «بازار به منزله پرده ای برای پوشش فساد دستگاه و خانواده سلطنتی شده است.» مبارزه علیه کسبه و تجار به عنوان تجاوز خشونت بار شاهانه تلقی شد و جامعه بازار را ناگزیر ساخت که دست یاری به سوی متحدین سنتی خود، یعنی علماء دراز کند.

### در زمینه سیاسی

برنامه توسعه اقتصادی و پیشرفت، تابع خواستها، تمایلات و هوسهای یک فرد بود. همه تصمیم های مهم و گاه بی اهمیت را شخص محمدرضا شاه، که او نیز تحت تأثیر نظریات

<sup>42</sup>. اریک رولو، گاردین، ایران: افسانه و واقعیت ۳۱ اکتبر ۱۹۷۶، نیویورک تایمز، ۱۷ دسامبر ۱۹۷۸. ترجمه از

متن انگلیسی.

گونگون قرار می‌گرفت، اتخاذ می‌کرد. تغییر سیاست های ناگهانی و تصمیم گیریهای فوری، مسئولان را سرگردان می‌ساخت و راه را برای سوء استفاده آنهايي که به شاه نزدیکتر بودند، هموار می‌کرد و فساد مزمن سياسي، اداري و اجتماعي را شدت می‌بخشید. فرصت طلبان و کسانی که شامه تیز داشتند در نزدیک شدن به مرکز قدرت موفق تر بودند تا افراد صاحب نظر و درستکار.

خانواده سلطنتی و جمعی از وابستگان آنها، به تناسب ارتباطشان با شاه و دربار، منابع ملی و دارایی کشور را از آن خود می‌دانستند و مملکت را غارت می‌کردند. فساد به حدی رسید که بخش عمده درآمد ملی را می‌بلعید. تقریباً همه طرح های اقتصادی و اجتماعي ناموفق مانده بود، برنامه هایی مانند سهام کردن کارگران در سود سهام مؤسسات و کارخانه ها، تغذیه رایگان، آموزش همگانی رایگان، مبارزه با بی سوادی، به هدف های اعلام شده نرسیدند ولی در زمینه تبلیغاتی، با سر و صدای فراوان پی گیری می‌شدند. هزینه سرسام آور خرید تسلیحات و بودجه روزافزون ارتش و نیروهای انتظامی و امنیتی که مورد توجه مخصوص شاه بود، کمر اقتصاد کشور را شکست. عطش پایان ناپذیر شاه به خرید آخرین و مدرنترین تسلیحات جنگی، همراه با هزاران مستشار آمریکایی، احساسات ضد آمریکایی مردم ایران را تشدید کرد و بیزاری آنها را از وابستگی روزافزون به آمریکا بیشتر نمود. تجدید کاپیتولاسیون یا مصونیت قضایی پرسنل نظامی آمریکا در ایران و امتیازات سياسي، اقتصادی و نظامی که پی در پی به آمریکاییها داده می‌شد غرور ملی و مذهبی ایرانیان را جریحه دار می‌کرد. سرکوب نیروهای اپوزیسیون، شکست در ایجاد احزاب سياسي فرمایشی، مانند حزب رستاخیز، برای کشاندن مردم به صحنه سیاست و نیز جلب مشارکت عمومی، عدم موفقیت در برگزاری انتخابات مجلسین شورا و سنا، بیش از پیش مردم را نسبت به رژیم، نومید و یا بدبین ساخت. سیاست فضای باز سياسي (لیبرالیزاسیون) در نیمه دهه ۱۳۵۰ تلاش فریبنده دیگری بود (شبهه مبارزه با فساد، انقلاب اداری و پیکار با بی سوادی) که برای مقابله با بحران سياسي عنوان گردید. ولی تصمیم گیری در همه امور مملکتی، در انحصار شاه باقی ماند. فضای باز سياسي و اعطای آزادیها، برنامه ای بود برای مقابله با بحران که از جانب رژیم و شخص شاه پی گیری می‌شد. شاه در پیام خود به مناسبت سالگرد مشروطیت در ۱۴ مرداد ۱۳۵۶ گفت:

« در آزادیهای سياسي، به اندازه ممالک دموکراتیک اروپایی آزادی خواهیم داشت و مثل ممالک دموکرات، حدود آزادی هم تعیین خواهد شد [...] آزادی اجتماعات خواهیم داشت، آزادی گفتار، آزادی قلم نیز مطابق قانون مطبوعات خواهد بود [...] میهن پرستان و کسانی که مملکت را می‌خواهند در اوج ترقی ببینند، اظهار نظر خواهند کرد [...] به دیگران هم اجازه اظهار نظر خواهیم داد. البته در حکومت دموکراسی، حکومت رای مردم است و ما رای مردم را می‌پذیریم [...] امیدواریم که به نتایج خوب خود برسد و مملکت ایران هم به سوی ترقی و تعالی و تمدن بزرگ پیش برود، و هم به سوی آزادی و

دموکراسی حقیقی شاهنشاهی ایران، سلطنت ایران و سرنوشت ایران را نمی توان ملعبه چند نفری کرد.<sup>۴۳</sup>

می بینیم که دموکراسی اعطایی شاه در چهارچوب نظریه او و تمکین از آن، قابل عرضه است. او خود را صاحب اختیار و قیم ملت می دانست. وی ضمن تایید این نکته که در گذشته آزادی وجود نداشته، حقوق و آزادیهای سیاسی و اجتماعی را با معیارهای خود سنجیده و حدود «خدمت» و «خیانت» را تعیین کرده است. به بیان دیگر تصمیم گیرنده و تشخیص دهنده، شخص اوست و زمان مناسب را برای دادن این «آزادیها» و حدود آن را، او تعیین می کند.

« ما امروز تصمیم گرفته ایم که هرچه بیشتر در مملکت ایران، آزادیهای فردی، منهای آزادی در خیانت را به مردم روز به روز بیشتر بدهیم. از این موضوع، طبقاتی سعی می کنند که احیاناً سوء استفاده کنند یکی کریمهای پژمرده کهنه ارتجاع، که از این گرمی آفتاب و نور آزادی به حرکت درآمده اند، یکی هم جوجه های پر در نیاورده سرخ، که همین طور مثل مرغ هایی که پریشان هستند و می دوند و هنوز هم حقیقتاً پر در نیاورده اند، خودشان را به در و دیوار می زنند.<sup>۴۴</sup>

بحران ایران، که ریشه عمیقی داشت، از اواسط سال ۱۳۵۶ شکل تازه ای بخود گرفت وعده آزادی، نمایشی بود که نه تنها نتوانست بحران را تخفیف دهد، بلکه موجب گسترش مبارزات ملت گردید. عمق فساد هیئت حاکم مخصوصاً دربار، علنی و فراگیر شده بود. شاه سعی می کرد با پس و پیش کردن مهره ها و فدا کرد چند تن از آنها و اعمال سیاست وعده، تهدید و ارعاب، با مبارزات ملت مقابله کند.

### انقلاب و نوسازی شتابان

در میان نظریه های اقتصادی غیر مارکسیستی، نظریه نوسازی شتابان را بیش از همه «اولسون» و «لوییز» استفاده کرده اند این دو از نظریه پردازان نوسازی شتابان در زمینه اقتصادی هستند. عمده توجه این گروه به عواقب نوسازی است، زیرا نوسازی علاوه بر این که موجب رشد سریع اقتصادی شده، نتایجی از قبیل فقر اکثریت مردم، تفاوت درآمد، تمایز طبقاتی و شکاف در هنجارها را نیز در پی داشته است.<sup>۴۵</sup>

به نظر «اولسون» و «لوییز» تفاوت درآمدها علت انقلاب و خود ناشی از رشد سریع اقتصادی است در دوره جنگ سرد، یکی از علل اساسی این رشد سریع، سیاست های آمریکا در مقابل شوروی بوده است سیاستی که آمریکا را واداشت تا به منظور رویارویی و جلوگیری از نفوذ کمونیسم در جهان سوم، در مقابل شعارهای جذاب اقتصادی کمونیست ها، درصدد رفع فقدان این کشورها برآید و ادعا کند که با پیشرفت اقتصادی و رفع

۴۳. کیهان هوایی، ۱۸ مرداد ۱۳۵۷

۴۴. کیهان، خرداد ۱۳۵۶

۴۵. تاجیک، محمدرضا «غیرت و هویت، شکل گیری گفتمان انقلابی در ایران» فصلنامه متین، ش ۱،

نابرابریها، می‌توان ثبات سیاسی را در کشور حاکم کرد. و اتفاقاً آمریکا از همین طریق مانع از جذب مردم به مرام کمونیستی شد. براساس آموزه (دکترین) «آیزنهاور» کمک های اقتصادی به آن دسته از کشورهای جهان سوم که بیشتر در معرض خطر کمونیسم قرار داشتند و در عین حال در مرحله آغاز پیشرفت اقتصادی نیز بودند آغاز گردید.<sup>۴۶</sup> که البته این کمک ها به شکل وام های بلاعوض، بخشش و سرمایه گذاری های خارجی بود همین آموزه بود که موجب شد سرمایه گذاری شرکت های آمریکایی در ایران در دهه ۱۳۳۰ بسیار افزایش یابد و کل کمک های اقتصادی آمریکا به ایران در سال مالی ۱۳۳۳ به ۸۴/۵ میلیون دلار برسد.<sup>۴۷</sup>

در نظریه نوسازی شتابان اعتقاد بر این است که رشد اقتصادی سریع، تغییراتی در نظام اجتماعی این کشورها نظیر شیوه تولید و در نتیجه شیوه کار کردن و نحوه زندگی موجب می‌شود. در اجتماعی که از این طریق شکل می‌گیرد عموماً افراد جدید عهده دار تولید صنعتی جدید می‌شوند و افرادی که پیش از این موقعیت و اهمیت اقتصادی و اجتماعی زیادی داشتند در جریان رشد تولید جدید، شرکت نمی‌کنند یا آن ها را شرکت نمی‌دهند در نتیجه موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود را از دست خواهند داد و به طبقه نازل تری تبدیل خواهند شد.<sup>۴۸</sup> در پی تغییر در چگونگی توزیع درآمد و ثروت، دو گروه به وجود خواهند آمد، نخست کسانی که با حرکت جدید اقتصادی حکومت، خود را تطبیق داده اند (برندگان) و دیگر آنهایی که در این جریان شرکت نکرده و یا شرکت داده نشده اند(بازندگان)<sup>۴۹</sup>

از سوی دیگر، تحرک رشد سریع اقتصادی، تحرک شغلی و مکان عظیمی را سبب می‌گردد. این پدیده، مهاجرت نام دارد. در پی این تحرک و تغییر مکانی گروه های اجتماعی، قواعد، هنجارها و ارزش هایی که افراد قبلاً به آنها عادت داشته یا بدان ها پای بند بوده اند و از آن طریق نظم اجتماعی در نظام اجتماعی قبلی شان حاکم بوده است دچار تغییرات اساسی می‌شود. انسان ها وارد گروهی جدید با انواع قواعد و هنجارهای جدید می‌شوند بدین علت یک روستایی مهاجرت کرده، آن وابستگی ها و پای بندیهایی را که در گذشته به خانواده و به ویژه به گروه و قواعد، هنجارها و ارزش های گروهی خود داشت، در محیط نامتجانس جدید شهر از دست می‌دهد و به جای آن هیچ نوع پای بندی به نظم جدید در شهر بوجود نمی‌آید. به عبارت دیگر، انسان ها از نظر اجتماعی ریشه کن می‌شوند، یعنی ریشه ها و پای بندی های اجتماعی خود را از دست می‌دهند و آماده پذیرفتن حرکات انقلابی و هیجانی می‌شوند.<sup>۵۰</sup>

۴۶. رفیع پور، فرامرز. توسعه و تضاد. ص ۳۳. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶

۴۷. دیوب، اس. سی. نوسازی و توسعه. ترجمه احمد موثقی، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۷

۴۸. همان

۴۹. زیبا کلام، صادق. مقدمه بر انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۲

۵۰. بشیریه، حسین، دولت عقل، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین

هنگامی که رشد سریع اقتصادی تحقق یافت و شیوه تولید تغییر کرد، همانگونه که ذکر شد، عده ای به شیوه های قدیم پای بند می ماندند و در واقع در مسابقه اقتصادی می بازند و عده جدید برنده می شوند هر دوی این دو گروه، موجب بی ثباتی جامعه می گردند. گروه تازه به دوران رسیده از قدرت اقتصادی خود استفاده می کند تا نظام اجتماعی-سیاسی را در جهت منافع خود تغییر دهد. از طرف دیگر، امکان ارتقا و پیشرفت برای آن هایی که عقب می مانند، روز به روز سخت تر می گردد. اینان همان افراد ناراضی هستند که به سوی تمایلات اقتصادی کشیده می شوند.<sup>51</sup>

«اولسون» و «لوییز» بر روی دو گروه از عوامل زیر تأکید دارند :

1. عوامل اقتصادی و عواقب مستقیم آنها (یعنی فقر)
  2. عوامل اجتماعی (یعنی تغییر نظام اجتماعی در پی رشد سریع اقتصادی)<sup>52</sup>
- با توجه به نکات فوق، نظریه های «اولسون» و «لوییز» را می توان جزو نظریه های نوسازی قرار داد. طبق این نظریه، انقلاب در کشورهایی رخ می دهد که در حال گذار از سنت به مدرنیسم یا از یک شیوه تولید به شیوه تولید دیگر هستند.
- نظریه نوسازی، افرادی چون «دورکهایم» «اسملسر» و «جانسون» را در برمی گیرد که معتقدند در کشورهای در حال گذار نوعی گسست بین ارزش های جامعه و افراد به وجود می آید که نتیجه تقسیم کار، ورود ارزش های جدید از خارج یا تولد ارزش های جدید داخلی مانند ایدئولوژی های سیاسی است. این گسست تعارض های شدید اجتماعی و سرانجام بحران انقلابی را سبب می گردد البته «اولسون» و «لوییز» نتایج نوسازی را از دیدگاه اقتصادی و سرعت آن می نگرند بنابراین از دیدگاه نوسازی، انقلاب ها واکنشی هستند در مقابل فروپاشی همبستگی ها و کارویژه های موجود در جامعه ای که دچار تزلزل شده است.

هر بخشی از جامعه جهت حفظ کارویژه ها، هنجارها و منافع خویش که هنجارها و منافع جدید آن را تهدید کرده اند واکنش نشان خواهد داد. برای مثال «وبر» از سه نوع اقتدار سنتی، قانونی و کاریزماتیک نام می برد و جنبش های انقلابی کاریزماتیک را واکنش جامعه سنتی برای حفظ و احیای ارزش های خویش در مقابل نیروهای عقلانی می داند.

از نظر «وبر» انقلاب ها در گذار از جامعه سنتی به قانونی پیش می آیند به این معنا که چون جامعه به حلاء معنا دچار می شود، واکنشی انقلابی به صورت کاریزماتیک از خود نشان خواهد داد:

---

<sup>51</sup>. سو، آلون. تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات

راهبردی، ۱۳۷۸

<sup>52</sup>. رفیع پور همان، ص ۳۸

نوسازی شتابان



رشد سریع اقتصادی



تغییرات اساسی در نظام اجتماعی



تغییر در شیوه تولید کار و نحوه زندگی



تولید صنعتی جدید از جانب افراد جدید



تغییر در توزیع درآمد و ثروت



پیدایی دو گروه که با شیوه جدید تولید همراهی می‌کنند

(گروه برنده) و همراهی نمی‌کنند (گروه بازنده)



برندگان تغییر نظام سیاسی و اجتماعی به نفع خود



از دست دادن امکانات رشد

بازندگان ↩ فقر بیشتر

نارضایتی ↩ تمایل به انقلاب



تحرك شغلی و مکانی (مهاجرت)



ریشه کن شدن ریشه ها و پای بندی های اجتماعی



تمایل به انقلاب

نظریه «اولسون» و «لوییز» نیز یادآور جامعه در حال گذار است گذار از جامعه ای با اقتصاد سنتی به سوی اقتصاد مدرن یا صنعتی. انقلاب نیز دقیقاً واکنش نیروهای سنتی جهت حفظ و احیای ارزش ها و منافع خویش در مقابل نیروهای مدرن است آنچه زمینه های این گذار و تحریک انقلابی را فراهم می کند، رشد سریع اقتصادی است که تغییرات اساسی را در نظام اجتماعی و شیوه تولید کار، زندگی و ارزش ها سبب می گردد. رشد اقتصادی نیز از دیدگاه این متفکران، رشدی صنعتی است که با خود افزایش تولید و درآمدهای سرانه را در پی خواهد داشت چرا که معیار اندازه گیری رشد اقتصادی، تولید ناخالص ملی (GNP) است و کشوری را دارای رشد اقتصادی می خوانند که با افزایش تولید ناخالص ملی مواجه شده باشد.

از اینرو نیروهای صنعتی به تدریج جای نیروهای اقتصادی سنتی (یعنی شیوه تولید کشاورزی، شبنکاره ای و تجاری) را خواهند گرفت و دولت نیز در مقابل این نیروهای سنتی از آنها حمایت خواهد کرد هر سه وجه تولید سنتی یعنی کشاورزی، شبنکاره ای و تجاری به شدت خود را در برابر نیروهای مدرن و دولت آسیب پذیر می یابند بدین جهت برای آنها راهی جز این باقی نمی ماند که با واکنش خشونت آمیز و انقلابی، دولتی طرفدار خویش ایجاد کنند و به حفظ و تأمین منافع و همچنین ارزش ها و هنجاری هایی پردازند که نیروهای جدید و ارزش ها و هنجارهای نو و حتی ضد سنتی به آنها هجوم آورده بودند. در مجموع براساس دیدگاه «اولسون» و «لوییز» انقلاب، واکنش نیروهای اجتماعی و اقتصادی سنتی در مقابل هجوم گسترده نیروهای اجتماعی و اقتصادی مدرن است که در پی رشد سریع اقتصادی صورت گرفته است.

این نظریه همان گونه که «اولسون» و «لوییز» می‌گویند درباره بسیاری از کشورهای جهان سومی صدق می‌کند انقلاب‌های استقلال طلبانه دهه پنجاه و شصت در کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین، یادآور عقاید این دو نفر است. از سوی دیگر، این نظریه شباهت زیادی به نظریه‌های فنومارکسیستی «فرانک» «امین» و... دارد که انقلاب‌ها را واکنش نیروهای سنتی علیه سرمایه داری جهانی، بورژوازی صنعتی و دولت وابسته به مرکز می‌دانند یعنی وجه شباهت آنها در واکنش انقلابی نیروهای سنتی است با این تفاوت که «اولسون» و «لوییز» چنین واکنشی را نتیجه رشد سریع اقتصادی و نوسازی شتابان می‌دانند که نه تنها نیروهای اقتصادی، بلکه نیروهای سیاسی و فرهنگی سنتی را نیز در برمی‌گیرد.

### تبیین انقلاب اسلامی

بعد از تشریح نظریه نوسازی شتابان از دیدگان «اولسون» و «لوییز» هم اکنون باید به بیان نظریه مذکور و تطبیق آن با نحوه و علل وقوع انقلاب اسلامی پرداخت. متفکران به ویژه نظریه پردازان غربی به نظریه نوسازی شتابان در زمینه اقتصادی، بیش از هر نظریه دیگری استناد کرده اند. افرادی چون «ویلیام دورمان» «منصور فرهنگ» «جیمز بیل» «ماروین زونیس» «شائول بخاش» «نیکو کدی» و... که معتقد به تأثیر نوسازی شتابان بر وقوع انقلاب اسلامی هستند. این رهیافت را به انقلاب اسلامی اطلاق نموده اند. در این مقاله (نوشتار) انطباق نظریه مذکور با انقلاب اسلامی است از دیدگاه نظریه پردازان نوسازی، نوسازی باید تغییر در ایستارها، طرز زندگی، تفکر و... را موجب شود به عبارت دیگر اینان همان طرفداران دیدگاه کلاسیک نوسازی هستند که نوسازی را امری انقلابی تلقی می‌نمایند در حالی که همان گونه که توضیح داده خواهد شد نوسازی می‌تواند چنان به آرامی و با برنامه ریزی عقلانی از سوی نخبگان کارآمد صورت گیرد که دیگر احتیاجی به حذف سنتها و کار ویژه های سنتی نباشد.<sup>53</sup>

آنچه در ایران در دهه چهل و پنجاه با نام اصلاحات اقتصادی انجام گرفت، از دیدگاه نوسازی شتابان، تغییر سریع ساختارهای اقتصادی-اجتماعی بود که سبب تهدید ارزش های فرهنگی و اقتصادی - اجتماعی سنتی و بومی گردید و واکنش سریع افراد و نیروهای سنتی را در پی داشت از این دیدگاه، اصلاحات اقتصادی چهره ایران را دگرگون کرد و کشور را از جامعه نیمه فئودال نیمه صنعتی عقب مانده به جامعه شبه اروپایی مدرن و صنعتی تبدیل نمود. اصلاحات ارضی، اعطای حقوق اجتماعی و مدنی به زنان (حق شرکت در انتخابات و حق طلاق) و مشارکت هر چه بیشتر آنان در امور اجتماعی، برخی از جنبه های این سیاست هاست. روند کلی سیاست های نوسازی سعی داشت تا الگوهای اجتماعی غربی را جانشین ساختارهای سنتی نماید.<sup>54</sup>

<sup>53</sup> کدی، نیکو آر. ریشه های انقلاب اسلامی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۹

<sup>54</sup> زیبا کلام، سنت و مدرنیته، بهار ۱۳۷۹



همان گونه که ملاحظه می‌شود این نظریه در دل خود نظریه ناهنجاری اجتماعی و تعارض طبقاتی را نیز داراست. چرا که از دیدگاه طرفداران این نظریه، کوشش های شاه در جهت توسعه وضعیت اقتصادی-اجتماعی ایران از جامعه عقب مانده به جامعه مدرن، موجب پیدایش ناهنجاری های عمیق اجتماعی گردید از یک سو طبقات اقتصادی سنتی (چون بازار) در مقابل سرمایه داری مدرن و حذف تدریجی خویش از صحنه اقتصاد و اکثش نشان دادند و از سوی دیگر گروهها و قشرهای فرهنگی سنتی، تمایلی به نو شدن نداشتند و برای آنان، نوسازی مغایر با رسوم و اعتقادات مذهبی و سنتی شان بود. لذا بتدریج در مقابل شاه صف آرایی نموده، با این انقلاب به حفظ منافع و اعتقادات سنتی خویش پرداختند برای مثال «نیکی کدی» می‌گوید:

« اگر بخواهیم یک اصطلاح در نهایت برای وقوع انقلاب اسلامی به کار برم، اصطلاح نوسازی شتابان از بالاست»<sup>55</sup>

افزایش بیش از حد جمعیت شهری، سیاست های ضد بازاری حکومت، اختلاف چشمگیری سطح درآمدها، مصرف زدگی آشکار طبقه ممتاز جامعه به سبک غربی، سرکوب مخالفان سنتی-مذهبی و... همگی از نگاه «کدی» نتیجه نوسازی سریع معرفی می‌شوند تأیید نظریه مذکور «ویلیام دورمان» و «منصور فرهنگ» نیز معتقدند:

« طغیان جاری ایران ناشی از ورود سریع این کشور به قرن بیستم است که شاه در ۱۵ ساله گذشته مقدمات آن را طرح ریزی کرده بود در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) شاه به اصلاحاتی نمود تا جامع فتودالیه ایران را به عصر جدید سوق دهد اما نوسازی با نهادهای کهنه اجتماعی و مذهبی در تضاد قرار دارد و سنت گرایان شدیداً با روند نوسازی مخالفت می‌کنند»  
"Dorman and Farhang" این دو در ادامه هشدار می‌دهند که:

« شاه ایران اکنون درسی تلخ اما آشکاری را می‌آموزد او در تلاش های بی امانش برای رهایی کشورش از عقب ماندگی و نظام کهنه فتودالی نتوانست ملتش را با خود به همراه بیاورد....اهداف او گرچه والا است اما بدون حمایت گسترده مردمش دست یابی به آنها مشکل است.»

به عقیده این افراد اصلاحات اقتصادی شاه بسیار مناسب و عقلانی و خیرخواهانه بود و تنها انتقادی که بر آن وارد است سرعت نوسازی است که اتفاقاً مشکل اصلی شاه نیز از همین ناحیه ناشی می‌شود به عبارت دیگر مقصر نه شاه، بلکه قشر سنتی جامعه بود که این اقدامات را از آن رو که برخلاف گرایش و منافع آنها بود، درک نمی‌کرد.

این پیش ذهنیت درباره شاه و نوسازی وی، ناشی از تصویری بوده است که غربیان درباره شاه داشته اند شاه در تبلیغات خویش همیشه می‌کوشید اقدامات خود را بزرگ جلوه دهد. برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله و دعوت از همه مقامات بلندمرتبه جهان که هزینه گزافی را به ملت تحمیل می‌کرد، چیزی نبود جز به رخ کشیدن عظمت کشور و اقدامات شاه به جهانیان. در روزنامه های غربی، شاه را فردی انقلابی مطرح می‌نمودند که چهره کشورش

<sup>55</sup>. کدی، نیکی آر. همان

را در مدتی کوتاه دگرگون کرده است. سودای رسیدن به تمدن بزرگ و تبدیل به قدرت پنجم اقتصادی و نظامی جهان در کوتاه مدت، اثری جز این نداشت که غربیان اقدامات وی را تشویق کنند. یکی از متفکران در این باره چنین می‌نویسد:

«ستایش غربیان نسبت به اصلاحات اقتصادی شاه، جدا از مصاحبه‌ها و نطق‌های شاه در غرب، بیشتر به واسطه سیاست‌ها، پروژه‌های اقتصادی و در مجموع صورت‌ظاهری که ایران در سال‌های آخر رژیم شاه به خود گرفته بود، پدید آمد. برای خارجیانی که در آن دوران به ایران مسافرت کرده، در هتل‌های مدرن اقامت گزیده و در پروژه‌های بزرگ اقتصادی شرکت‌های خارجی یا مختلط ایرانی کار می‌کردند ایران غالباً کشوری می‌نمود که سریعاً در راه پیشرفت و مدرنیزه شدن قرار گرفته است. آشنایی و تماس آنان با جامعه ایران همواره محدود به یک حاشیه کم عمق بود، بدون آنکه درک چندانی از مشکلات و ناهنجاری‌های عمیق سیاسی و اجتماعی کشور به دست آورند.»<sup>56</sup>

غلبه چنین تصور وهم‌آلودی در غرب، موجب شد تا وقوع بحران انقلابی در ایران، همه را به حیرت وادارد. برای هیچ‌یک از ناظران غربی، شکست شاه قابل تصور نبود. شاه نیز همواره به پیشرفت اقتصادی مباحثات ورزیده، طغیان‌های سیاسی علیه سیاست‌های خود را ناچیز می‌شمرد «سایروس ونس» وزیر خارجه آمریکا و «برژینسکی» مشاور امنیت ملی کارتر در خاطرات خویش سرعت سیاست‌های اقتصادی شاه را عامل تغییر سیاسی کشور می‌دانند.

نظریه پردازان مذکور، همان‌گونه که عنوان شد، شورش‌های مردمی را مخالفت با اصلاحاتی می‌دانستند که قادر به درک آن نبودند به عبارت دیگر نیروهای سنتی نتوانستند عمق اصلاحاتی را که شاه از طریق آنها می‌کوشید کشورش را به پای کشورهای توسعه یافته برساند، درک کنند. بنابراین مقصر نه شاه بلکه جامعه سنتی بود که قدرت درک نداشت تنها تقصیری که آنها متوجه شاه می‌دانند افراط در برنامه‌های توسعه‌گرانه اش بود. آنها برای اثبات نظریه خویش، بازار سنتی و نموده‌های مذهبی جنبش را مثال می‌آورند. برای مثال «شائول بخش» با بررسی ساختار مذهبی و نهاد روحانیت در ایران، اصلاحات اقتصادی شاه همچون تقسیم اراضی میان دهقانان و تصرف موقوفات به همراه اعطای آزادی و حق رأی به زنان را علل اصلی مخالفت روحانیت با شاه معرفی می‌کند.<sup>57</sup>

در مجموع، نظریه‌نوسازی شتابان با شتاب در نوسازی به مثابه عامل انقلاب اسلامی، که بسیاری از نویسندگان و به ویژه رونامه‌نگاران مطرح نموده‌اند، دارای قدرت تحلیل و انطباق‌پذیری نسبی است و بسیاری از یافته‌های آن با شرایط وقوع انقلاب اسلامی منطبق نیست. واکنش قشرهای مذهبی و گروه‌های سنتی اقتصادی و غیراقتصادی در مقابل فردگرایی، دنیوی شدن، ورود سرمایه‌های خارجی و... امکان داشت به جای انقلاب، تنها نارضایتی عمومی را سبب گردد. امروزه برخلاف تصور مکتب‌نوسازی کلاسیک، نوسازی

<sup>56</sup> . زیبا کلام، همان پیشین

<sup>57</sup> . Bakhsh, Page 24-25

جدید معتقد به تعامل سنت و مدرنیسم است و نوسازی را مانع ارزش های سنتی و مذهبی نمی داند. همچنین براساس نظریه معتقدان پسامدرنیسم و دیالکتیک، به جای ستیز سنت و نوسازی، می توان از تلفیق و تعامل آن دو سخن گفت (بشیریه، ۲۹۹-۲۸۵) بدین سان نوسازی لزوماً حتی اگر سریع باشد، انقلابی نیست بلکه نوع کاربرد و عملکرد آن در جامعه آن را انقلابی می کند و از این جاست که بر نقش نخبگان کارآمد تاکید می گردد.<sup>۵۸</sup> این پژوهشگر در مقابل نظریه نوسازی شتابان و شبه مدرنیسم، لفظ مدرنیسم پهلوی را به کار می گیرد، چرا که اتخاذ سیاست نوسازی شتابان با تکیه بر اصلاحات اقتصادی و سیاست های فرهنگی پهلوی، بر درک نادرستی از غرب استوار است که موجب شده اصل آن، که تعقل و انتقادپذیری است درک نشود. اگر در ایجاد نوسازی شتابان دهه چهل و پنجاه، نخبگان کارآمد هستند، خصمانه تلقی نمی گردد. بلکه چه بسا ممکن است از آن، به خیرخواهی برای جامعه و کشور تعبیر شود. مشکل اصلی حکومت پهلوی نداشتن مشروعیت مردمی و بی اعتمادی مردم به آن بود که موجب شد هر عملی که از حکومت سر می زد، خصمانه جلوه گر شود و حتی جنبه های مثبت نوسازی نیز دشمنی با ملت تلقی گردد. از این رو نوسازی حتی نوع فراگیر و شتابان آن، به برنامه ریزی صحیح از سوی نخبگان کارآمد و مشروع نیاز دارد وگرنه به ستیز و جنگ نیروها می انجامد. طرفداران نوسازی شتابان باید به جای توجه به سرعت نوسازی به کارآمدی نخبگان و اشتباه بودن چنین طریقی بپردازند، همانی که این نگارنده آن را نوسازی یا مدرنیسم پهلوی نام می نهد.<sup>۵۹</sup>

اگر فرضیه نوسازی شتابان را بپذیریم آن گاه به این نتیجه خواهیم رسید که علت سرنگونی حکومت پهلوی، نیروهای سنتی اقتصادی و فرهنگی (یعنی بازار و روحانیت) بود، زیرا آن ها به دلیل منافع و عقاید سنتی خویش در مقابل نوسازی ایستادند و از مدرن شدن کشور ممانعت کردند. اشکال مهم این فرضیه، توجه نکردن به شرکت سایر گروه های غیرسنتی و غیرمذهبی است شرکت روشنفکران و نیروهای جدید نظیر طبقه متوسط نوین در جریان انقلاب بر هیچ کس پوشیده نیست اینان کسانی بودند که می بایست به گونه طبیعی از نوسازی شاه، دفاع می کردند چرا که بیش از هر کس دیگری به نتایج مثبت نوسازی واقف بوده و هستند ولی هرگز چنین نشد توجه صرف به نیروهای سنتی، نادیده انگاشتن نقش فعال دیگر گروه هاست به عبارت دیگر، نفرت از حکومت در تمامی گروه ها حاکم بوده است، نه فقط بین سنتی ها.<sup>۶۰</sup> مشکل دیگری که از پذیرش نظریه نوسازی شتابان ناشی می شود آن است که بحران مشروعیت و مخالفت با حکومت را تنها به دهه چهل و پنجاه

<sup>۵۸</sup>. گازبوروسکی، مارک ج. سیاست خارجی آمریکا در ایران، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، مؤسسه خدمات

فرهنگی رسا، ۱۳۷۱

<sup>۵۹</sup>. نجاتی، غلامرضا. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت سهامی

انتشار، ۱۳۶۸

<sup>۶۰</sup>. ونس، سایروس و برژنیسکی. توطئه در ایران، ترجمه محمود شرقی، تهران: انتشارات هفته، ۱۳۶۲

(یعنی بعد از اقدام به اصلاحات اقتصادی منحصر نماییم) فرضیه اساسی نظریه مذکور آن است که نوسازی شتابان سبب مخالفت وسیع علیه حکومت شد پذیرش چنین فرضیه ای بدان معناست که قبل از دههٔ چهل، هرگز مخالفت وسیع با حکومت در کار نبوده است در حالی که شواهد تاریخی خلاف آن را اثبات می‌نماید. قیام سی ام تیر ۱۳۳۱، قلع و قمع مخالفان سالهای بعد از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ فعالیت های گستردهٔ مخالفان در سال های ۱۳۴۲-۱۳۳۹ و قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، همگی نشان دهندهٔ آن است که مخالفت با حکومت حتی قبل از آنکه شاه دست به اصلاحات مدرن بزند، وجود داشته است همچنین بین سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۰ کشور شاهد انقلاب مردمی علیه شاه بود و چه بسا اگر مخالفت رهبران جنبش ملی یعنی مصدق و کاشانی نبود به احتمال قوی انقلابی صورت می‌گرفت برای نمونه، بعد از فرار شاه به عراق و سپس ایتالیا در سال ۱۳۳۲ «حسین فاطمی» وزیر امور خارجهٔ دولت مصدق، خواهان الغای سلطنت و برقراری حکومت جمهوری شد، گرچه با مخالفت دیگران مواجه گشت (نجاتی). با توجه به مطالبی که گذشت مخالفت (حتی از نوع انقلابی آن) با حکومت، به بعد از اصلاحات محدود نشده، قبل از آن را نیز شامل می‌شود.

مشکل اساسی دیگر نظریهٔ نوسازی، توجه نکردن به نقش عوامل سیاسی وقوع انقلاب یعنی نقش سرکوب سیاسی و کاهش سرکوب در ایجاد انقلاب است. شناخت ماهیت سیاسی حکومت و طرز برخورد آن با مخالفان، منطبق نبودن ایدئولوژی نظام با ایدئولوژی جامعه و... همگی از جمله مواردی است که این نظریه به آن بی مهری نشان داده است. همچنین نقش فضای باز سیاسی در ایجاد زمینه مناسب برای بیان اعتراض نیز نادیده انگاشته شده و تنها به این نکته تاکید گردیده است که نیروهای سنتی و زیان دیده از نوسازی، برای حفظ عقاید و ساختار قدیمی، دست به انقلاب زدند.

توجه نکردن به ایدئولوژی، رهبری و سازماندهی مخالفان، از دیگر اشکالات نظریهٔ نوسازی شتابان است. طبق این نظریه، پیدایی ایدئولوژی و رهبری همراه با سازمان دهی انقلابیون همگی ناشی از نوسازی شتابان بوده است. همان ارزش هایی که در طول اصلاحات به آنها حمله شد به صورت ایدئولوژی در مقابل حکومت ظهور یافت و همان کسانی که حکومت به نام مخالفان نوسازی به آنها هجوم برد و اذیت و آزارشان داد، به صورت نیروهای انقلابی در اطراف رهبری واحدی گرد آمدند.

در مجموع همانگونه که ملاحظه گردید نظریهٔ نوسازی شتابان با وجود برخورداری از قدرت استدلال نسبی دربارهٔ انقلاب، از تبیین کامل آن ناتوان است. توجه صرف به نوسازی و اهمیت ندادن به متغیرهای عمده ای چون ایدئولوژی، رهبری، سازمان دهی انقلاب، استبداد، سرکوب سیاسی، فضای باز سیاسی، قدرت نیروهای مخالف، بحران مشروعیت، ناکارآمدی نخبگان، نقش گروه های غیرسنتی، و غیر مذهبی، مخالفت تاریخی، و... یک سونگری و ناتوانی در تبیین کامل انقلاب اسلامی را موجب می‌شود. حال آنکه نوسازی حتی از نوع شتابان آن، با وجود ایجاد دگرگونی های عظیم در ساختارهای اقتصادی-اجتماعی، هرگاه با مدیریت کارآمد و مشروعیت ساختار سیاسی همراه باشد نه تنها انقلابی

را سبب نمی‌گردد بلکه حتی با خود حمایت‌های گسترده مردمی را به همراه خواهد داشت<sup>61</sup>.

در پایان می‌بایست ذکر نمود انقلاب اسلامی ایران، مستقیماً پاسخی بود به بن بست سیاسی رژیم محمدرضا شاه و غیرمستقیم و تاریخی، پاسخی بود به بن بست اصلاحات دویست سال اخیر.

---

<sup>61</sup> . Bakhsh, Shaul, the Reign of the Ayatollahs: Iran and the Islamic Revolution (U.S: 1985)

## نقش احزاب و گروه‌های سیاسی

### حزب توده

#### الف: شکل‌گیری گروه ۵۳ نفر

شب بین ۲۰ و ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹)، رضاخان که سرکردگی ۲۵۰۰ نفر از نیروی قزاق را بر عهده داشت از قزوین عازم تهران گردید و با همکاری سید ضیاء‌الدین طباطبایی کودتا کرد و قریب دویست نفر از مقامات حکومت وقت را بازداشت نمود. سید ضیاء‌الدین طباطبایی نخست وزیر شد ولی پس از سه ماه از کار برکنار گردید و رضاخان به مرور قدرت سیاسی را در انحصار خود درآورد و در سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴) قاجاریه را از سلطنت خلع کرد و خود به سلطنت رسید. با استقرار رژیم رضا شاه فعالیت‌های سیاسی و ملی ایران متوقف گردید و سازمان‌های سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران به شدت سرکوب و متلاشی شدند برخی از فعالین و مبارزان چپ که از نظر مقامات امنیتی و حکومتی شناخته نشده بودند، سعی کردند که ضمن مشارکت در فعالیت‌های صنفی، سند یکایی و روشنفکری، اقدام به سازماندهی در میان مردم کنند ولی موفقیت زیادی بدست نیاوردند در این زمان تعداد انگشت شماری از دانشجویان ایرانی مقیم اروپا، خصوصاً در آلمان، فرانسه و شوروی (مثل تقی ارانی، مرتضی علوی، ایرج اسکندری، و عبدالصمد کامبخش) ضمن آشنایی با ادبیات مارکسیستی به فعالیت‌های تبلیغاتی و تشکیلاتی روی آوردند. تقی ارانی هنگام تحصیل در برلین به انتشار جمله «کاوه» اقدام می‌کند و با محافل سوسیال دموکراسی و کمونیستی، از جمله با مرتضی علوی که از فعالین چپ و مقیم آلمان بود آشنا می‌شود. او پس از اتمام تحصیل در رشته شیمی، حوالی ۱۹۳۰ به ایران بازگشت و در ایران امتیاز انتشار مجله «دنیا» را دریافت کرد. او در تهران فیزیک تدریس می‌کرد و هفته‌ای یکبار نیز بعد از ظهرها در منزلش جلسات «فرهنگی» تشکیل می‌داد و از طریق مجله «دنیا» مسائل کلی فلسفی و تئوری‌های مارکسیستی را لابلای مطالب فنی نظیر «رادیو سازی»، مسائل ادبی و هنری درج می‌کرد تا سانسورچیان رژیم متوجه نشوند.<sup>۶۲</sup>

اما مجله دنیا به علت مشکلات مالی بیش از یکسال امکان انتشار نیافت. دکتر تقی ارانی از طریق مطبوعات مطلع می‌شود که هفتمین کنگره کمیترن در سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) در مسکو برگزار خواهد شد لذا به بهانه مسافرت به انگلستان، گذرنامه دریافت می‌کند و از راه شوروی که تنها راه مسافرت از طریق کشتی و قطار بود، در مسکو توقف می‌کند و با راهنمایی دوستانش با کمیترن تماس برقرار می‌کند.<sup>۶۳</sup>

<sup>۶۲</sup>. خاطرات انور خامه‌ای جلد اول ص ۷۰ تا ۷۲

<sup>۶۳</sup>. همان منبع ص ۸۵ - ۸۶

پس از این تماس، از طرف کمیترین نصر الله کامران (اصلاحی) را که اهل قزوین و از کادرهای پرورشی یافته کمونیست در شوروی بود، مخفیانه به ایران می‌فرستند تا در تشکیل حزب کمونیست با دکتر ارانی همکاری کند پس از اینکه ارانی از اروپا مراجعت می‌کند کمیته مرکزی بطور موقت به شرح زیر تعیین می‌شود: دکتر ارانی (دبیر کل) عبدالصمد کامبخش مسئول تشکیلات، دکتر محمد بهرامی (مسئول امور مالی) و نصر الله کامران (رابط حزب با کمیترین) پس از شکل‌گیری چنین هسته‌ای، نصر الله کامران به شوروی باز می‌گردد و جلسات هفتگی که در منزل ارانی برگزار می‌شد بخاطر رعایت مخفی کاری تعطیل می‌گردد در این هنگام برخی از روشنفکران کمونیست ایرانی که در شوروی زندگی می‌کردند، مخفیانه به ایران باز می‌گردند.<sup>۶۴</sup> در اردیبهشت ۱۳۱۶ (۱۹۳۸) عده‌ای از افراد شبکه لو میروند و دستگیر می‌شوند. دکتر ارانی در زندان به علت اینکه هم سلول یک فرد مبتلا به بیماری «تیفوس» شده بود (گویا عاملان از طرف مقامات امنیتی رژیم برنامه‌ریزی کرده بودند) بیمار می‌شود اما او را معالجه نمی‌کنند و دکتر تقی ارانی در سوم فوریه ۱۹۴۰ در زندان فوت می‌کند. گروه دکتر ارانی بعدها به گروه ۵۳ نفر معروف شدند. در مجموع گروه آنها موفق شد تعدادی دانشجو و روشنفکر را دور خود جمع کند. گروه دیگری که جدا از گروه ۵۳ نفر به فعالیت پرداختند گروه معروف به عزیزاده، ابراهیم زاده بود که یک هسته کارگری به خصوص در راه آهن تشکیل داد، عزیزاده برای عضوگیری و تبلیغ از قهوه‌خانه‌های محل تجمع کارگران استفاده می‌کرد و بعد از تأسیس راه آهن با شغل رانندگی لکوموتیو مشغول کار شده بود او موفق به ایجاد تشکیلات وسیعی نشد اما گویا دو بار برنامه‌ی ترور رضا شاه را بدون موفقیت طرح ریزی کرده بود یک بار هنگام افتتاح مجلس شورای ملی و یک بار هم موقع سفر به مازندران، عزیزاده که رانندگی لکوموتیو قطار مخصوص را به عهده داشت، برنامه سرنگون کردن قطار را از روی پل ورسک در سر داشت که موفق به اجرای آن نمی‌شود به هر حال هر دو برنامه‌ی ترور ناموفق ماند و گروه آنها دستگیر و زندانی شدند.

اولین گروه چپ ایران، به خصوص با تحلیل‌های ایدئولوژیک، رضاخان را نماینده بورژوازی نوپای ایران می‌دانستند که درصد بر اندازی فنودالیسم ریشه دار قاجاریه است آنها معتقد به حمایت او برای سرنگونی سلسله قاجار بودند به نظر می‌رسد این تحلیل را مارکسیست‌های مقیم شوروی پیشنهاد می‌کردند چون بسیاری از چپ‌های درون ایران که به مسائل عملی بیش از مباحث نظری دلبستگی داشتند این تحلیل را نمی‌پذیرفتند در مجموع نظریات چپ درباره رضا شاه به دو دوره تقسیم می‌شود دوره اول تا سال ۱۳۰۸ که با شخص رضاخان موافقت داشتند اما با تمام اقدامات او در دوران کسب قدرت مخالفت می‌کردند دوره دوم از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰ که با برنامه‌های این دوران مخالفتی نداشتند اما با شخص رضا شاه مخالف بودند به طوری که دوبار طرح ترور را برنامه‌ریزی کردند.

---

۶۴. همان منبع ص ۸۵ - ۸۶

مخالفت با اقدامات رضاشاه که در دوره کسب قدرت انجام گرفت و در اغلب مواقع با تظاهرات رودروی اجتماعی همراه بود عبارت بودند از:

- اقدامات ضد دمکراتیک
  - سرکوبی مخالفان سیاسی
  - سانسور مطبوعات
  - قتل و ترور مخالفان
  - در هم کوبیدن سازمانهای کارگری
  - دخالت در انتخابات مجلس
  - سرکوبی نهضت‌های مسلحانه
- از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰ که با شخص رضاشاه مخالفت آشتی ناپذیر دارند با این برنامه‌های او موافق‌اند:
- لغو کاپیتولاسیون
  - ایجاد دادگستری و بر چیدن دادگاههای شرع
  - تأسیس وزارت معارف و بستن مکتب‌خانه‌ها
  - لغو امتیاز نفت جنوب
  - کشف حجاب
  - ساختن راه آهن سراسری و تأسیس کارخانه‌های صنعتی
  - ایجاد دانشگاه
- شاید به دلیل همین تضاد موجود بین تحلیل عقیدتی و روند پیش آمدهای اجتماعی بود که در جنبش چپ ایران از ابتدای به قدرت رسیدن رضا شاه تا شهریور ماه ۱۳۲۰ نوعی سردرگمی در برنامه‌های مبارزاتی مشاهده می‌شد.

### **ب: شکل گیری حزب توده**

ایران پیش از سالهای دهه ۱۹۴۰ هیچ گاه احزاب سیاسی با مشارکت توده مردم را ندیده و تنها انجمن‌های سیاسی دوران مشروطه را تجربه کرده بود فقدان پایگاه مردمی هیئت حاکمه مانع شد که احزاب سیاسی گوناگونی که پس از جنگ جهانی اول تشکیل شدند واقعا شایسته این نام باشند ولو اینکه خودشان را پیرو ایدئولوژی چپ معرفی می‌کردند. حزب کمونیست ایران که در ۱۹۲۰ تأسیس و در ۱۹۳۱ منحل شده بود به خاطر نبود یک جنبش اجتماعی منسجم و نداشتن نماینده در پارلمان، هیچ گاه موجودیت واقعی پیدا نکرد. حزب توده که پس از سقوط رضا شاه در اوایل ۱۹۴۲ تأسیس شد ابتدا خودش را یک گردهمایی چپگرایان معرفی کرد که دره‌ایش به روی کلیه گرایشها گشوده بود اما کمونیستها بخصوص شاگردان تقی ارانی<sup>۶۵</sup> به زودی رهبری حزب را در دست گرفتند در میان آنان خلیل ملکی که دارای گرایش هواداری از تیتسیسم بود موضع انتقاد آمیز تندی

---

<sup>۶۵</sup> ۵۳ نفری را که رضا شاه زندانی کرده بود به جز ارانی که در زندان فوت نمود یا به قتل رسید، اندکی پس از سقوط رضاشاه آزاد شدند.



نسبت به رهبری حزب داشت و چند سال بعد همراه با چند روشنفکر ارزشمند از جمله جلال آل احمد نویسنده معروف از حزب انشعاب کردند آنان با گرایش استالینی حزب که روابط عقیدتی - سیاسی اش با مسکو روز بروز مشخص تر می شد، مخالف بودند. ضد استالینی ها اندکی پس از ختم غائله آذربایجان حزب را ترک نمودند همچنانکه اشاره شد حزب توده پس از کناره گیری رضاشاه و آزادی زندانیان سیاسی شکل گرفت.

بیست و هفت نفر از اعضای جوان «پنجاه و سه نفر» مارکسیست زندانی شده در سال ۱۳۱۶ با گردهمایی در تهران، تشکیل یک سازمان سیاسی با عنوان حزب توده ایران را در هفتم مهر ماه ۱۳۲۰ یعنی سیزده روز پس از استعفای رضا شاه اعلام کردند.<sup>۶۶</sup> بنیاد گذاران حزب، سپس سلیمان اسکندری، شاهزاده رادیکال و محترم را دبیر کل حزب تعیین کردند اسکندری کسی بود که در انقلاب مشروطه جنگید، در تشکیل فرقه دمکرات در مجلس دوم شرکت داشت، کمیته مقاومت ملی را در جنگ اول جهانی رهبری کرد و دبیر کل حزب اجتماعیون را از سال ۱۳۰۰ تا زمان انحلال آن در سال ۱۳۰۵ به عهده داشت.

پیام اسکندری خطاب به نخستین کنگره حزب چنین بود: هدف حزب توده متحد کردن توده ها، کارگران، دهقانان، تجار، صنعتگران و روشنفکران ترقی است و...

این گروه چهار هدف موقت و اولیه داشت: آزادی باقی مانده «پنجاه و سه نفر»، به رسمیت شناختن حزب توده به عنوان سازمان قانونی، انتشار روزنامه و تهیه و تدوین برنامه ای که بر خلاف برنامه های غیرمذهبی پیشین و بدون برانگیختن مخالفت علما، امکان جذب دمکراتها، سوسیالیستها و کمونیستهای کهنه کار، مارکسیست های جوان و حتی غیر مارکسیست های رادیکال را فراهم کند.

در شش ماه بعدی این اهداف تأمین شد. هنگامی که دولت در اواسط مهرماه همه مخالفان زندانی شده در دوره رضاشاه را عفو کرد باقی مانده «پنجاه و سه نفر» هم آزاد شدند در اواسط بهمن ماه که پلیس اجازه داد تا حزب توده مجلس یادبودی برای سالگرد درگذشت ارانی برگزار کند در واقع شناسایی رسمی حزب هم حاصل شد. هنگامی که عباس اسکندری از اعضای حزب توده و پسر عموی سلیمان اسکندری، در اواخر بهمن ماه روزنامه خود را که در پیش از دوره رضاشاه با عنوان سیاست، چاپ میشد، دوباره منتشر کرد، این گروه دارای یک روزنامه شد در همان زمان گروه نامبرده با تأسیس انجمن ضد فاشیستی و با روزنامه ای به نام «مردم» و جبهه آزادی متشکل از سر دبیران روزنامه های توقیف شده توسط رضا شاه، یاری رساند. همچنین حزب توده در اوایل اسفند برنامه موقتی خود را منتشر کرد در این برنامه بر لزوم محو «آثار دیکتاتوری رضاشاه» حراست از قانون اساسی، آزادیهای مدنی و قانون اساسی، حمایت از حقوق همه شهروندان به ویژه حقوق توده ها و همیاری در مبارزه جهانی دموکراسی علیه وحشیگری فاشیسم، تأکید شده بود. در اولین کنگره حزب یعنی ۱ مرداد ۱۳۲۳ که تشکیل شد دسته بندیهای مختلف برای در اختیار داشتن اکثریت کنگره شکل گرفته بود علاوه بر فراکسیونهای محلی و منطقه ای

<sup>۶۶</sup> ایرج اسکندری «زندگی من» ایران ما، ۱۴ مرداد ۱۳۲۵

مثل گروه آذربایجانیها و شمالیها (گیلان و مازندران) سه گروه مشخص فکری تشکیل یافته بود.

- گروه تندروهای چپ به وسیله رضا روستا با همفکری اردشیر آوانسیان که با استفاده از عقب‌نشینی آلمانیها از جبهه روسیه و احتمال پیروزی ارتش سرخ سعی می‌کردند با شعارهای انقلابی کارگران و تندروهای انقلابی را دور خودشان جمع کنند.

- گروه طرفدار بورژوازی ملی خلیل ملکی که مخالف هر نوع تندروی انقلابی بودند  
- گروه میانه رو به رهبری ایرج اسکندری که سعی می‌کردند نمایندگان هر دو طرز تفکر چپ و راست را به طرف خود جلب کنند.

حزب توده طی این سالها برای جلوگیری از حملات روحانیون، مارکسیست را از برنامه خود کنار گذاشت سالگرد درگذشت ارانی را به شیوه مذهبی برگزار کرد و به یاد ارانی، مدرس - روحانی مبارز و مخالف رضا شاه و فرخی شاعر تندرو و مذهبی که در ۲۵ مهر ۱۳۱۸ کشته شد، گردهمایی گسترده‌ای ترتیب داد همه پانزده عضو کمیته مرکزی موقت که در کنفرانس تهران برگزیده شدند از بنیاد گذاران و رهبران بعدی حزب بودند علاوه بر سلیمان اسکندری که دوباره به دبیر کلی انتخاب شد دیگر اعضای کمیته عبارت بودند از دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، ایرج اسکندری، نورالدین الموتی، عبدالحسین نوشین، علی کباری، نصرت الله اعزازی، ابراهیم محضری، رضا روستا، دکتر فریدون کشاورز، اردشیر آوانسیان، دکتر رضا رادمنش، علی امیر خیزی و ضیاء الموتی.

پس از نخستین کنفرانس تهران حزب توده در بین سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۳ در استانهای دیگر به ویژه شهرهای شمالی و کارخانه‌های نساجی اصفهان، گسترش یافت. این حزب در برخی نواحی سازمان‌های موجود را جذب کرد و در برخی مناطق دیگر هم، سازمانهای جدیدی بوجود آورد مثلا در مشهد حزب توده با ادغام دو گروه، یک شاخه حزبی تشکیل داد این گروهها عبارت بودند از روشنفکران فارس زبانی که برای خود روزنامه منتشر می‌کردند و کارگران ترک زبان عضو جامعه مهاجرین محلی (ایرانیانی که در دهه ۱۳۱۰ از اتحاد شوروی به میهن خود بازگردانده شده بودند) در اصفهان هم هنگامی که گروهی از روشنفکران تندرو و افراد فعال در تشکیل اتحادیه‌های کارگری، که در سال ۱۳۲۱ اعتصابهای موفقی در کارخانه‌های نساجی ترتیب داده بودند، به حزب توده پیوستند. دیگر این حزب سازمانی حاضر و آماده شده بود. به گفته مقامات انگلیسی، در تابستان ۱۳۲۲ که انتخابات مجلس چهاردهم آغاز می‌شد حزب توده تنها حزبی بود که سیاست قاطع و روشن، ساختاری منسجم و سازمانی فراگیر داشت.<sup>۶۷</sup> در استانهای شمالی این حزب در ۲۱ شهر دارای بیش از ۲۰/۰۰۰ نفر جمعیت و در ۹ شهر از ۱۷ شهر دارای ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر جمعیت، شعبه داشت حزب همچنین ۶ روزنامه اصلی منتشر می‌کرد: رهبر، مردم و رزم در تهران، راستی در مشهد، آذربایجان در تبریز، و جودت در اردبیل. گسترش و قدرتمندی

<sup>67</sup> British minister to the foreign office memorandum on parties active in the general election f.o. 371/persia1943/34-35074

حزب در مناطق شمالی به تاریخ رادیکال و پر فراز و نشیب گیلان و آذربایجان، وجود کارخانه‌های تازه تأسیس در تهران و مازندران و پشتیبانی شوروی مربوط می‌شد. ضعف نسبی حزب هم در جنوب بدلیل حضور انگلیس بود.

در انتخابات مجلس چهاردهم، حزب توده بیست و سه نامزد انتخاباتی از جمله ده عضو از کمیته مرکزی موقت، داشت. هشت نفر در تهران، پنج نفر در آذربایجان، دو نفر در مازندران، دو نفر در گیلان، دو نفر در خراسان، دو نفر در اصفهان و دو نفر نیز برای دو کرسی اقلیت ارامنه نامزد شده بودند. شش نفر از گروه «پنجاه و سه نفر» و چهار نفر از حزب کمونیست ایران بودند و پنج نفر هم هیچ گونه وابستگی سیاسی پیشین نداشتند. از این تعداد هشت نفر در انتخابات پیروز شدند. دو نفر در گیلان، دو نفر در خراسان، یک نفر در تهران، یک نفر در مازندران، یک نفر در اصفهان و یک نفر نیز در موضع انتخاباتی ارامنه شمال. این بیست و سه نامزد با کسب حدود ۲۰۰/۰۰۰ رأی بیش از ۷۰ درصد آراء ریخته شده را به خود اختصاص دادند.<sup>68</sup> بنابر گفته مقامات انگلیسی، مبارزه انتخاباتی نشان داد که حزب توده با سازمان منسجم و خطرناک خود می‌تواند به نارضایتیهای طبقات پایین دامن بزند و ضرورت اصلاحات اجتماعی را به موضوعی مهم تبدیل کند.<sup>69</sup> حزب توده در سال ۱۳۲۳ و پس از نخستین کنگره حزب همچنان تظاهرات خیابانی گسترده برگزار می‌کرد این حزب در اوایل آبان ماه ۱۳۲۳ در اعتراض به خودداری دولت از واگذاری امتیاز نفتی به اتحاد شوروی، گردهماییهای وسیعی در بیست و دو شهر برگزار کرد بنا بر گزارش سفارت آمریکا، در این جریان بیش از ۳۵۰۰۰ نفر در بیرون از ساختمان مجلس به تظاهرات منظمی دست زدند. روزنامه نیویورک تایمز نوشت که عامل اصلی سقوط دولت همان گردهمایی بود در ۱۵ مرداد حزب توده برای گرامیداشت سالگرد انقلاب مشروطه در بیش از بیست شهر، راهپیمایی‌های عمومی ترتیب داد. سفیر آمریکا در گزارش خود می‌نویسد «حزب توده تنها ماشین سیاسی بزرگ، سازمان یافته و کارآمد در ایران است به همین علت است که نخست وزیر (قوام) می‌خواهد تا آغاز انتخابات آینده با حزب توده آشتی کند.»<sup>70</sup>

حزب توده همزمان با گسترش سازمان‌های توده‌ای، ائتلاف‌های سیاسی خود را نیز مستحکم کرد این حزب، سردبیرهای جدیدی را بخدمت گرفت بطوری که در پایان سال ۱۳۲۴، بیش از ۵۰ روزنامه نگار ضد انگلیسی، از جمله مسئولان روزنامه‌های غیر وابسته‌ای چون داد، داریا و فرمان به این جبهه پیوسته بودند.

در فروردین ۱۳۲۳ که شورای نویسندگان، مهمترین روزنامه روشنفکری شیراز، اقیانوس به حزب توده پیوست این حزب نخستین شعبه خود را در آن شهر دایر کرد در اندک زمانی چند تن از روشنفکران جوان به این شعبه پیوستند. فریدون توللی، یکی از شعرا برجسته

<sup>68</sup>. رادمش «گزارش از نتایج انتخابات» رهبر، ۱۳ مرداد ۱۳۲۳

<sup>69</sup> British minister to the foreign office 17 mareh 1943

<sup>70</sup> . New york times 15 june 1946

کشور، خانم پیر غیبی، شاعر معروف شیراز، ایرج زند پور، رئیس یکی از دبیرستان‌های مهم شهر و عبدالله عفیفی، مدیر روزنامه سروش، که سپس به صورت ارگان استانی حزب درآمد، از جمله این افراد بودند حزب توده که در بین روشنفکران پایگاهی یافته بود به سازماندهی مردم عادی پرداخت. هم برای جوانان و هم برای زنان سازمان ویژه‌ای تشکیل داد شگفت‌انگیزترین کامیابی‌های حزب توده در استان خوزستان بود حزب پس از چهار سال فعالیت زیرزمینی محدود در بین کارگران شرکت نفت، سرانجام در روز کارگر سال ۱۳۲۵ با سازماندهی یک راه‌پیمایی ۸۰/۰۰۰ نفری در آبادان قدرت خود را به نمایش گذاشت. یکی از اعضای حزب کارگر پارلمان انگلیس پس از بازدید رسمی از خوزستان می‌نویسد که کمونیستها، کارگران کم سواد را تحت تأثیر قرار داده‌اند و ۸۱/۰۰۰ انسان مصمم و آماده، یک نیروی صنعتی است که باید جدی گرفت.<sup>۷۱</sup>

این بزرگترین اعتصاب کارگران صنعتی در تاریخ خاورمیانه بود پس از سه روز درگیری خیابانی که ۱۹ کشته و بیش از ۳۰۰ زخمی بر جای گذاشت نخست‌وزیر (قوام) یک هیئت میانجی فرستاد تا شرکت نفت را وادار کند که برخی از خواسته‌های اعتصابیون را بپذیرد این کمیته که شامل رهبران حزب توده نیز بود، وظیفه خود را با موفقیت کامل انجام داد. هنگامی که در مرداد ماه ۱۳۲۵، قوام سه پست وزارت را به کشاورز، یزدی و ایرج اسکندری واگذار کرد اوج پیروزیهای حزب توده بود در این زمان دولت انگلیس که به قدرت رسیدن حزب توده را در تهران دور از انتظار نمی‌دانست آماده شد تا طرح‌های پیش‌گیرانه خود را اجرا کند این طرح‌ها عبارت بود از تقویت نیروهای مسلح در عراق، فرستادن کشتیهای جنگی به آبادان، تشویق شورشیان عشایر و ایلات به تشکیل حکومت‌های خود مختار طرفدار غرب در استانهای جنوبی و گماردن سفارت انگلیس به تضعیف حزب توده از طریق یافتن مدارکی دال بر روابط این حزب با شوروی و انداختن تفرقه در درون حزب دولت هم چنین حزب توده را متهم کرد که: در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵ با برپایی شورش در آبادان سازماندهی اعتصابات در خوزستان، مسلح کردن کارگران در مازندران و تشویق جدایی طلبان آذربایجان و کردستان، سلطنت مشروطه را تضعیف کرده است.<sup>۷۲</sup>

در پی این رویدادها، پلیس دفاتر حزب توده را اشغال کرد اموال آنها را ضبط و بیش از دویست تن از رهبران و فعالان حزب را دستگیر کرد طی ماههای بعد، بیشتر این رهبران در دادگاههای نظامی محاکمه شدند چهار نفری که در سال ۱۳۲۵ فرار کرده بودند. آوانسیان، کامبخش، امیر خیزی و ایرج اسکندری، غیابا به مرگ محکوم شدند پنج نفر دیگر، رادمش، بابازاده، روستا، کشاورز و طبری، که در بهمن ۱۳۲۷ از دستگیر شدن گریخته بودند به همان سرنوشت دچار شدند شش نفر بعدی نیز که پیشینه مشابهی داشتند، بهرامی، فروتن، شرمینی، قریشی، بزرگ علوی و مریم فیروز، غیابا محاکمه و به زندان‌های طولانی محکوم شدند. ده نفر هم که دستگیر شده بودند: کیانوری، قاسمی، یزدی، جودت، محضری، علوی، بقراطی، نوشین، حکیمی و شاندرمنی به ۱۰ ماه تا ۱۰ سال زندان محکوم شدند بدین

<sup>71</sup> British consul in kerman 15 agust and 15 february 1945

<sup>72</sup> . اطلاعات، ۱۱ اسفند ۱۳۲۷-۲ اردیبهشت ۱۳۲۸

ترتیب در اواسط سال ۱۳۲۸ نه عضو از نوزده عضو کمیته مرکزی در زندان بودند و ده نفر دیگر هم، با جرائم سنگینی که داشتند یا در خارج به سر می‌بردند و یا پنهان شده بودند بدین ترتیب حکومت ضمن اینکه به خود می‌بالید، انحلال حزب توده را اعلام کرد. شرایط سیاسی زودتر از آنچه که حزب توده می‌توانست پیش بینی کند، بهبود یافت. انتخابات جنجالی مجلس شانزدهم و تصمیم دولت در برگزاری رای‌گیری نسبتاً آزاد در تهران به حزب توده فرصت داد تا روزنامه‌های خود را پخش کنند، نظرات خود را آشکار سازد و هر چند از هیچ نامزدی پشتیبانی نمی‌کرد گردهماییهای عمومی برگزار کند نخست وزیری رزم‌آرا به سود حزب توده بود زیرا نخست وزیر جدید علیرغم پیشینه نظامی‌اش، محلویت‌ها و سرسختیهای را که نسبت به نیروهای چپ اعمال می‌شد کاهش داد تا شاید اتحاد شوروی را آرام و جبهه‌ملی را تضعیف کند. هنگامی که وی یک افسر چپ‌گرا را سرپرست زندان کرد. شگفتی‌آور نبود که نه رهبر توده‌ای توانستند از زندان گریخته و پنهان شوند. به نخست وزیری رسیدن مصدق نیز آزادی عمل حزب توده را چند برابر کرد زیرا نخست وزیر جدید به روند گسترش فضای بازسیاسی شتاب بخشید او گرچه قانون ۱۳۱۰ را لغو نکرد ولی براین باور بود که سخت‌گیریهای نیروی انتظامی آزادیهای مدنی و قانون اساسی را نقض می‌کند. مصدق می‌گفت که سلطنت طلبان، اصلاح‌گران اجتماعی را کمونیست نامیده، آنها را بدنام می‌کنند. همچنان که قاجارها، مخالفان خود را «بایبهای ملحد» می‌نامیدند.<sup>۷۳</sup>

مصدق با درایت خاص خود همچنین پی برده که برای کوتاه کردن دست انگلیس از نفت ایران و بیرون کردن شاه از حوزه سیاست به پشتیبانی همه گروهها نیازمند است. همزمان با کاهش سخت‌گیریهای دولت، حزب توده و هواداران آن فعالیت‌های جدیدی را برای انتشار روزنامه‌ها و ایجاد سازمانهای دارای نشریات منظم آغاز کردند بنابراین یک روزنامه مستقل بنام «به سوی آینده» به سر دبیری تمدن - یکی از اعضای هیئت مشورتی منتشر شد که روزنامه قانونی حزب بود. سازمان جوانان توده ایران و تشکیلات دمکراتیک زنان جایگزین سازمان‌های منحل «جوانان» و «زنان» شد. حزب برای تداوم بخشیدن به فعالیت تشکیلات دهقانان و شورای متحده، انجمن دهقانان، جمعیت مبارزه با بی‌سوادی، انجمن ایران آزاد و ائتلاف سندیکاهای کارگری ایران را تشکیل داد. همچنین به منظور تشدید مبارزه علیه انگلیس، انجمن ملی روزنامه نگاران دمکراتیک، جمعیت ایرانی هواداران صلح و انجمن ملی مبارزه با استعمار را ایجاد کرد برای جذب آذربها، تشکیلات آذربایجان را تشکیل داد و به دنبال آن به منظور بسیج دانش آموزان و طبقه متوسط جدید، سازمان دانش آموزان دبیرستانی، انجمن حقوقدانان دمکراتیک، اتحادیه مستاجران و انجمن‌های حرفه‌ای گوناگون مانند اتحادیه آموزگاران، اتحادیه مهندسان و کارمندان را تشکیل داد شبکه زیرزمینی نیز به انتشار ارگانهای حزبی و انجام کار ویژه‌های سازمانی خود ادامه داد. با

<sup>73</sup>. مصدق مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۳ تیر ۱۳۳۹

شکل گیری این سازمانها، حزب توده دوبار به صورت نیروی سیاسی عمده درآمد در بهار ۱۳۳۰ که اوج مبارزه ملی کردن نفت بود حزب توده نخست چندین اعتصاب در حوزه‌های نفتی ترتیب داد در تابستان ۱۳۳۰ که مصدق با مقامات آمریکایی گفتگو می‌کرد. حزب توده اعتراضات گسترده‌ای علیه اورل هریمن به راه انداخت که نتیجه آن تعدادی کشته و ۲۵۰ زخمی بود. در راستای قدرت گیری بیشتر، حزب توده در سال ۱۳۳۱ در جریان قیام سی تیر با مشارکت اتحادیه‌های طرفدار حزب توده، اعتصاب عمومی را سراسر کشور براه انداخت. تظاهر کنندگان توده‌ای در پیروزی جبهه‌ی ملی موثر بودند به نوشته فاتح<sup>۷۴</sup> - گرچه گروهها و اقشار گوناگون در قیام سی تیر شرکت داشتند پژوهشگر بی‌طرف باید پذیرد که حزب توده نقش مهمی، شاید حتی مهم‌ترین نقش را داشت.

ارستجانی که طرفدار قوام بود می‌نویسد که حزب توده مهم‌ترین نیروی شکست دهنده شاه بود بود کاشانی نیز یک روز پس از قیام، نامه سرگشاده‌ای به سازمانهای طرفدار حزب توده فرستاد تا از مشارکت ارزشمند آنان در این پیروزی ملی سپاسگزاری کند.

در یکی از یادداشت‌های سازمان سیا به تاریخ مهرماه ۱۳۳۱ به قدرت حزب توده و کارایی آن اشاره می‌شود:<sup>۷۵</sup> حزب توده در راستای قدرت گیری هرچه بیشتر در سال ۱۳۳۲ به مناسبت روز کارگر در همه شهرهای بزرگ راه‌پیمایی‌هایی برگزار کرد یک خبرنگار خارجی هشدار میدهد که هواداران حزب توده چنان افزایش می‌یابند که دیرباز زود می‌تواند حتی بدون خشونت، کشور را بدست گیرد. با نیرومندتر شدن دوباره حزب توده و تبدیل آن به یک نیروی عمده در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ رهبران حزب بر سر دو راهی قرار گرفتند که آیا از دولت دکتر مصدق پشتیبانی کنند یا نه، بنابراین شگفتی‌آور نبود که رهبران حزب دچار دودستگی شوند اعضای مجربتر کمیته مرکزی، به ویژه نمایندگان پیشین که در بن بست‌ها و کشمکش‌های مجلس چهاردهم در جناح مصدق قرار می‌گرفتند موافق یک ائتلاف هرچند ضمنی و غیر مستقیم بودند به نظر آنها حزب توده می‌بایست یاور جبهه ملی باشد زیرا این جبهه، نماینده بورژوازی ملی در حال جنگ با امپریالیسم انگلیس بود و در راستای یک انقلاب دمکراتیک ملی تلاش می‌کرد و دیگر اینکه حزب توده می‌توانست این انقلاب دمکراتیک ملی را به تدریج از طریق دادخواهی‌های مردم، گردهمایی‌ها به انقلاب سوسیالیستی کارگری تبدیل کند. همچنانکه در سر مقاله ارگان حزب بیان شده است حزب توده می‌توانست با مصدق همکاری کند چرا که جبهه‌های ملی نماینده بورژوازی ملی و اشراف آزادی‌خواه بود به راستی با شرکت نفت ایران وانگلیس مبارزه می‌کرد. محتاطانه از توزیع اراضی پشتیبانی می‌نمود و خواستار از بین بردن طبقه فئودال بود.<sup>۷۶</sup> اعضای جدیدتر کمیته مرکزی نه تنها مخالفت چنین ائتلافی بودند بلکه از رویارویی مستقیم با جبهه ملی پشتیبانی می‌کردند آنها مصدق را نه رهبر بورژوازی ملی در حال جنگ

<sup>74</sup> .مصطفی فاتح پنجاه سال نفت ایران ص. ۶۰۸

<sup>75</sup> .F. eurtois/ the tudetudeh patyIndo\_ Indo\_ Ijune1953

<sup>76</sup> .درباره جنبش بورژوازی لیبرال، رزم ۵ خرداد ۱۳۲۹

با امپریالیسم انگلیس، بلکه دست نشانده بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیسم آمریکا، نه یک مشروطه خواه بزرگ آزادی خواه بلکه قوام دیگری که حتما به نیروی چپ خیانت خواهد کرد و نه یک اصلاح‌گر راسخ، بلکه اشرافی مرددی که سرانجام با نیروهای ارتجاعی وحتى با شاه آشتی خواهد کرد، می‌پنداشتند.<sup>۷۷</sup> آنها به این نتیجه رسیده بودند که حزب توده باید جبهه‌های ملی را «بی‌پناه» بگذارد پایگاه اجتماعی آن را تضعیف کند و به تنهایی طبقه‌ی متوسط را بسیج کند و انقلاب دمکراتیک ملی و همچنین انقلاب سوسیالیستی طبقه‌کارگر را به انجام برساند.<sup>۷۸</sup>

این بحث وجدل با پیروزی گروه دوم پایان یافت چرا که:

۱- بیشتر رهبران مجرب‌تر در تبعید به سر می‌بردند و بنابراین از تصمیمات روزانه سازمان زیرزمینی حزب آگاه نبودند.

۲- تجربه مصیبت بار دوره قوام، بر پرشورترین هواداران تشکیل جبهه متحد تاثیر منفی گذاشته بود حتی مطمئن‌ترین اعضای کمیته مرکزی هم بحث‌های داغ و دعواهای آشکار سالهای ۲۵-۱۳۲۷ را به یاد داشتند.

۳- بیشتر سازمانهای استانی حزب با دکتر مصدق مخالف بودند.

۴- سازمانهای کارگری نه تنها بر سر دستمزدها، اعتصابات و تظاهرات، بلکه درباره قوانین محدود کننده فعالیت اتحادیه‌های کارگری همواره رودروی دولت قرار داشتند.

۵- به احتمال زیاد شورویها نیز طرفدار گروه دوم بودند زیرا استالین در سالهای ۱۳۲۰ -

۱۳۳۲ جهان را به کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی تقسیم کرده بود و جایی برای افراد بی طرفی مانند دکتر مصدق باقی نگذاشته بود بدین ترتیب، گروه دوم پیروز شد و سیاست‌های خود را به اجرا گذاشتند. ائتلاف سندیکاهای کارگری، گردهمایی‌های گسترده‌ای برای درخواست دستمزدهای بیشتر و اعتراض به محدودیتها و سخت‌گیریهای حکومت ترتیب داد. همچنین از پلیس انتقاد کرد که به اتحادیه‌های رقیبی که حزب زحمتکشان و شعبان «بی‌مخ» تشکیل داده‌اند، کمک می‌کند. اتحادیه کارگران راه آهن در مخالفت با پیشنهاد دکتر مصدق مبنی بر سلب حق رأی از بی سوادان، تظاهراتی بر پا کرد. سازمان جوانان توده «از افشای زد و بند بین شاه و نخست وزیر» پشتیبانی کرد.<sup>۷۹</sup> مطبوعات حزب توده همواره دکتر مصدق را زمین‌دار فئودال، سیاستمدار پیر گمراه و دست نشانده آمریکا معرفی می‌کردند. جمعیت ملی مبارزه با استعمار نیز بی توجه به ممنوعیت راه‌پیمایی‌های خیابانی، تظاهرات گوناگونی بر پا کرد که به درگیری خشونت بار با پلیس و

<sup>77</sup> «طبقه حاکم ایران» به سوی آینده، ۸ آذر ۱۳۳۰، «سیاست‌های دولت» به سوی آینده، ۶ آذر

۱۳۳۰ «سیاست‌های ضد ملی دکتر مصدق» به سوی آینده، ۳۱ تیر ۱۳۳۱، آیا رابطه‌ای بین شاه و مصدق وجود دارد؟ به سوی آینده ۱۲ آذر ۱۳۳۰

<sup>78</sup> «فقط طبقه کارگر قادر به انقلاب علیه امپریالیسم و فئودالیسم است» رزم، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۲

<sup>79</sup> به سوی آینده، ۲۶ مهر ۱۳۳۰، اطلاعات هفتگی، ۳ خرداد ۱۳۳۰ «آیا رابطه‌ای بین شاه و مصدق وجود

دارد؟» به سوی آینده، ۱۲ آذر ۱۳۳۰

حزب زحمتکشان انجامید.<sup>80</sup> دولت هم با برقرای حکومت نظامی در تهران و دستگیری هشتاد و شش عضو فعال حزب توده‌ای، واکنش نشان داد بدین ترتیب حزب توده در سرفصل سالهای ۲۸-۱۳۳۲ تنها در قیام سی تیر که خطر شاه قریب الوقوع به نظر می‌رسید، از جبهه ملی پشتیبانی کرد.

سالها بعد رهبران میانه روتر حزب از جناح تندرو به دلیل دنبال کردن « سیاست‌های بسیار چپگرانه» انتقاد کردند. یکی از مورخان اخیر جنبش دانشجویی می‌نویسد که سازمان جوانان توده در زمان مصدق تظاهرات غیر قانونی برگزار کرد، مقالات تحریک کننده‌ای منتشر ساخت، به قهرمان بازیهای رماتیک دست زد و خود را بیش از طبقه کارگر، پیشگام انقلاب سوسیالیستی قلمداد کرد. به نظر کامبخش، رهبران بی تجربه حزب با طرح خواسته‌های غیر مسئولانه مانند ایجاد جمهوری دمکراتیک، مصدق را تضعیف کردند. کیانوری در سمیناری درباره بورژوازی ملی گفت که: ارزیابی نادرست از نقش بورژوازی ملی، گاهی به برخی اشتباهات می‌انجامد... در سالهای مبارزه برای ملی کردن نفت (۱۳۲۸-۱۳۳۲) حزب توده ما چنین اشتباهات چپ گرایانه فرقه‌ای را مرتکب شد.<sup>81</sup> ایرج اسکندری نیز می‌نویسد: « در جریان مبارزه برای ملی کردن نفت، ما از مصدق که بدون تردید نماینده منافع بورژوازی ملی بود، پشتیبانی نکردیم. ما فکر می‌کردیم که مصدق برای ملی کردن نفت مبارزه می‌کند ولی از حمایت امپریالیست‌های آمریکایی برخوردار است. یعنی آنها او را هدایت می‌کند. پس به این نتیجه نادرست رسیدیم که کمونیستها نباید از این جنبش ملی پشتیبانی کنند.<sup>82</sup> پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رهبران حزب پذیرفتند که حزب توده به دلیل عدم پشتیبانی کامل از مصدق، درک نکردن « جنبه ضد امپریالیستی بورژوازی ملی» و پیروی از « سیاستهای فرقه‌ای بسیار چپ گرایانه» اشتباه فاحشی مرتکب شده است.<sup>83</sup>

دکتر مصدق هم که می‌دانست ائتلاف با حزب توده، رنجش و مخالفت آمریکا را در پی خواهد داشت تشکیل یک جبهه متحد را نپذیرفت. اگر او مخالفت و دشمنی آمریکا را بر می‌انگیخت، کمک‌های اقتصادی، سیاسی، و مهمتر از همه دیپلماتیک این کشور از دست می‌داد اگر هم این کمک‌ها را از دست می‌داد در مبارزه علیه انگلیس با مشکلات مالی فزاینده، بی ثباتی نظامی روز افرون انزوای دیپلماتیک بیشتری روبرو می‌شد افزون بر این، دیدگاههای دیگر رهبران جبهه ملی نسبت به حزب توده متفاوت بود در حالی که حزب ایران و سیاستمداران ضد درباری مانند فاطمی و رضوی با یک ائتلاف ضمنی موافق بودند دو حزب «پان ایرانیست» و «زحمتکشان» و رهبران مذهبی با هر گونه همکاری به شدت

80. هراز «حزب توده و جوانان ایران» دنیا، ۳ مرداد ۱۳۵۵، ۸۹-۹۷، کامبخش، نظری به جنبش کارگری و

کمونیستی در ایران (استهکلم، ۱۹۷۵) جلد ۲، صص ۵۵-۶۱.

81. به سوی آینده، ۱۶ مرداد ۱۳۳۰، «حزب زحمتکشان آمریکا»، همانجا، ۲۲ مهر ۱۳۳۱، باختر امروز، ۲۵ تیر

۱۳۳۰

82. پیشین

83. I.ISKANDRI. 'what do we mean by the national Bourgeoisie? World □eptemb Review, □eptember 1959, PP 10-15.



مخالفت می‌کردند ارگان حزب زحمتکشان یک روز پس از قیام سی تیر، حزب توده را آلت دست روس و انگلیس خواند. خلیل ملکی با توسل به استدلال‌های پیچیده، هشدار می‌داد که حزب توده هجوم گسترده‌ای به کارخانه‌ها، مدارس و ادارات دولتی آغاز کرده است زیرا مقامات دولتی، تبلیغات خود را درباره این «حزب منحل» باور کرده‌اند و شهادت محدود کردن فعالیت کمونیسم بین‌المللی را ندارند وی می‌افزاید که ائتلاف با حزب توده، برای جبهه ملی مصیبت بار خواهد بود.<sup>84</sup>

بنابراین دکتر مصدق نسبت به حزب توده سیاست ناپایداری در پیش گرفت از یک سو از ممنوع ساختن تظاهرات، غیر قانونی کردن سازمان‌های وابسته به حزب، و یا سخت‌گیری به شبکه زیرزمینی نیمه مخفی حزب خودداری کرد حتی در برخی موارد از پشتیبانی آن حزب استقبال کرد سه تن از هواداران آن حزب را وارد کابینه نمود و آشکارا اعلام کرد که این حزب جزئی از ملت ایران است.<sup>85</sup> ولی از سوی دیگر، حکم انحلال سال ۱۳۲۸ را لغو نکرد، رهبران تبعیدی را به کشور باز نگرداند و از گفتگوی رسمی برای تشکیل ائتلافی گسترده خودداری ورزید.

این بدگمانیها میان حزب توده و جبهه ملی، سرانجام سقوط دکتر مصدق را تسهیل کرد در ۲۵ مرداد با فرار شاه از کشور، طرفداران حزب توده به خیابانها ریختند، مجسمه‌های شاه و رضا شاه را پایین کشیدند، خواستار برقراری جمهوری شدند و از عملکرد غیر قاطعانه دکتر مصدق انتقاد کردند. در برخی از شهرها، تظاهر کنندگان حزب توده ساختمانهای شهرداری را اشغال کردند و پرچم‌های سرخ برافراشتند چنین بنظر می‌رسید که شکست سلطنت طلبان، پیروزی کمونیستها را به ارمغان آورده است تا پیروزی ملی‌گرایان، روز بعد دکتر مصدق با فشاری سفیر آمریکا به ارتش فرمان داد تا خیابانها را از تظاهر کنندگان توده‌ای پاک کند. همچنین روزنامه‌های صبح جبهه ملی نوشتند که خطر شاه پایان یافته است ولی خطر کمونیستها بیشتر شده است و اگر هر چه زودتر سرکوب نشوند کشور را ویران خواهند کرد، پس از ورود ارتش به خیابانها رهبران حزب توده تلفنی به مصدق اطلاع دادند که هواداران ارتشی حزب توده مدارکی در دست دارند که نشان می‌دهد افسران سلطنت طلب می‌خواهند با سوء استفاده از دستور نخست وزیر مبنی بر بازگرداندن نظم و قانون، جبهه ملی را سرنگون سازند. آنها، همچنین از مصدق خواستند تا یک ائتلاف گسترده تشکیل دهد و از طریق پیام رادیویی مردم را به مقاومت مسلحانه در برابر این کودتای قریب الوقوع فراخواند.<sup>86</sup> اما مصدق پاسخ داد که چنین کاری به خونریزی گسترده‌ای خواهد انجامید. بدین ترتیب حزب توده که مصدق قبولشان نکرده بود، نتوانست

<sup>84</sup>. «توطئه توده» شاهد، ۱ مرداد ۱۳۳۱ خ ملکی «یادداشت‌های ماه»، علم و زندگی، فروردین و اردیبهشت

۱۳۳۱، صص ۱۰۰-۱۰۵ «ائتلاف با حزب توده موجب تضعیف جبهه ملی خواهد شد» نیروی سوم، ۵ مرداد

۱۳۳۲

<sup>85</sup>. کامبخش، نظری، جلد ۲، ص ۱۰۲

<sup>86</sup>. نا خدا فشارکی «کودتای ۲۸ مرداد» صص ۱۰۱-۱۰۲، اطلاعات، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸

در برابر کودتا کاری انجام دهد شمار اندکی از رهبران حزب، مقاومت مسلحانه و توزیع سلاح را توسط شبکه‌های نظامی حزب پیشنهاد کردند اما اکثریت اعضای رهبری اعتقاد داشتند که با وجود خودداری جبهه ملی از پیوستن به یک ائتلاف گسترده و برتری نظامی چشمگیر سلطنت طلبان، چنین سیاست‌هایی بیهوده خواهد بود.<sup>۸۷</sup> پس حزب باید بردبارانه در انتظار روزهای بهتری باشد اعضای جدید جذب کند و به فعالیت‌های پنهانی ولی صلح آمیز خود ادامه دهد. بدین ترتیب پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرده آهنین به دور حوزه سیاست ایران کشیده شد. رهبران مخالف از پیروانشان، مبارزان از توده مردم و احزاب سیاسی از پایگاههای اجتماعی خود جدا شدند. بنابراین جامعه ایران که سیزده سال صحنه جارو جنجال نیروهای سیاسی درگیر بود در بیست و چهار سال بعد به جز دوره کوتاه قیام خرداد ۱۳۴۲، زندگی سیاسی ساکت و آرامی داشت. سالیانی که در آن سیاست مبارزه اجتماعی کم کم به سیاست مهندسی اجتماعی تبدیل شد. شاه این آرامش را نشانه رضایت مردم و مشروعیت رژیم خود قلمداد می‌کرد و مخالفان هم آن را آرامش پیش از طوفان می‌دانستند با این کودتا، همچنین پرده آهنین در برابر دیدگان اندیشمندان علوم اجتماعی کشیده شد. در دوره پیشین آنها می‌توانستند از سطح ظواهر سیاسی فراتر بروند و واقعیت‌های درونی جامعه به ویژه اختلاف‌های قومی و طبقاتی آن را به دقت بررسی کنند اما در دوره پس از کودتا آنها تنها اجازه نگاه کردن به چیزهایی را داشتند که مقامات می‌خواستند آشکار شود.

حزب توده گرچه به زندگی خود ادامه داد تا نقشی هر چند کوچک در انقلاب اسلامی ایفا کند، پس از کودتای ۱۳۳۲ قدرت آن بسیار کاهش یافت و در اواخر دهه ۱۳۳۰ تنها شبیحی از آن حزب قدرتمند پیشین باقی بود چهار عامل در این مورد مؤثر بود:

۱ - حزب توده ضربه‌های سخت نیروهای امنیتی رژیم را متحمل شد بلافاصله پس از کودتا، قانون ۱۳۱۰ علیه مرام اشتراکی سرسختانه به اجرا گذاشته شد تا مظنونان توده‌ای بازداشت شوند. پس از تشکیل ساواک هم بیشتر عملیات‌های پلیسی این سازمان با هدف نابودی مراکز زیرزمینی حزب توده بود در حالی که برخورد رژیم با اعضای اصلی دیگر احزاب، در سطح تویب‌خ و یا چند ماه زندان بود. اعضای معمولی حزب توده شغل‌های خود را از دست دادند و یا اینکه به چندین سال زندان محکوم شدند در حالی که اکثر رهبران جبهه ملی به استثنای دکتر فاطمی که اعدام شد به پنج سال زندان محکوم شدند و پس از سه سال مورد عفو قرار گرفتند. چهل میلیشای توده‌ای در برابر جوخه اعدام قرار گرفتند چهارده تن دیگر در زیر شکنجه جان باختند و دویست نفر دیگر به حبس ابد محکوم شدند. شش نفر از این عده تا زمان انقلاب اسلامی در زندان بودند حتی پس از آنکه حزب توده دیگر تهدید مهمی به شمار نمی‌رفت، ساواک همچنان با اعضای آن رفتار بی‌رحمانه‌ای داشت مثلاً در سال ۱۳۵۲، یک دانشجوی پزشکی که در دانشگاه یک هسته حزبی تشکیل داده بود، ربوده شد و در زندان به قتل رسید. در سال ۱۳۵۳ یک ستوان پیشین

۸۷. «درباره مقاومت ملی» مردم ۲۲ دی ۱۳۳۲

نیروی هوایی و عضو علی البدل کمیته مرکزی پس از سپری کردن نه سال از حبس خود، بر اثر شکنجه جان سپرد رژیم می‌خواست به مردم بفهماند که همکاری با حزب توده چقدر گران تمام خواهد شد.

2- رژیم با همکاری متخصصان تبلیغاتی خارجی، جنگ روانی شدیدی بر ضد حزب توده برآه انداخته، این حزب را مهره تمام عیار و جاسوس برای روسها مطرح می‌کرد منجمله حمایت از خواستهای استالین در سالهای ۲۶-۱۳۲۳ برای کسب امتیاز نفتی در شمال، پشتیبانی نکردن از مبارزات ملی کردن نفت در سالهای ۲۹-۱۳۲۸ ایجاد جمهوری مستقل در آذربایجان در سال ۱۳۲۵ و طراحی ایجاد جمهوریهای مشابهی در آینده و تقسیم ایران به شماری دولت کوچک پیوسته به اتحاد شوروی.

رژیم همچنین این موضوع را مطرح می‌کرد که حزب توده را از ارامنه، یهودیها، و مهاجران قفقازی اداره می‌کنند و الحاد را گسترش می‌دهد، مذهب را افیون توده‌ها میدانند و به قرآن کریم و علمای محترم شیعه حمله می‌کند و در کل حزب توده دشمن قسم خورده نه تنها سلطنت و مالکیت خصوصی، بلکه ایران و اسلام معرفی می‌شد. ساواک با ناکافی دانستن این اقدامات، شایعات نادرست و نیمه درستی نیز پخش می‌کرد مثلاً غیر مستقیم القا می‌کرد که حزب توده در کودتای سال ۱۳۳۲ علیه مصدق با افسران سلطنت طلب همکاری کرد. اعضای پیشین آزاد شده از زندان نیز به همکاری با پلیس رضایت داده‌اند. و سران تبعیدی حزب در اروپا با توافق صنفی مأمورین حکومتی توانسته‌اند به آن سوی مرزها بروند همچنین ساواک شایع کرد که حزب توده اعضای مردد خود را می‌کشد.

3- دگرگونیهای اجتماعی حاصل از نوسازی سریع، حزب توده را تضعیف کرد روند صنعتی شدن موجب شد تا حدود چهار میلیون دهقان که از صحنه سیاسی دهه ۱۳۲۰ بر کنار بودند به نیروی کار شهری بیوندند. همچنین گسترش سریع نظام آموزشی، فرزندان خانواده‌های بازاری را، خانواده‌هایی که در گذشته کاملاً مخالف حزب توده بودند، به جرگه روشنفکران آورد در اوایل دهه ۱۳۴۰، کارگران جوان و روشنفکرانی که دیدگاه مثبتی به حزب توده داشتند فرزندان خانواده‌های چپ‌گرا بودند. بدین ترتیب رفته رفته هواداران حزب توده به خانواده‌هایی با پیشینه چپ‌گرایانه محدود شد این روند زندگی سیاسی دهه ۱۳۵۰ را آشکارا تحت تاثیر قرار داد.

4- رهبری حزب توده در نتیجه مرگ، پیری و ترک رهبران حزب، تضعیف شد رهبران با تجربه‌ای مانند روستا، کامبخش، و نوشین در خارج از کشور در گذشتند گروهی نیز از جمله آوانسیان، بقراطی، و امیر خیزی بیمار و ناتوان شدند. شمار دیگری هم به ویژه بزرگ علوی و کشاورز، از سیاست‌های حزبی کنار کشیدند. افزون بر اینها، خود حزب نیز به سه جناح اصلی منشعب شد. انشعاب اول در سال ۱۳۴۳ روی داد که گروه کوچکی از روشنفکران کرد حزب توده را ترک و حزب دموکرات کردستان را که پس از شکست سال

۱۳۲۵ هیچگونه فعالیتی نداشت، احیا کردند.<sup>۸۸</sup> این دمکراتهای کرد با برگزاری دومین کنگره حزب در اروپا، شعار «دموکراسی برای ایران، خود مختاری برای کردستان» را سر دادند و خواستار مبارزه مسلحانه برای برقراری جمهوری فدرالی همانند یوگسلاوی سابق شدند. دلایل آنها این بود که ایران هم مانند یوگسلاوی ملت‌های مختلفی دارد.<sup>۸۹</sup> همچنین این کنگره، حزب دمکرات کردستان پیشین را به دلیل عدم تقسیم زمین در بین دهقانان محکوم کرد. دمکراتهای کرد بلافاصله پس از کنگره تلاش کردند تا جنگ دهقانی در منطقه ارومیه به راه اندازند اما پس از سه سال درگیری متناوب این گونه مبارزه را کنار گذاشته، به جذب دانشجویان کرد دانشگاه‌های اروپایی که شمارشان روز به روز بیشتر می‌شد، پرداختند. در این سه سال درگیری، ۵۳ دموکرات کرد کشته شدند.

در سال ۱۳۴۴ هنگامی که در آستانه‌ی اختلافات چین و شوروی دو تن از اعضای برجسته‌ی کمیته مرکزی، قاسمی و فروتن، با ترک حزب توده، گروه جدید سازمان مارکسیست، لنینیستی توفان را تشکیل دادند، انشعاب دوم اتفاق افتاد. توفان در اصل عنوان یک روزنامه‌ی تند روی دهه‌ی ۱۳۰۰ بود که توسط شاعر انقلابی، فرخی منتشر می‌شد.<sup>۹۰</sup> قاسمی و فروتن هنگام تشکیل این سازمان جدید اعلام کردند که همکاران پیشین آنان به اصلاح طلبی روی آورده اند و می‌کوشند مارکسیسم را به یک «ایدئولوژی غیر انقلابی فرصت طلبانه تبدیل کنند».<sup>۹۱</sup>

آنها همچنین رهبران حزب توده را برای پذیرش کورکورانه دیدگاه شوروی درباره‌ی همزیستی مسالمت آمیز سرمایه داری و سوسیالیسم، محکوم کردن استالین به دلیل مسئله کیش شخصیت بدون ارزیابی همه‌ی مدارک و شواهد فراگرفتن آموزش‌های مائو درباره چگونگی سازماندهی دهقانان برای مبارزه مسلحانه توده‌ای، به باد انتقاد گرفتند.<sup>۹۲</sup> آنها همچنین استدلال می‌کردند که اتحاد شوروی نه تنها با فروش سلاح به ایران به انقلاب خیانت می‌کند بلکه با بستن قراردادهایی در خصوص مبادله پایاپای نفت، گاز و فولاد ایران را استثمار می‌کند.<sup>۹۳</sup>

انشعاب سوم زمانی روی داد که اعضای بخش جوانان حزب توده در سال ۱۳۴۵ آن را ترک و ضمن تکرار انتقادات گروه توفان «سازمان انقلابی حزب در خارج» را تشکیل

---

<sup>۸۸</sup> . در سال ۱۳۴۶ رهبری حزب دمکرات کردستان به عبدالرحمان قاسلو واگذار شد وی که بیشتر نظامی بود

در سال ۱۳۳۵ به جرم وابستگی به حزب توده دستگیر و پس از سپری کردن ده سال در زندان، به اروپا مهاجرت کرده بود.

<sup>۸۹</sup> . دومین کنگره‌ی حزب دمکرات کردستان، طوفان شماره‌ی ۲۴ (شهریور ۱۳۴۴)

<sup>۹۰</sup> . عنوان روزنامه‌ی فرخی «طوفان بود» ولی نام سازمان مورد بررسی و عنوان آن «توفان»،

<sup>۹۱</sup> . قاسمی و فروتن «اعلامیه به اعضای حزب توده» (بی نا، فروردین ۱۳۴۴)

<sup>۹۲</sup> . قاسمی «واقعا چه اتفاقی افتاد» توفان شماره ۲۳ (اسفند ۱۳۴۴) صص ۱-۳

<sup>۹۳</sup> . «اسناد جدیدی در مورد توطئه» طوفان شماره ۳۹ (شهریور ۱۳۴۹) صص ۱-۲

دادند.<sup>۹۴</sup> اگر چه هم گروه توفان و هم سازمان انقلابی خود را مائوئیست می‌دانستند، از لحاظ ترکیب سنی و اختلافات عقیدتی، از یکدیگر متمایز بودند. از دیدگاه توفان، که توسط رهبران کهنه کار حزب توده تشکیل شده بود، حزب توده همچون یک جنبش راستین انقلابی شکل گرفت اما پس از سال ۱۳۴۲ تجدید نظرطلبان شوروی، آنرا به بیراهه کشاندند بنابراین وظیفه اصلی توفان «احیای» همان جنبش انقلابی بود ولی موضع سازمان انقلابی که اعضای جواتر تاسیس کرده بودند این بود که حزب توده از همان آغاز، یک حزب گمراه اصطلاح طلب بود و بنابر این وظیفه اصلی نه احیای آن بلکه تاسیس دوباره حزب کمونیست دهه‌ی ۱۳۱۰ بود.<sup>۹۵</sup> افزون بر این پایه‌گذاران سازمان توفان که در جریانات سیاسی شهری دهه‌ی ۱۳۲۰ حضور داشتند معتقد بودند که انقلاب از شهرها آغاز می‌شود و به روستاها سرایت خواهد کرد. آنها اندیشه آغاز انقلاب از روستاها را «انحراف کاستروئیستی» قلمداد می‌کردند.<sup>۹۶</sup>

اما از دیدگاه اعضای سازمان انقلابی که به شدت به نظریات مائوپای بند بودند، انقلاب از روستاها آغاز می‌شود، گسترش می‌یابد و سرانجام شهرها را هم در بر می‌گیرد.<sup>۹۷</sup> حزب توده با وجود این گونه آسیب‌ها و عقب نشینیها به حیات خود ادامه داد دفاتر حزب در خارج، از دیگر احزاب کمونیست، به ویژه اتحاد شوروی، آلمان شرقی، ایتالیا و فرانسه کمک‌هایی دریافت کردند تا هزینه‌ی حدود پنجاه کارگر تمام وقت حزبی را در اروپا تامین کنند. وظایف این کارکنان عبارت بود از اداره ایستگاه رادیویی «پیک ایران» انتشار منظم دو مجله (مردم و مجله‌ی دنیا که به مسائل تئوریک می‌پرداخت) و همکاری در تشکیل سازمان گسترده ای ضد شاه به نام کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در سال ۱۳۴۰، همچنین حزب توده گروه نسبتاً هماهنگی از رهبران اوایل دهه ۱۳۲۰ را حفظ کرد رهبرانی مانند ایرج اسکندری، کیانوری، رادمش، جودت، طبری و مریم فیروز. در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ گروه جواتری از فعالان حزبی که بیشتر آنان در سال ۱۳۳۲ از دانشگاه تهران اخراج و تحصیلات عالی خود را در اروپای شرقی تکمیل کرده بودند به این رهبران قدیمی پیوستند. حزب توده همچنین برای حل اختلافات دیرینه خود با فرقه دموکرات آذربایجان، اقدام کرد این دو سازمان پس از رشته گردهماییهای مشترک به هم پیوستند تا سازمان جدیدی به نام حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران تشکیل دهند.<sup>۹۸</sup> همچنین حزب توده ترتیبی داد تا بیشتر مسائل مبهم در برنامه‌های پیشین روشن شود حزب در کنفرانس‌های برگزار شده در اروپای شرقی در سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۴۳ برای نخستین بار خود را سازمانی مارکسیست،

۹۴. یک برنامه انقلابی و یا اصلاح طلبانه» توده ۱۲ (فروردین ۱۳۴۶) صص ۱-۳

۹۵. «جنبش کمونیستی در ایران» توده شماره ۲۱ (مرداد ۱۳۵۰) صص ۱-۲

۹۶. «تجدید نظرطلبها و سازمان انقلابی» توفان، شماره ۴۰ (آذر ۱۳۴۹) صص ۳-۴، سازمان مارکسیست

لنینیستی توفان، نمونه مخفی (بی نا، ۱۳۵۰) صص ۱-۷۸

۹۷. ح. فروردین «پنجمین سالگرد اتحادیه» ماهنامه مردم ۱۶ (خرداد، تیر ۱۳۴۴) صص ۱-۵

۹۸. حزب توده «موقعیت کشور و وظایف ما» ماهنامه مردم (۵ بهمن ۱۳۴۲) صص ۱-۴

لنینیست معرفی کرد حضور رسمی در گرد هماییهای دیگر احزاب کمونیست را پذیرفت، آشکارا از سیاست‌های بین‌المللی اتحاد شوروی پشتیبانی کرد و از فروش اسلحه توسط شوروی به ایران دفاع نمود. حزب همچنین برای نخستین بار خواستار برقراری «جمهوری دموکراتیک» شد از این اصل که زمین از آن کسی است که روی آن کار کند، پشتیبانی کرد و بر این نکته نیز پافشاری نمود که اصلاحات ارضی شاه به نفع دهقانان نیست و ضمن رد خشونت، استدلال کرد که از راه‌های مسالمت‌آمیز هم می‌توان رژیم را سرنگون کرد مثلاً از راه تشکیل هسته‌های زیرزمینی، نفوذ در اتحادیه‌های دولتی، گسترش و رواج مطبوعات ضد شاه تحریک به اعتصاب در دانشگاهها، ادارات و کارخانه‌ها سازماندهی تظاهرات خیابانی و در صورت امکان حتی شرکت در انتخابات مجلس، افزون بر اینها، حزب توده به دلیل پیروی از سیاست «فرقه‌ای چپ» در سالهای ۳۲- ۱۳۳۰ وسستی و دودلی در پشتیبانی از مصدق خود را سرزنش می‌کرد. خواستار تشکیل جبهه متحده‌ی میهن پرستانه بر ضد شاه و ایالات متحده آمریکا شد. جبهه‌ی ملی را چونان یک «جنبش دموکراتیک ملی» ستایش کرد روحانیون مترقی به ویژه آیت الله خمینی را برای مخالفت با «کاپیتولاسیون» واگذار شده به مشاوران نظامی آمریکا ستود و ضمن اعتراف به اینکه «هدف نهایی، برقراری جامعه‌ی سوسیالیستی در ایران است» از ایجاد «جمهوری دموکراتیک ملی» به عنوان هدفی موقت و کوتاه مدت یاد کرد.<sup>۹۹</sup> از طرف دیگر در اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ حزب توده به موفقیت‌هایی دست یافت.

از یک سو مبارزان جوانی که در اوج اختلافات چین و شوروی حزب را ترک کرده بودند رفته رفته پشیمان می‌شدند زیرا دو حزب مائونیست، سازمان انقلابی و گروه توفان، در به راه انداختن «مبارزه‌ی مسلحانه» ای که همواره نوید میدادند شکست خوردند، پس از مرگ مائو، چین جاذبه‌ی خود را به عنوان سنگر انقلاب جهانی از دست داد و مهمتر اینکه چین در دهه ۱۳۵۰ آشکارا از شاه به عنوان سدی در برابر «سوسیال امپریالیسم» شوروی پشتیبانی کرد هزینه‌های سرسام آور تسلیحاتی تصویب کرد و حتی پیوند نظامی ایران با غرب را ستود در سال ۱۳۵۶ از این دو سازمان چیزی جز روزنامه‌های توفان و ستاره‌ی سرخ و گروهی هوادار محدود در خارج، باقی نبود حزب توده افزون بر مردم و دنیا دو نشریه‌ی نوید در تهران و شعله‌ی جنوب را در خوزستان منتشر کرد و هسته‌های زیر زمینی محدود و کوچکی در دانشگاه تهران، مناطق نفتی داشت.

## جبهه ملی ایران

در ابتدا باید متذکر شد که جبهه ملی ایران حزب نبوده بلکه کانون تمرکز و همبستگی احزاب و گروه‌های سیاسی می‌باشد.

جبهه ملی روز ۲۳ مهرماه ۱۳۲۸ در پی اجتماعی که جلو دربار در اعتراض به نبود آزادی انتخابات پدید آمد و به پیشنهاد مصدق و موافقت حاضران در گرد هم آیی شکل گرفت. بدین ترتیب که بیست تن از میان حاضران برگزیده شدند تا به در بار رفته پیرامون خواست مردم جهت آزادی انتخابات با شاه به گفت‌وگو پردازند. این بیست تن نامه‌ای در چهار ماده تهیه و تأسیس جبهه ملی را اعلام کردند. در ماده دوم این نامه از گروه‌ها و سازمان‌های ملی خواسته شده بود تا هر کدام نماینده‌ای به هیأت مؤسس معرفی کننده تا از اجتماع آنان شورای مرکزی جبهه ملی تشکیل گردد.

هدف‌های اصلی جبهه ملی هنگام بنیان‌گذاری آن عبارت بودند از:

### ۱- استقلال

#### ۲- برپایی حکومت ملی از طریق انجام انتخابات آزاد

در پی تشکیل جبهه ملی و گزینش چند تن از نامزدهای آن در انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورا تلاش در جهت ملی کردن صنعت نفت آغاز شد سرانجام با رهبری مصدق و پشتیبانی مردم در ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ صنعت نفت در سراسر کشور ملی و در اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق به عنوان نخست وزیر مسئول اجرای قانون آن شد.

دوران نخست وزیری دکتر مصدق افزون بر ملی شدن صنعت نفت دست آوردهای ارزشمند دیگری نیز به همراه داشت منجمله:

- ۱- ملی کردن شیلات شمال که تا پیش از آن تاریخ توسط مقام‌های شوروی اداره می‌شد.
- ۲- پیروزی در سازمان ملل متحد و دیوان داوری لاهه که رأی به حقانیت ملت ایران داد و قاضی انگلیسی دادگاه نیز بر این حقانیت صحه گذارد.

در تیرماه ۱۳۳۱ مصدق خواستار اختیار تام و بر عهده گرفتن وزارت دفاع ملی شد و چون شاه با پیشنهاد او موافقت نکرد استعفا داد و احمد قوام مأمور تشکیل هیأت دولت شد در اعتراض به استعفای مصدق و تشکیل دولت قوام به درخواست نیروهای ملی و یاران مصدق در روز سی ام تیرماه ۱۳۳۱ در تهران و شهرستانها مردم به خیابانها ریختند که شماری از آنان کشته و زخمی شدند غروب همان روز قوام السلطنه استعفا کرد و شاه با پذیرش خواست‌های مصدق بار دیگر او را مأمور تشکیل دولت کرد. در همان روز هم خبر پیروزی ایران در دیوان بین المللی لاهه اعلام شد.

۳- کامیابی در پی ریزی اقتصاد بدون نفت که از شاهکارهای دوران زمامداری مصدق بود.

۴- کاهش میزان تورم نسبت به سال‌های گذشته

۵- تأمین آزادی فعالیت حزب‌ها و سازماندهی سیاسی و اتحادیه‌های کارگری و همچنین آزادی مطبوعات

در نیمه نخست سال ۱۳۳۲ نمایندگان اقلیت با از اکثریت انداختن جلسات مجلس مانع از تصویب لایحه‌های دولت می‌شدند برای رفع این مشکل مصدق تصمیم به انجام یک همه‌پرسی گرفت تا پیرامون انحلال و یا ادامه کار مجلس از مردم نظر خواهی کند. در همه‌پرسی مرداد ۱۳۳۲ مردم با اکثریتی بالا به انحلال مجلس رأی دادند پس از انحلال مجلس دولت‌های انگلیس و آمریکا دست بکار انجام کودتایی جهت سرنگونی مصدق شدند این کودتا در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ صورت گرفت که با شکست روبرو شد فردای آن روز شاه ایران را ترک کرد. کودتای دیگری به کمک آمریکا در ۲۸ مرداد انجام شد که به سقوط دولت مصدق منجر گردید.

در پی سقوط دولت قانونی دکتر مصدق نهضت مقاومتی به رهبری آیت‌الله رضا زنجانی بوجود آمد و با چاپ روزنامه راه و مکتب مصدق، با دولت کودتا به مبارزه پرداخت روز شانزدهم آذرماه ۱۳۳۲ هنگام بازدید ریچارد نیکسون معاون وقت رئیس‌جمهوری آمریکا از ایران، تظاهرات گسترده‌ای توسط دانشجویان دانشگاه تهران بر پا شد در این تظاهرات در اثر تیراندازی نیروهای انتظامی سه تن از دانشجویان دانشکده فنی بنام بزرگ نیا، قندچی، رضوی، شهید شدند در واقع ۱۶ آذر به معیار خوبی برای ارزیابی میزان تنفر از رژیم و قدرت و نفوذ مخالفان در بین روشنفکران تبدیل شد بیشتر رهبران جبهه ملی که در شهریور ۱۳۳۲ دستگیر شده بودند در سال ۱۳۳۳ آزاد شدند هر چند بیشتر آنان از ایران رفتند یا از سیاست کنار کشیدند، برخی هم روابط پنهانی خود را با مصدق، که تا هنگام مرگش در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ در خانه‌اش زیر نظر بود، حفظ کردند و همچنانکه اشاره شد در اواخر سال ۱۳۳۳ با عنوان جدید نهضت مقاومت ملی، دوباره به حوزه فعالیت سیاسی باز گشتند. اعضای برجسته و سرشناس سازمان عبارت بودند از سنجابی، سخنگوی اصلی حزب ایران و رئیس پیشین دانشکده حقوق که در آخرین کابینه مصدق وزیر فرهنگ بود، آیت‌الله زنجانی، حبیبی، زیرک زاده، زنگنه و اصغر پارسا - چهار رهبر قدیمی دیگر حزب ایران که در دولت مصدق پستهای مهمی داشتند. شاپور بختیار، عضو جوان حزب ایران و فارغ‌التحصیل علوم سیاسی از پاریس که پدرش (یک خان بختیاری) به دستور رضا شاه کشته شده بود، فروهر، حقوقدان و مؤسس حزب ملت ایران و طرفدار مصدق که پس از کودتای ۲۸ مرداد شش ماه زندانی شده بود، خلیل ملکی روشنفکر مارکسیستی که پس از کودتا نام سازمان خود (نیروی سوم) را به جامعه سوسیالیستهای ایران تغییر داد. از دیگر اشخاص نهضت مقاومت ملی می‌توان مهدی بازرگان و آیت‌الله محمود طالقانی را نام برد. بازرگان که می‌بایست نقش حساسی در سالهای ۵۸ - ۱۳۵۷ ایفا کند از سال ۱۳۲۰ فعالیت سیاسی داشت وی که فرزند یک بازاری ثروتمند و مؤمن آذربایجانی بود، در سال ۱۲۸۵ شمسی در تهران بدینا آمد در محیطی کاملاً مذهبی بزرگ شد و در سال ۱۳۰۷ برای تحصیل در رشته مهندسی راه و ساختمان به پاریس رفت وی در پاریس با به جا آوردن مشتاقانه مراسم عبادی، هموطنان غیر مذهبی خود را ناراحت می‌کرد، بازرگان پس از بازگشت به



کشور در سال ۱۳۱۵ به تدریس در دانشکده فنی پرداخت و پس از کناره‌گیری رضا شاه در تشکیل کانون مهندسين ايران و حزب ايران و همچنين يك انجمن اسلامي دانشجویی در دانشگاه تهران همکاری کرد. به گفته خود بازرگان، هدف این انجمن دانشجویی جلوگیری از گسترش سریع حزب توده بود که نزدیک بود همه دانشگاه را فرا گیرد.<sup>۱۰۰</sup> در واقع، عقاید عمیق ضد کمونیستی او موجب شد تا در سال ۱۳۲۵ در اعتراض به ائتلاف حزب ایران با حزب توده، حزب ایران را ترک کند. وی از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰، از نزدیک با مصدق همکاری کرد در دانشگاه تدریس نمود و سرانجام به ریاست دانشکده فنی رسید. بازرگان پس از انتخاب مصدق به نخست وزیری، برای حل و فصل مسائل کارگری و به عنوان نخستین مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران روانه آبادان شد و پس از کودتا اجازه یافت تا مدیر عامل سازمان آب تهران باقی بماند، به تدریس در دانشگاه تهران ادامه دهد و هدایت انجمن اسلامی دانشجویان را دنبال کند. بازرگان گرچه شخصی بسیار مذهبی بود، با روحانیونی مانند آیت‌الله کاشانی که مصدق را رها کرده بودند، میانه خوبی نداشت و نمی‌خواست نمونه‌هایی همچون تصویب ضمنی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط مقامات مذهبی تکرار شود.

طالقانی، که بعدها به مقام آیت‌اللهی رسید با دیگر رهبران مذهبی فرق داشت وی، در سال ۱۲۸۹ شمسی، در طالقان به دنیا آمد و آموزش‌های نخستین او را پدرش که یک روحانی محلی بود و در نهضت مشروطه حضور داشت، بر عهده داشت پدرش از آنجایی که نمی‌خواست با کمکها و بخششهای مردم زندگی خود را تأمین کند، ساعت سازی می‌کرد. طالقانی جوان، در اوایل دهه ۱۳۱۰ برای تحصیل به مدرسه فیضیه رفت و پس از تکمیل تحصیلات خود به تهران بازگشت و تا سال ۱۳۲۰ که در نتیجه نوشتن مقالاتی علیه شاه به شش ماه زندان محکوم شد، در مدرسه‌ای به تدریس قرآن پرداخت. البته این محکومیت شش‌ماهه، تازه آغاز بازداشتها و زندانی شدنهای بعدی وی بود. طالقانی، پس از برکناری رضاشاه در تهران ماند و سخنران اصلی مسجد هدایت، که در آن هنگام مرکز گردهمایی گروه کوچکی از روحانیون تندرو و نیز گروههای مذهبی بود، شد وی در دوره میان سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۳۲، کاملاً از مصدق پشتیبانی کرد اما در صحنه سیاسی چندان مطرح نبود چرا که هم نسبتاً جوان بود و هم اینکه آیت‌الله کاشانی در این زمینه ارشدیت داشت. اما هنگامی که کاشانی از پشتیبانی مصدق دست کشید طالقانی در تهران - به روحانی سرشناس پشتیبان جبهه ملی تبدیل شد. طالقانی، پس از کودتای ۱۳۳۲، به ترک صحنه سیاسی وادار شد و در این زمان دو اثر مهم نوشت اثر نخست تفسیری بر کتاب «تنبیه الامه» آیت‌الله نائینی بود. هدف اصلی کتاب، اثبات این فرضیه بود که تشیع اساساً با استبداد مغایر و با دموکراسی موافق است. او در اثر دیگر خود اسلام و مالکیت، معتقد است که سوسیالیسم و مذهب با هم سازگارند، زیرا خداوند جهان را برای بشریت آفریده است و به

۱۰۰. بازرگان، مدافعات در دادگاه (بی نا، ۱۳۴۳) صص ۲۷ - ۲۸

هیچ روی نمی‌خواهد انسان را به طبقات استثمار کننده و استثمار شونده تقسیم کند. طالقانی هم مثل بازرگان در زندگی خود دو رسالت مرتبط داشت: نشان دادن اینکه اسلام پاسخهایی برای پرسشهایی جدید دارد و بنابراین منطبق با جهان معاصر است، و پر کردن شکاف عمیقی که مؤمنان راستین را از اصلاح طلبان غیر مذهبی، بازاریهای سنتی را از متخصصان تحصیل کرده، روحانیون محافظه کار ضد رژیم را از روشنفکران تندرو پیشرو و شخصیت‌های مذهبی قم را از روشنفکران میهن پرست جبهه ملی، جدا می‌کرد. به عبارت دیگر حل و فصل آن دسته از اختلافات ریشه‌ای بود که در شکست نهضت مشروطه و مبارزات ملی ۳۲ - ۱۳۲۸ تأثیر به‌سزایی داشت.

نهضت مقاومت ملی، هر چند با اهداف بزرگی آغاز به کار کرد ولی طی چهار سال بعدی کاملاً دچار ضعف و نابسامانی شد. رژیم در سال ۱۳۳۴ به این بهانه که سازمان نامبرده «سلطنت مشروطه» را تضعیف می‌کند، تقریباً همه سران آن را بازداشت کرد. همچنین، شکافهایی در رهبری نهضت به وجود آمد برخیها از جمله بازرگان و طالقانی - معتقد بودند که باید از شخص شاه انتقاد کرد و رژیم را غیر قانونی و مردود دانست، در حالی که برخی دیگر ترجیح می‌دادند تا مسائل خاص و وزرای معین را آماج حمله‌های خود قرار دهند. حزب ایران بر این باور بود که اگر آمریکا ساواک را مهار می‌کرد طرفداران مصدق می‌توانستند با کسب کرسیهای کافی در مجلس به یک جناح مخالف واقعی تبدیل شوند. خلیل ملکی، حتی از این هم پیش تر رفته، استدلال کرد که اگر مخالفان آشکارا از جناح لیبرال طبقه بالا علیه زمین داران مرتجع پشتیبانی کنند، می‌توانند در نابودی فئودالیسم مؤثر باشند. این گونه موضع‌گیریها مردم را متقاعد کرد که تندروهای غیر مذهبی، اصلاح طلبانی مردم، ولی تند روهای مذهبی انقلابیون سازش ناپذیری هستند افزون بر این تندروهای مذهبی، از جمله بازرگان به ائتلافی مؤثر با علما امیدوار بودند در حالیکه تندروهای غیر مذهبی می‌ترسیدند که چنین ائتلافی شاید به شهرت آنان به عنوان اصلاح طلبانی مترقی خدشه وارد کند. در اواخر سال ۱۳۳۸ که آیت الله بروجردی در نامه‌ای سرگشاده به آیت الله بهبهانی کوشید تا با اعلام حمایت اسلام از حق مالکیت خصوصی هر گونه گفتگو از اصلاحات ارضی را خنثی و منتفی سازد، نگرانی‌های این گروه بیشتر شد. بدین ترتیب درگیریهای داخلی و نیز سرکوب پلیس دست به دست هم دادند تا نهضت مقاومت ملی را متلاشی سازند.

### جبهه ملی دوم

در بهار سال ۱۳۳۹ به مناسبت انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی و فرمان شاه در مورد آزادی انتخابات و امکان شرکت کلیه دستجات و جمعیت‌ها در این انتخابات به دعوت تنی چند از یاران مصدق، جبهه ملی بار دیگر آغاز به فعالیت کرد در این دوره از مبارزات که به جبهه ملی دوم معروف شد، احزاب ملی شرکت داشتند رهبری جبهه ملی دوم با الهیار صالح بود. در این مقطع با کاهش اندک نظارتها و سخت‌گیریها یعنی در سالهای ۴۲ - ۱۳۳۹، مخالفان دوباره جان گرفتند. سنجابی، فروهر و خلیل ملکی با بهره‌گیری از این موقعیت جدید به ترتیب حزب ایران، حزب ملت ایران و جامعه

سوسیالیستها را دوباره سازمان دادند و سپس جبهه ملی را با عنوان جبهه ملی دوم احیا کردند. همچنین طالقانی، بازرگان و چند تن از اصلاح طلبان همفکر نهضت آزادی ایران را تشکیل دادند و به جبهه ملی جدید پیوستند. نهضت آزادی، در پیوستن به این جبهه اعلام کرد که هدف اصلی نهضت تقویت جبهه ملی و «پاسخ به نیازهای دینی و اجتماعی و ملی مردم است»<sup>101</sup> این نهضت، همچنین اعلام کرد که «ما مسلمان، ایرانی، مشروطه خواه و مصدقی هستیم، مسلمانیم زیرا نمی‌خواهیم اصول عقایدمان را از سیاست خود جدا کنیم، ایرانی هستیم زیرا به میراث ملی خود احترام می‌گذاریم، مشروطه خواه هستیم زیرا آزادی اندیشه، بیان و اجتماعات را خواستاریم، مصدقی هستیم زیرا استقلال ملی می‌خواهیم»<sup>102</sup>

جبهه ملی دوم به مدت سه سال دوباره فعال بود روزنامه باختر امروز را بار دیگر منتشر کرد، به سازماندهی اعتصابات در دانشگاهها و دبیرستانهای مهم پرداخت، یک کنفرانس سراسری برگزار و کمیته مرکزی پر شماری انتخاب کرد گروهی از اعضای برجسته اصناف، بازار و دانشگاهها را جذب نمود و راهپیمایی برگزار کرد که در یکی از آنها ۱۰۰/۰۰۰ نفر شرکت داشتند از دیگر فعالیت‌های قابل ذکر جبهه ملی در این دوره عبارتند از:

- تحصص دانشجویان در یکی از شب‌های زمستان سال ۱۳۳۹ در دانشکده ادبیات تهران
- برپایی تظاهرات بزرگ در سطح تهران در مراسم خاک سپاری دکتر خانعلی، معلمی که در تظاهرات اردیبهشت سال ۴۰ کشته شده بود.
- گرد هم آیی بزرگ میدان جلالیه در زمان نخست وزیری دکتر علی امینی
- انتخاب شدن الهیار صالح رهبر جبهه ملی دوم به نمایندگی مجلس از شهرستان کاشان
- حادثه اول بهمن ۱۳۴۰ و حمله پتر بازان و نیروهای انتظامی بداخل دانشگاه که منجر به زخمی شدن شمار زیادی از دانشجویان شد.
- مخالفت با همه پرسی ششم بهمن ۱۳۴۱ با شعار «اصلاحات آری» دیکتاتوری نه.
- انجام اعتصاب غذا در زندان قزل قلعه در فروردین ۱۳۴۲ همزمان با بازدید شاه از آمریکا و دیدار با جان اف کندی رئیس جمهوری وقت آمریکا.
- با همه اینها طولی نکشید که جبهه ملی بار دیگر به همان دلایل پیشین، فرو پاشید. شاه پس از قیام خونین خرداد ۴۲، روشی سخت در پیش گرفت و بیشتر رهبران مخالف را دستگیر و احزاب و گروههای وابسته به جبهه ملی را غیر قانونی اعلام کرد. این بار جناح بندیهای داخلی جبهه نیز بسیار شدیدتر از پیش بود زیرا این جناح بندیها نه تنها مسائل ایدئولوژیک بلکه مشکلات تاکتیکی و سازمانی را هم در بر می‌گرفت. برخیزا به ویژه در نهضت آزادی و جامعه سوسیالیستها، می‌خواستند جنگ ایدئولوژیکی علیه رژیم به راه اندازند و مسائل تئوریک جبهه ملی را مورد بحث قرار دهند گروهی دیگر به ویژه در حزب ایران، ترجیح می‌دادند مشاجرات ایدئولوژیکی را کنار بگذارند و با تاکید بر مسائل غیر نظری، همچون

<sup>101</sup> «نهضت آزادی و جبهه ملی»، نهضت آزادی ایران، ۲۱ خرداد ۱۳۴۲

<sup>102</sup> «اهداف نهضت آزادی» مجاهد (۵ فروردین ۱۳۵۶)، ۱ - ۴ «پانزدهمین سالگرد نهضت آزادی»، جاهد، (۴ فروردین ۱۳۵۵)، ۱ - ۵. میرزایی «شکل‌گیری نهضت آزادی»، اطلاعات، اردیبهشت ۱۳۵۸

اعتراض به ادامه بازداشت خانگی مصدق، نبود آزادی مطبوعات و طرح فروش کارخانه‌های دولتی به بازرگانان ثروتمند، به رژیم حمله کنند.<sup>۱۰۳</sup> از یک سو نهضت آزادی به ائتلاف کامل با علمای ضد رژیم حتی روحانیونی که آشکارا مخالف اصلاحات ارضی و حق رأی زنان بودند تمایل داشت و شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» سر می‌دادند.<sup>۱۰۴</sup> سرانجام رهبران حزب ایران که می‌خواستند عناصر تندرو را در درون نهضت مهار کنند، کوشیدند تا جبهه ملی را از ائتلاف سست سازمانهای مستقل به حزبی کاملاً منسجم دارای یک مرکز، یک ارگان رسمی و یک استراتژی سیاسی تبدیل کنند. لذا شگفتی‌آور نبود که نهضت آزادی، حزب ملی و جامعه سوسیالیستها در برابر چنین تلاشهایی بایستند و پا فشاری کنند دال بر اینکه جبهه ملی باید همچنان به شکل ائتلاف گسترده‌ای از سازمان‌های مستقل باقی بماند.<sup>۱۰۵</sup>

بدنبال این اختلافات، به ویژه برسر مسائل سازمانی، جبهه ملی در سال ۱۳۴۴ به دو جناح تقسیم شد جناح نخست که بیشتر از اعضای حزب ایران تشکیل می‌شد عنوان جبهه ملی دوم را حفظ کرد، فعالیت‌های خود را در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم اروپا تشدید کرد و به انتشار روزنامه باختر امروز و درخواست برقراری دولت دمکراتیک غیر مذهبی در ایران ادامه داد. جناح دوم که از نهضت آزادی، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیستها تشکیل می‌شد خود را جبهه ملی سوم نامید.

در کل بزرگترین بخش از هواداران جبهه ملی دوم را دانشجویان تشکیل می‌دادند. هدف‌های جبهه ملی دوم عبارت بودند از ۱- آزادی ۲- استقلال ۳- عدالت اجتماعی

### جبهه ملی سوم

جبهه ملی سوم که در پی متوقف شدن و دو جناح شدن جبهه ملی دوم قرار بود با رهبری دکتر شاپور بختیار و هم یاری داریوش فروهر و دکتر عبدالرحمن برومند و حمایت دانشجویان در درون ایران تشکیل شود، عملی نگردید، ولی جبهه ملی سوم در میان دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه و آمریکای شمالی فعال بود، دو روزنامه ایران آزاد و خبرنگار را منتشر می‌کرد و می‌کوشید با رهبران مذهبی در تبعید، به ویژه آیت الله خمینی در عراق رابطه مؤثری برقرار کند. خبرنگار در مقاله‌ای با عنوان «درس‌هایی از ۱۳۴۲» می‌نویسد که در محرم ۴۲ نه احزاب سیاسی بلکه رهبران مذهبی بودند که به توده‌ها روحیه و جسارت دادند و بنابراین باید از قیام ۴۲ درس بگیریم که علما می‌توانند در مبارزه ضد امپریالیستی نقش سرنوشت سازی بازی کنند، همچنانکه در جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت بازی کردند.<sup>۵۷</sup>

### جبهه ملی چهارم

103. جبهه ملی قطعنامه (تهران ۱۳۴۲) صص ۱-۲

104. جبهه ملی قطعنامه (تهران ۱۳۴۲) صص ۱-۲

105. م. انوشه، «حزب توده و جبهه ملی» ماهنامه مردم، (۶ شهریور ۱۳۴۴)، صص ۱-۵

یک سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی یعنی سال ۱۳۵۶ با نامه‌ای که دکتر کریم سنجابی، دکتر شاپور بختیار و داریوش فروهر به شاه نوشتند، شکل گرفت رهبری این دوره از فعالیت‌های جبهه ملی را دکتر کریم سنجابی بر عهده داشت.

عدم بنیاد جبهه ملی بر اصول سازمانی درست، از طرفی ضرباتی که در طول حیات خود از رژیم سلطنتی دریافت نموده بود و نیز گسترش رهبری انقلاب توسط آیت الله خمینی که از پشتوانه مردمی و سازمانی و تشکیلاتی قوی برخوردار بود باعث شد تا رهبری جبهه ملی و نیز جبهه ملی نتواند نقش تاریخی خود را در سازمان دهی و تشکل مردم در رویدادهای منجر به انقلاب اسلامی سال ۵۷ ایفا نماید.

## نهضت آزادی ایران

با باز شدن جو سیاسی در اوائل دهه ۱۳۴۰ گروهی از ملیون از جمله بازرگان مبادرت به تشکیل جبهه ملی دوم کردند اما اختلاف میانشان زیاد بود. نتوانستند کار قابل توجهی پیش ببرند. رهبری جبهه ملی دوم به دست جناح محافظه کارتر بود و اعضای سازمانی را تندروترها از جمله فعالین نهضت مقاومت ملی تشکیل میدادند ۵۸ از میان همین گروه بود که بازرگان و همقطارهایش با استفاده از تجربه فعالیت در نهضت مقاومت ملی تصمیم گرفتند گروه سیاسی دیگری به راه اندازند. اینجا هم بازرگان ابتکار عمل را بدست گرفت با کمک تنی چند از همکاران نزدیک نهضت آزادی ایران را بنیان گذاشت.<sup>۱۰۶</sup>

از طرفی باید مد نظر داشت سالهای ۴۰-۱۳۳۲ دوره تجربه‌ای بود شاه از فشار سیاسی کاست. به دستجات مختلف اجازه فعالیت داد برای مدتی دولت مستقل تری روی کار آورد سپس برنامه رفوم، از جمله اصلاحات ارضی و اعطای حق رأی به زنان را به مرحله اجرا گذاشت در چند مانور سیاسی توانست جناح‌های مخالف تندرو و محافظه‌کار را منزوی کند و زمینه حکومت آمرانه خود را پی ببرد.

در چنین شرایطی بود که نهضت آزادی ایران (حاصل همکاری و همفکری بازرگان و همکار دیرینه‌اش، یدالله سحابی) در اردیبهشت ۱۳۴۰ یعنی در اوج برنامه آزادسازی (لیبرالیزاسیون) حکومت تأسیس شد به نظر می‌رسد تأسیس این جنبش چند علت داشته اما ظاهراً دو علت برجسته‌تر است: اولاً آرزوی ایجاد یک سازمان سیاسی که در آن هویت اسلامی به خواسته‌های ملی و دموکراتیک و حکومت قانون نهضت ملی - اضافه شده باشد و ثانیاً اتخاذ موضع تند روانه‌تر در جبهه ملی و اپوزیسیون به حکومت شاه<sup>۱۰۷</sup>... علاوه بر این تضعیف جریان غیر مذهبی آزاد اندیش (لیبرال) در دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ و موضوع رهبری در سلسله مراتب مذهبی بعد از درگذشت آیت الله بروجردی در این کار مؤثر بودند.

بازرگان از اولین روزهای تأسیس نهضت و تا اوائل دهه ۱۳۷۰ یعنی زمانی که به عنوان عنصری از کمیته ۳ نفری رهبری، دبیر کلی و مسئولیت امور ایدئولوژیک نهضت را به عهده گرفت در رهبری نهضت آزادی ایران فعال بود. وی در این مقام سیاست بحث انگیز نهضت آزادی را در مجادله با سلطنت طلبان، چپ‌ها، روحانیون و تجدد طلبان هماهنگ می‌کرد با وجود این علیرغم نفوذ اساسی بازرگان بر محتوا و جهت سیاست‌های نهضت آزادی درست نیست اگر تصور کنیم که نهضت یک گروه یک نفره است در واقع نهضت آزادی هویت مستقل خود را داشته و گروهی از نظریه پردازان و چهره‌های سیاسی برجسته

<sup>106</sup> Chehabi, Iranian politics and religious modernism pp. 156-169

<sup>107</sup> یادداشت شماره ۳ و همچنین صفحاتی از تاریخ معاصر ایران (نهضت آزادی ایران، تهران ۱۳۶)

از جمله دکتر علی شریعتی، ابراهیم یزدی و عزت الله سبحانی در میان صفوف آن جای داشته‌اند.

فعالیت‌های نهضت آزادی متناسب با زمینه کلی سیاسی ایران چند دوره متمایز دارد سازمان در دوره آزادسازی ۴۲-۱۳۴۰ فعال شد از زمان دستگیری اعضای آن در ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ (یعنی سالی که نهضت آزادی در چهارچوب برنامه جدید آزادسازی مجدداً ظهور کرد) مورد سرکوب بود نهضت آزادی و همکاران آن در اولین کابینه بعد از انقلاب اکثر وزارتخانه‌ها را در اختیار گرفتند و بعد از سقوط از قدرت (۱۴ آبان ۵۸) تبدیل به جناح مخالف وفادار در جمهوری اسلامی شدند. فعالیت‌های نهضت آزادی را باید در اوضاع و احوال و معیار کار حزبی در ایران نگرست و در این چهارچوب شاید آنها تا حدی موفق بوده‌اند اول اینکه توانسته‌اند بعد از سه دهه فعالیت‌های سیاسی (که طی آن گاهی یک انجمن بدون انسجام بودند و گاهی یک هویت منسجم‌تر داشتند) جان سالم به در برند. علاوه بر این آنها در تمام این دوران یک خط مشی حزبی نسبتاً منسجم ارائه کرده‌اند توانایی نهضت در بیان یک سمت‌گیری اسلامی آزادیخواهانه و تأکید بر هویت مذهبی ملی و تلاش برای محدود کردن قدرت دولت شاخص، موفقیت آن بوده است از جمله این موضع‌گیری‌ها درگیری نهضت آزادی با حکومت شاه در قبال اصلاحات ارضی ۱۳۴۲ بود نهضت آزادی انقلاب سفید را توطئه‌ای برای توسعه نفوذ سیاسی حکومت ارزیابی کرد علیه آن تبلیغ کرد و همین زمینه دستگیری فرزندان‌شان را فراهم کرد نظر نهضت آزادی در مورد اصلاحات ارضی این بود که اصولاً ساختار اجتماع ایران، فئودالی نیست یعنی طبقه زمیندار و ملاکین بزرگ، طبقه مسلط سیاسی نیستند و دولت صرفاً قصد دارد با اجرای اصلاحات ارضی قدرت سیاسی خود را افزایش دهد و نیز اصلاحات ارضی نتایج وخیمی برای اقتصاد ایران خواهد داشت. جالب توجه که نهضت آزادی اعلام کرد که در اصل با اصلاحات ارضی مخالف نیست و آماده است از اصلاحات ارضی بر مبنای «ضوابط اسلامی» که سید محمود طالقانی در نوشته‌های خود عنوان کرده و خواستار مالکیت عمومی زمین شده بود، حمایت کند.<sup>۱۰۸</sup>

همچنان که در قبل اشاره شد در تهران، رهبران گروه - افزون بر بازرگان و طالقانی و یدالله سبحانی - عبارت بودند از دکتر عباس شیبانی، عزت الله سبحانی، حسن نزیه و صادق طباطبائی.

عزت الله سبحانی، هنگام تحصیل رشته مهندسی در دانشگاه تهران به انجمن دانشجویان اسلامی پیوست وی در سال ۱۳۴۳ به چهار سال زندان محکوم شد و بیشتر سالهای دهه ۱۳۴۰ را در زندان سپری کرد.

حسن نزیه، مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران پس از انقلاب اسلامی، حقوقدان جوانی بود که از سالهای آغازین دهه ۱۳۳۰ با مصدق همکاری نزدیکی داشت وی در آذربایجان به دنیا آمد، در تهران بزرگ شد و در سوئیس به تحصیل پرداخت.

108 . صفحاتی از تاریخ معاصر ایران - جلد اول صفحه ۲۰۲ - ۲۲۱

شیبانی، پزشکی بود که از طریق انجمن اسلامی دانشجویان وارد سیاست شده بود و در سال ۱۳۳۵ به دلیل سازماندهی تظاهراتی به پشتیبانی جمال عبدالناصر، از دانشگاه تهران اخراج شده بود.

طباطبائی، نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی، تحصیل کرده لبنان و آلمان غربی و همچنین از بستگان سببی آیت الله خمینی و موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان، بود.

نهضت آزادی را در آمریکا شمالی، چهار روشنفکر مقیم خارج رهبری می‌کردند: محمد نخشب، دکتر ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و عباس امیر انتظام. نخشب، مسن‌ترین فرد گروه، در سال ۱۳۲۳ هنگام تحصیل در یکی از دبیرستان‌های رشت، با عضویت در حزب ایران فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. وی در مخالفت به پیوستن حزب به ائتلاف پیشنهادی حزب توده آن را ترک کرد و نخست «نهضت خدا پرستان سوسیالیست» و سپس «حزب مردم ایران» را تشکیل داد هر چند هیچ کدام از این سازمانها در جذب اعضای بیشتر کامیاب نشدند، نخشب توانست به عنوان نخستین ایرانی فعال در راه تلفیق تشیع با سوسیالیسم اروپایی، اعتباری به دست آورد وی در سال ۱۳۳۲ به زندان افتاد سپس روانه آمریکا شد مدتی در سازمان ملل کار کرد و همزمان با دریافت درجه دکترا در رشته مدیریت دولتی از دانشگاه نیویورک، مسئولیت نمایندگی جبهه ملی سوم در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی شاخه آمریکا را بر عهده گرفت. نخشب در میانه دهه ۱۳۴۰، کنفدراسیون را ترک کرد و به تاسیس انجمن اسلامی دانشجویان همت گذاشت و مدتی نیز برای مجاهد، ارگان نهضت آزادی در خارج از کشور مقاله نوشت او که بیشتر سالهای زندگی خود را در راه جنبش‌های تندرو سپری کرده بود در آستانه انقلاب اسلامی در نیویورک درگذشت.

دکتر ابراهیم یزدی، همکار اصلی نخشب در انجمن اسلامی دانشجویان، یک غده شناس مقیم تکراس بود وی فعالیت‌های سیاسی خود را از دوره دانش آموزی و با عضویت در نهضت مقاومت ملی آغاز کرد. یزدی در سال ۱۳۳۹ برای تحصیل در رشته‌ی پزشکی به ایالت متحده رفت، تا سال ۱۳۵۷ در آن جا ماند در تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان همکاری کرد و به عنوان رابط اصلی انجمن با آیت الله خمینی به فعالیت پرداخت. یزدی پس از انقلاب اسلامی، وزیر امور خارجه‌ی بازرگان شد. چمران وزیر دفاع ایران در سال ۱۳۵۸، دارای درجه‌ی دکترا در رشته‌ی الکترونیک از دانشگاه برکلی آمریکا بود او که در انجمن اسلامی دانشجویان شاخه‌ی کالیفرنیا فعالیت می‌کرد در اواسط دهه‌ی ۱۳۴۰ به خاورمیانه رفت تا نزد نظامیان مصری و نیز سازمان امل، گروه چریکی شیعه جنوب لبنان، آموزش چریکی ببیند.

امیر انتظام، فارغ التحصیل دانشگاه برکلی، از نخستین اعضای نهضت آزادی بود. او که نامش به علت فعالیت‌های دوره دانش آموزی وارد فهرست سیاه شده بود با کمک پدر ثروتمند خود که یک کارخانه فرش بافی داشت، روانه کالیفرنیا شد تا تحصیلات خود را ادامه دهد. امیر انتظام که در اوایل دهه ۱۳۵۰ اجازه یافت تا به کشور بازگردد رابطه‌اش را



با یزدی همچنان حفظ کرد و یک شرکت تزئینات ساختمانی تأسیس نمود او پس از انقلاب اسلامی سخنگوی دولت و معاون نخست وزیر بود.

سازمان دهندگان اصلی نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشجویان در فرانسه صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی صدر بودند. قطب‌زاده فرزند یک تاجر بازاری، از هواداران سر سخت آیت الله کاشانی در اوایل دهه ۱۳۳۰ بود وی هنگام تحصیل رشته زبان در واشینگتن. دی. سی، در دهه ۱۳۴۰، در تشکیل شاخه محلی کنفدراسیون دانشجویان همکاری کرد اما به زودی به دلیل اینکه کنفدراسیون زیر سلطه مائوئیست‌ها بود، آن را ترک نمود. قطب‌زاده پس از رفتن به پاریس، رابط اصلی انجمن دانشجویان مسلمان در اروپا و دولت‌های تندرو عرب به ویژه الجزایر، عراق و سوریه بود. وی بلافاصله پس از انقلاب اسلامی مسئولیت حساس اداره رادیو و تلویزیون ایران را بر عهده گرفت. بنی صدر، فرزند یک آیت الله سر شناس همدانی، دانشجوی دوره دکترای اقتصاد در پاریس بود او در سالهای بحرانی ۳۲-۱۳۳۰ هنگامی که دانش‌آموز دبیرستانی بود وارد سیاست شد و از دهه ۱۳۳۰، علیرغم نپیوستن به یک حزب سیاسی، فعالانه از مصدق طرفداری کرد. بنی صدر در اوایل دهه ۱۳۴۰ که جلای وطن کرد باز هم از وابستگی‌های حزبی دوری جست اما سپس ضمن پیوستن به انجمن اسلامی دانشجویان و نوشتن مقالات گوناگونی در انتقاد از اقتصاد ایران، با نهضت مقاومت و جبهه ملی سوم همکاری کرد. او در این مقالات ادعا می‌کرد که شرکت‌های چند ملیتی اقتصاد کشور را بدست گرفته‌اند، شاه به طور برنامه‌ریزی شده‌ای کشاورزی را به نابودی می‌کشاند تا به خارجیان فعال در حوزه کشاورزی تجاری خدمت کند. «بورژوازی آلت دست دولت» ذخیره‌های گرانقدر کشور را برای خرید کالاهای تجملی و مصرفی هدر می‌دهد، و صنایع مدرن مونتاژ، وابستگی کشور را به غرب بیشتر می‌کند» به نظر او برای پایان دادن به این وضعیت اسف بار، ایران باید از وابستگی به غرب رها شود، به خودکفایی به ویژه خود کفایی در تولید مواد غذایی دست یابد، به ایجاد صنایع بومی روی آورد و در زمینه نظری «یک نظریه اقتصاد اسلامی» تدوین کند.

اما روشنفکر برجسته نهضت آزادی - جامعه‌شناس تحصیل کرده پاریس، علی شریعتی بود. شریعتی به سال ۱۳۱۲ در روستای مزینان واقع در شمال خراسان بدنیا آمد و در همان روستا و مشهد بزرگ شد. پدر شریعتی که در شکل‌گیری شیوه نگرش پسرش به زندگی تأثیر داشت مسلمان مبارزی بود که علیرغم دیدن آموزش حوزوی، در مدارس محلی تاریخ اسلام تدریس می‌کرد و از آن عالمان شایسته‌ای بود که زندگی در روستا و منطقه خود را از زرق و برق و هیاهوی تهران بهتر میدانست. شریعتی هنگامی که دانش‌آموزی بیش نبود در بحث‌های سیاسی گروهی که پدرش بر پا می‌کرد شرکت می‌جست و همراه او به نهضت خداپرستان سوسیالیست پیوست. او به پیروی از پدرش تصمیم گرفت معلم شود لذا وارد دانشسرای تربیت معلم مشهد شد. به همراه پدرش عربی آموخت و پس از فارغ التحصیل شدن از دانشسرا در سال ۱۳۳۲ به مدت چهار سال در مدارس ابتدایی شمال خراسان به تدریس پرداخت. او در همین سالهای تدریس، کتاب ابوذر: خدا پرست سوسیالیست اثر رمان نویس تندرو مصری، عبدالحمید جودت السحار را از عربی به فارسی ترجمه کرد و

در مشهد به چاپ رساند این کتاب درباره زندگی ابوذر، یکی از نخستین صحابه‌های پیامبر (ص) بود که پس از مرگ آن حضرت خلیفه وقت را به فساد متهم کرد، از علی (ع) پشتیبانی نمود و سپس روی به صحرا نهاد تا به زندگی ساده ادامه دهد و سنت اسلامی دفاع از تهیدستان گرسنه و دشمنی با ثروتمندان حریص و آزمند را زنده نگه دارد. در سال ۱۳۳۷ شریعتی برای تحصیل در رشته زبانهای خارجی (عربی و فرانسه) وارد دانشگاه مشهد شد وی پس از به پایان بردن این دوره با استفاده از بورس دولتی برای تحصیل در زبان‌شناسی تطبیقی و جامعه‌شناسی، به پاریس رفت او هنگام تحصیل در پاریس که با اوج‌گیری انقلاب‌های الجزایر و کوبا هم زمان بود، به فعالیت‌های سیاسی دانشجویی و آموختن فلسفه سیاسی رادیکال پرداخت. در جریان این فعالیت‌ها، شریعتی به نهضت آزادی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی پیوست، تظاهرات بسیاری در پشتیبانی از انقلاب الجزایر ترتیب داد. در یکی از این تظاهرات از ناحیه سر زخمی و سه روز در بیمارستان بستری شد. وی سردبیری ایران آزاد، ارگان جبهه ملی سوم در اروپا و نامه پارس ماهنامه کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در پاریس را بر عهده گرفت. او همچنین در کلاس شماری از خاورشناسان شرکت کرد و در سخنرانیهای استادان مارکسیست حضور یافت و آثار رادیکالهای معاصر هم چون ژان پل سارتر، چه گوارا، جیاپ و فانون را خواند. شریعتی جنگ چریکی چه گوارا و شعر چیست؟ سارتر را به صورت کامل و دوزخیان روی زمین و پنج سال جنگ الجزایر فانون را به صورت ناتمام ترجمه کرد.

شریعتی هنگام ترجمه کتاب پنج سال جنگ الجزایر، در سه نامه به فانون، نظریات وی درباره دین و انقلاب را نقد و بررسی کرد. از دیدگاه فانون، مردم جهان سوم باید برای مبارزه با امپریالیسم غرب دین خود را کنار بگذارند اما شریعتی بر این باور بود که مردم جهان سوم نمی‌توانند با امپریالیسم مبارزه کنند مگر اینکه نخست هویت فرهنگی خودشان را که در برخی از کشورها با سنت‌های مذهبی مردم در آمیخته است، باز یابند.<sup>۱۰۹</sup> آنها پیش از آنکه بتوانند غرب را به مبارزه فراخوانند باید به اصل و پیشینه مذهبی خود بازگردند. در بخش‌های بعدی در مورد نقش روشنفکران مذهبی و منجمله علی شریعتی، بیشتر خواهیم نوشت.

نهضت آزادی مهمترین نقش را در انقلاب اسلامی ایفا کرد. این پیروزی نهضت آزادی بیشتر پیامد روابط نزدیک نهضت با آیت الله خمینی و تا حدودی هم تواناییهای بازرگان و طالقانی در جذب گروهی از متخصصان جوان و فن سالاران تندرو بود که با وجود داشتن تحصیلات جدید می‌کوشیدند اسلام و علوم غربی را با هم تلفیق کنند. اعضای این سازمان پس از انقلاب اسلامی، در دولت موقت بازرگان پستهای مهمی داشتند. زمینه اجتماعی اعضای فعال نهضت آزادی نشان می‌دهد که ۳۷ درصد آنها از حقوق بگیران طبقه متوسط جدید و ۳۴ درصد دارای پایگاه سنتی بازار و بیشتر اعضای فعال از استان‌های شمال کشور

۱۰۹. شریعتی، اسلام شناسی (بی‌نا ۱۳۵۱) درس ۱۳ ص ۱۵-۱۷

بوده‌اند حدود ۸۰ درصد اعضای برجسته نهضت آزادی دارای تحصیلات دانشگاهی‌اند و اکثریت قابل ملاحظه‌ای فارغ التحصیل رشته‌های علمی هستند.

ترکیب کهنه و نو یا سنتی و متجدد، ویژگی قابل توجه موقعیت نهضت آزادی است که به آن امکان داده تا در جذب بخش‌هایی از مردم موفق باشد. این جذابیت در اولین انتخابات مجلس بعد از انقلاب اسلامی دیده شد که در آن ائتلاف نهضت آزادی با دیگر مسلمانان متجدد، دومین تعداد کرسی‌های مجلس را بعد از حزب حاکم جمهوری اسلامی بدست آورد.

ایدئولوژی نهضت آزادی که عمدتاً توسط بازرگان بیان شده بر دو فرضیه استوار است اول اینکه هویت اجتماعی مردم ایران بیش از آن که ایرانی باشد، اسلامی است و در نتیجه اسلام مبنای جذب مردم است دوم اینکه حکومت مبتنی بر قانون و دموکراتیک بر تجددگرایی مستبدانه رژیم پهلوی و یا نظام آمرانه جمهوری اسلامی ارجحیت دارد. در مورد نکته اول نهضت آزادی استدلال کرده است که اولاً هویت ایرانی مردم مفهومی نسبتاً جدید است در حالی که هویت مذهبی اسلامی آنها تاریخی و فراگیر است.

ثانیاً در شکل‌گیری اعتقاد سیاسی، عنصر آگاهی مهم‌تر از شرایط مادی است و در نتیجه در جریان بسیج سیاسی باید به افکار عمومی توجه بیشتری کرد.

ثالثاً مشارکت جامعه مذهبی در سیاست ضروری است در مورد نکته دوم یعنی مشارکت مردم در حکومت، نهضت آزادی استدلال کرده است که حکومت استبدادی علت اساسی بی‌ثباتی سیاسی، عقب ماندگی اقتصادی، فساد فردی و اجتماعی و انحطاط اخلاقی - مذهبی در ایران است.

## سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

فدائیان خلق دومین گروه جنبش چپ (مارکسیست) ایران محسوب می‌شود این سازمان متشکل از افراد لائیک و مارکسیستی است که نطفه اولیه آن در سال ۱۳۴۲ با انشعاب از حزب توده، شکل گرفت.

این سازمان که تا سال ۱۳۵۰ عنوان فوق را نداشت از دو گروه جداگانه‌ای که پیشینه‌شان به اواسط دهه ۱۳۴۰ باز می‌گشت، تشکیل شد. گروه نخست، در سال ۱۳۴۲ توسط ۵ دانشجوی دانشگاه تهران، بیژن جزنی، عباس سورکی، علی اکبر صفایی فراهانی، محمد آشتیانی و حمید اشرف تأسیس شد. جزنی شخصیت اصلی گروه، دانشجوی علوم سیاسی بود که در اواسط دهه ۱۳۳۰ چندین بار به زندان افتاد. وی در سال ۱۳۱۶ بدنیاً آمد، دوره دبیرستان را در زادگاهش تهران به پایان رساند و پیش از ترک حزب توده و تشکیل گروه مخفی خود، در شاخه جوانان آن حزب فعالیت کرد. جزنی سالها بعد از هنگام گذراندن محکومیت پانزده ساله‌اش در زندان، جزوه‌هایی برای سازمان نوشت که از آن میان می‌توان به نبرد با دیکتاتوری شاه، تاریخ سی ساله ایران و چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود؟ اشاره کرد. سورکی دیگر دانشجوی علوم سیاسی و عضو پیشین حزب توده، در مازندران به دنیا آمد و سپس برای ورود به دانشگاه رهسپار تهران شد. صفایی فراهانی، دانشجوی مهندسی، اهل گیلان بود در دانشگاه تهران با دیگر مؤسسان گروه آشنا شد و سالها بعد جزوه‌ای با عنوان آنچه یک انقلابی باید بداند برای سازمان فدایی نوشت.

آشتیانی، دانشجوی حقوق و متولد سال ۱۳۱۳ تهران بود او که نسبت به سایرین مسن تر بود و خدمت سربازی خود را انجام داده بود می‌توانست نگهداری و استفاده از سلاحهای سبک را به همکاران خود آموزش دهد. البته اغلب اعضای بعدی سازمان فدایی به چنین آموزشی دیگر نیاز نداشتند، زیرا خدمت سربازی خود را انجام داده بودند. بدین ترتیب، شاه با گسترش سریع ارتش، ناخواسته به این جنبش چریکی یاری رساند. حمید اشرف، جوانترین عضو بنیادگذار گروه، دانشجوی رشته مهندسی بود. او در سال ۱۳۲۵ در تهران به دنیا آمد هنگامی که دانش آموز دبیرستانی بود به حزب خلیل ملکی پیوست و به سال ۱۳۴۳ به دانشگاه تهران راه یافت و با دیگر اعضای گروه آشنا شد. این پنج نفر و بیشتر دانشجویان دیگر که بعدها به آنان پیوستند همگی از طبقه متوسط بودند.

چهار سال پس از تشکیل گروه، ساواک به درون آن نفوذ کرد، چهارده عضو گروه از جمله جزنی و سورکی را دستگیر کرد اما اشرف گرفتار نشد و توانست با یافتن اعضای کافی، از فروپاشی گروه جلوگیری کند. صفایی فراهانی و آشتیانی نیز به لبنان رفته، دو سال در سازمان الفتح فعالیت کردند و پس از دریافت کمک از رادمنش (دبیر اول حزب توده و سرپرست عملیات حزب در خاور میانه) به کشور بازگشتند تا به حمید اشرف بپیوندند. هنگامی که کمیته مرکزی حزب توده از این کمک غیر مجاز آگاه شد رادمنش را بر کنار و

ایرج اسکندری را به دبیر اولی حزب برگزید دیگر اعضای اصلی گروه جزئی از جمله خود وی و سورکی تا فروردین ۱۳۵۴ که هنگام تلاش برای فرار (نقل قول ساواک شاه) به ضرب گلوله از پای در آمدند، زندانی بودند. هر چند جزئی سازمان فدایی را عملاً سازماندهی نکرد اما پایه گذار فکری آن قلمداد می‌شود.

گروه دوم تشکیل دهنده سازمان فدایی را دو دانشجوی مشهدی مقیم تهران رهبری می‌کردند چهره اصلی گروه، مسعود احمد زاده از خانواده‌ای روشنفکر بود، خانواده‌ای که به دلیل مخالفت با خاندان پهلوی از اوایل دهه ۱۳۰۰، پشتیبانی سرسختانه از مصدق پس از سال ۱۳۲۸ و همکاری نزدیک و پایدار با جبهه ملی و نهضت آزادی، معروف شده بود.

احمد زاده، هنگامی که در مشهد دانش آموز دبیرستانی بود، انجمن دانش آموزان مسلمان را تشکیل داد، به جبهه ملی پیوست و در تظاهرات مذهبی علیه شاه شرکت کرد اما در نیمه های دهه ۱۳۴۰، هنگام تحصیل رشته ریاضی در دانشگاه صنعتی آریا مهر (شریف) تهران، به مارکسیسم روی آورد و در سال ۱۳۴۶ برای بحث و بررسی آثار چه گوارا، رژی دبره، و کارلوس ماریگلا Merighella، انقلابی برزیلی و طراح تئوری جنگهای چریکی شهری، یک گروه کوچک مخفی تشکیل داد. احمدزاده در سال ۱۳۴۹ یکی از آثار مهم تئوریک سازمان فدایی را با عنوان مبارزه مسلحانه: هم استراتژی هم تاکتیک نوشت.

امیر پرویز پویان همکار نزدیک احمد زاده نیز گذشته مشابهی داشت. او در سال ۱۳۲۵ در مشهد به دنیا آمد و هنگام تحصیل در دبیرستانهای مشهد، به جبهه ملی پیوست و در انجمن‌های مذهبی شرکت کرد، اما هنگامی که در دانشگاه ملی تهران سرگرم تحصیل در رشته ادبیات بود به مارکسیسم به ویژه نوع کاسترویی آن گرایش یافت و کتابی با عنوان ضرورت مبارزه مسلحانه ورد تئوری بقا نوشت.

این دو گروه، در سال ۱۳۴۹ با هم ادغام شدند و گروه نخست (گروه جزئی) تیم روستایی و گروه دوم (گروه احمدزاده) تیم شهری این سازمان جدید را تشکیل دادند. دیدگاه گروه جزئی که بیشتر راهبران آن از اعضای پیشین حزب توده بودند درباره ادغام، تاکید بر اهمیت ایجاد سازمانی توانمند بود اما گروه احمدزاده که بیشتر عضو پیشین جبهه ملی بودند به نقش توده‌های خود جوش و عملیات قهرمانانه اهمیت می‌دادند. همچنان که حمید اشرف در جمع بندی استراتژی سازمان فدایی می‌نویسد، سرانجام گروه دوم پیروز شد:

«پس از شور و گفتگوی بسیار به این نتیجه رسیدیم که فعالیت در بین توده‌ها و ایجاد سازمانهای گسترده غیر ممکن است زیرا پلیس در همه بخش‌های جامعه نفوذ کرده است بنابراین، توافق کردیم که وظیفه فوری ما تشکیل هسته‌های کوچک و تشدید حملات علیه دشمن است تا جو سرکوب را از بین برده و به توده‌ها ثابت کنیم که مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی است»

پرویز پویان نیز می‌نویسد: «شکست جنبش ضد امپریالیستی، مرتجعین را به ایجاد یک دولت فاشیستی، نابودی مخالفان و جذب عناصر فرصت طلب، قادر ساخت. در چنین شرایطی که هیچ حلقه ارتباطی محکمی میان روشنفکران انقلابی و توده‌ها وجود ندارد، ما مانند ماهی در آب نیستیم بلکه ماهی جدا افتاده‌ای هستیم که توسط تمساحهای خطرناک

محاصره شده است. اختناق، سرکوب و نبود دموکراسی، ایجاد سازمانهای کارگری را برای ما ناممکن کرده است برای شکستن این طلسم ضعف و ناتوانی و به حرکت درآوردن مردم، باید به مبارزه مسلحانه انقلابی متوسل شدیم... برای آزادی پرولتاریا از چنگ فرهنگ اختناق، پیراستن مغزهای آنان از اندیشه‌های خرده بورژوازی و تجهیز آنان به سلاح ایدئولوژی، از بین بردن توهم بی قدرتی مردم ضروری است»

استراتژی اصلی سازمان فدایی بسیار ساده بود: جنگ چریکی و باز هم جنگ چریکی. پس از شکستهای پی‌درپی حزب توده و جبهه ملی، پیروزیهای کاسترو، جیاب و مائو و اعتباریابی چریکهای آمریکای لاتین، تاثیر نیروبخشی بر روشنفکران جوان ایران داشت. سازمان فدایی با تدوین این استراتژی ساده در واقع از دیگر سازمانهای سیاسی انتقاد می‌کرد. فدائیان، جبهه ملی و نهضت آزادی را سازمانهای خرده بورژوا که هنوز از امید واهی به دگرگونی صلح آمیز سخن می‌گویند می‌دانستند.

انتقاد فدائیان از حزب توده گسترده‌تر از اینها بود سازمان فدایی هر چند حزب توده را به دلیل سازماندهی طبقه کارگر در دهه ۱۳۲۰ و تقدیم شهدای ملی بسیاری در دهه ۱۳۳۰ محترم می‌شمرد ولی آن حزب را به دلیل پیروی کورکورانه از اتحاد شوروی، داوری منفی شتابزده در مورد استالین و کم توجهی به «مسئله ملی» به ویژه در آذربایجان و کردستان، محکوم می‌کرد. فدائیان بر این باور بودند که حزب توده در دهه ۱۳۲۰ از جنبش دهقانی جلوگیری کرد، به بورژوازی ملی بیش از اندازه اهمیت داد و لذا به این نتیجه گیری نادرست رسید که انقلاب آینده، «انقلاب دموکراتیک ملی» خواهد بود تا «دموکراتیک مردمی». مهمتر از همه اینها، سازمان فدایی ادعا می‌کرد که حزب توده مبارزه سیاسی را بر مبارزه مسلحانه، استراتژی اتحادیه‌ای را بر جنگ انقلابی، بقای تشکیلاتی و سازمانی را بر عمل قهرمانانه و اصلاح طلبی پارلمانی را بر کمونیسم رادیکال برتری می‌دهد. حزب توده نیز پاسخ می‌داد که همه سوسیالیست‌ها وظیفه دارند از اتحاد شوروی - سنگر مارکسیسم پشتیبانی کنند و سخن گفتن از تبدیل شتاب زده انقلاب بورژوازی ملی به انقلاب کارگری سوسیالیستی، به نظریه «انقلاب مداوم» تروتسکی شباهت دارد. توده‌ایها، همچنین، مدعی بودند که سازمان فدایی بورژوازی ایران را کم اهمیت دانسته است و بنابراین ماهیت حقیقی انقلاب آینده را به درستی درک نمی‌کند. بر پایه تحلیل حزب توده، سازمان فدایی به آگاهی طبقه پرولتاریا اهمیت کمتری میداد و بنابراین امکانات راه اندازی مبارزه سیاسی پیروزمندانه را نادیده می‌گرفت. مهمتر اینکه، از دیدگاه حزب توده این چریکها با باکونین و آنارشئیستهای سده نوزدهم که شعار «زنده باد مرگ» سر می‌دادند و طرفدار «تبلیغ از طریق عمل» بودند، همسانیهایی بیشتری داشتند تا با مارکس ولنین و بلشویکها؛ که همواره بر این نکته پافشاری می‌کردند که مبارزه مسلحانه تنها هنگامی باید آغاز شود که حزب انقلابی منضبط وجود داشته باشد و شرایط «عینی» مساعد فراهم شده باشد.

سازمان فدایی که با چنین دلایل متقاعد نشده بود، برای جنگ چریکی آماده شد و «تیم روستایی» خود را برای ایجاد پایگاهی به کوهستانهای منطقه گیلان فرستاد. انتخاب منطقه گیلان چند دلیل داشت. ورود ماشینهای جنگی سنگین به سرزمینهای ناهموار کوهستانی

مشکل بود. جنگل انبوه گیلان پوشش مناسبی در برابر حملات هوایی بود، و دلیل مهمتر اینکه دهقانان محلی دارای پیشینه و سنت رادیکالی بودند، سنتی که اگر نه در قیام بابی‌های دهه ۱۲۷۰ شمسی ولی در جنبش جنگلی‌های دهه ۱۳۰۰ ریشه داشت. مطابق برنامه مقدماتی، این «تیم روستایی» می‌بایست از طریق زندگی با چوپانان کوهستان، برقراری ارتباط با روستائیان و گردآوری نیروهای رزمنده بومی، زمینه عملیات را فراهم سازند. اما در اواسط دی ماه ۱۳۴۹ با دستگیر شدن یکی از هواداران سازمان فدایی در روستای سیاهکل به وسیله ژاندارمها، این برنامه به هم خورد چریکها با احتمال اینکه مأموران ژاندارمری با شکنجه فرد دستگیر شده اطلاعات مهمتری بدست آورند تصمیم گرفتند با حمله به پاسگاه ژاندارمری، همکار خود را آزاد کنند.

در شامگاه سرد نوزدهم بهمن ۱۳۴۹، سیزده مرد مجهز به تفنگ، مسلسل و نارنجک دستی به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، در جنگلهای حاشیه خزر، حمله کردند. آنها با این حمله که بعدها به «حماسه سیاهکل» معروف شد، هشت سال فعالیت شدید چریکی را آغاز کردند و الهام بخش مبارزه مسلحانه بیشتر گروههای تندرو اسلامی و مارکسیست با رژیم پهلوی شدند.

شاه با شنیدن خبر حمله، برادر خود را در رأس یک نیروی عظیم متشکل از شماری کماندو، هلیکوپتر و پلیس به منطقه فرستاد. مقامات نظامی پس از سه هفته تعقیب مداوم، انهدام کامل گروه چریکی، اعدام سیزده تن از اعضای آن را اعلام کردند. گرچه این رویداد یک شکست نظامی بود، سازمان فدایی آن را پیروزی بزرگی قلمداد کرد و مطرح نمود که عملیات نامبرده به مردم نشان داد که یک دسته کوچک از مردان مصمم می‌توانند کل رژیم پهلوی را به وحشت اندازند. بدین ترتیب در تاریخ معاصر ایران ۱۹ بهمن روز حماسه سیاهکل، روز پیدایش جنبش چریکی لقب گرفت.

رژیم پهلوی در واکنش به حماسه سیاهکل و در پی این اعدام‌ها، به یک رشته اقدامات جنجالی دست زد. مقامات دولتی، چریکها را کافر و بی دین، عاملان حزب توده و آلت دست سازمان آزادی بخش فلسطین و امپریالیستهای عرب خواندند و بدین ترتیب جنگ تبلیغاتی گسترده‌ای علیه آنها به راه انداخت.

دستگیری پنجاه و یک روشنفکر چپ در تهران که هیچکدام به سازمان فدایی وابستگی نداشتند. توطئه بین المللی خواندن کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مستقر در اروپا و آمریکا و غیر قانونی اعلام کردن آن، و صدور ناگهانی دستور تعطیلی یک هفته‌ای دانشگاههای تهران از دیگر اقدامات رژیم بود. رژیم همچنین، حقوق کارمندان دولت را افزایش داد، آن سال را سال کارمندان اعلام کرد، حذاق دستمزدها را بالا برد و اعلام نمود که در سالهای آینده ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) به عنوان روز کارگر در سراسر ایران جشن گرفته خواهد شد.

ساواک طی نه ماه پس از حماسه سیاهکل، در یک رشته درگیریهای مسلحانه تقریباً همه اعضای مؤسس سازمان فدایی را دستگیر کرد و یا کشت. با وجود این اعضای باقیمانده از جمله حمید اشرف همچنان به جنگ و مبارزه ادامه دادند آنها با جذب افراد علاقه مند،

هسته‌های جدیدی به ویژه در تهران، تبریز، رشت، گرگان، قزوین و انزلی تشکیل دادند. دو نشریه مخفی نبرد خلق و ۱۹ بهمن را منتشر کردند و همزمان با نخستین سالگرد حماسه سیاهکل، چند اعتصاب و تظاهرات دانشجویی ترتیب دادند.

در اواخر سال ۱۳۵۴، کاملاً آشکار شده بود که مبارزه میان رژیم و سازمان فدایی به بن بست رسیده است رژیم موفق شده بود شمار بسیاری از چریکها را ازمیان بردارد، جنگی تبلیغاتی بر ضد «تروریست‌های ملحد» به راه اندازد و مهمتر از همه، این جنبش را به دانشگاهها محدود کند. سازمان فدایی هم در جبران تلفات سنگین خود، حملات پی در پی علیه مقامات حکومتی، انجام می‌داد اما این پنج سال مبارزه، هنوز «انقلاب مردمی» مورد نظر فداییان را شعله ور و مهیا نکرده بود به دنبال بحث بر سر چگونگی پایان دادن به این بن بست، سازمان فدایی به دو شاخه تقسیم شد شاخه «اکثریت» که تا هنگام مرگ حمید اشرف در اواسط سال ۱۳۵۵ توسط وی رهبری می‌شد، بر ادامه جنگ مسلحانه تا شکل گیری یک قیام توده‌ای پافشاری می‌کرد اما شاخه «اقلیت» طرفدار خودداری از درگیری مسلحانه، گسترش فعالیت‌های سیاسی به ویژه در میان کارگران کارخانه‌ها و برقراری پیوند نزدیک با حزب توده بود این گروه در اواسط سال ۱۳۵۵ به حزب توده پیوست. تئوری «تبلیغ از طریق عمل» را انحراف از مارکسیسم نامید و گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق وابسته به حزب توده ایران (فدائیان منشعب) را تشکیل داد هر دو گروه سلاح‌های خود را نگه داشتند و با آغاز انقلاب، همچون سازمانهای مسلح به مبارزه با نظامیان پهلوی، وارد صحنه شدند. سازمان فدائیان در کل از همان آغاز، نقشی را در مخالفت فعال با رژیم شاه ایفا کرد و در نزد افراد تحصیلکرده و روشنفکر هوا خواهانی بویژه در دانشگاهها و مدارس عالی برای خود کسب کرد. از میان ۱۵۵ تن از فدائیان که تا سال ۵۷ توسط رژیم شاه، تیر باران شدند ۵۰ درصد دانشجوی، ۳۰ درصد کارمند و ۲۰ درصد مهندس و کارگر فنی و غیره بودند. بعد از انقلاب اسلامی سازمان فدائیان بخاطر نداشتن استراتژی مشخص از شرایط، دچار انشعابات پی در پی گردید و هواداران و اعضاء فعال خود را، دچار سردرگمی زیادی نمود.



## سازمان مجاهدین خلق ایران

بنیان گذاری سازمان مجاهدین خلق ایران در نیمه شهریور سال ۱۳۴۴ توسط محمد حنیف نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع زادگان، انجام پذیرفت.

حنیف نژاد، مسن ترین عضو گروه، مهندس ماشینهای کشاورزی بود وی در سال ۱۳۱۷ در یک خانواده روحانی اهل تبریز به دنیا آمد، دبیرستان را در زادگاه خود به پایان رساند و برای ورود به دانشکده کشاورزی رهسپار تهران شد. حنیف نژاد هنگام تحصیل در دانشکده کشاورزی کرج، یک انجمن اسلامی تشکیل داد و به نهضت آزادی پیوست و پس از قیام خرداد ۱۳۴۲، مدت کوتاهی به زندان افتاد و در آنجا با طالقانی و بازرگان آشنا شد. حنیف نژاد پس از آزادی به تحصیلات خود ادامه داد و سپس داوطلبانه به خدمت سربازی رفت و یکسال از خدمت خود را در پادگان اصفهان با مطالعه انقلاب‌های معاصر کوبا، الجزایر و ویتنام سپری کرد. وی در سال ۱۳۴۵ پس از پایان خدمت سربازی به تهران بازگشت و با گردآوری برخی از همکلاسیهای پیشین خود، در نیمه شهریور سال ۱۳۴۴، سازمان مجاهدین را تشکیل داد.

سعید محسن یک آذربایجانی فارغ التحصیل رشته تأسیسات دانشگاه تهران بود وی که در یک خانواده روحانی اهل زنجان به دنیا آمده بود با استفاده از بورس دولتی وارد دانشکده فنی شد و در آن جا به نهضت آزادی پیوست سعید محسن پس از قیام ۱۳۴۲ هشت ماه زندانی شد و به دنبال آزادی از زندان، تحصیلات خود را تکمیل کرد و به خدمت سربازی رفت.

اصغر بدیع زادگان، مهندس مکانیک از یک خانواده متوسط اهل اصفهان بود وی پس از تکمیل تحصیلات خود در دانشگاه فنی تهران، به خدمت سربازی رفت و در کارخانه اسلحه سازی تهران مشغول به کار شد از دیگر افراد مؤثر در بنیانگذاری سازمان مجاهدین رضا رضایی، احمد رضایی، محمد عسگری زاده، و رسول مشکین نام بردند. احمد رضایی، روشنفکر گروه از اندک مجاهدین متولد تهران بود وی از یک خانواده تاجر خرده پای ساکن شمال تهران بود که هنگام تحصیل در دبیرستان به نهضت آزادی پیوست، در ارتش با حنیف نژاد آشنا شد و هنگام تدریس در یکی از دبیرستانهای تهران، در جلسات مخفی بحث که حنیف نژاد ترتیب می‌داد، شرکت می‌کرد. دو برادر کوچکتر و یک خواهر احمد رضایی بعدها در درگیری با پلیس شاه کشته شدند.

همچنانکه ذکر گردید در دوره دانشجویی بنیانگذاران (۱۳۴۲ - ۱۳۳۹) مسائل سیاسی در ایران به صورت حاد و تندی در آمده بود بنیانگذاران سازمان که در حول و حوش جبهه ملی فعالیت می‌کردند بعد از تشکیل نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ بخاطر اعتقادات مذهبی به نهضت آزادی پیوستند تا مبارزات را با دیدی مذهبی - سیاسی ادامه دهند بعد از اعلام طرح اصلاحات ارضی توسط محمدرضا پهلوی، ملیون ایران چه در جبهه ملی و چه در

نهضت آزادی که با نفوذ بیگانه بر ایران و نیز دیکتاتوری مخالف بودند با طرح شعار «اصلاحات آری - دیکتاتوری نه» به مقابله پرداختند و در همین راستا بنیانگذاران سازمان به زندان افتادند پس از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ به رهبری آیت الله خمینی و سرکوب آن توسط رژیم پهلوی، بنیانگذاران سازمان به جمع‌بندی مسائل روز و علل شکست مبارزات گذشته مردم نشستند و به این نتیجه رسیدند که با جو حاکم، دیکتاتوری و خفقان موجود حاکم بر کشور که امکان هر نوع فعالیت سیاسی مسالمت آمیز را مسدود کرده باید در دیدگاه خود در رابطه با شکل مبارزات بر علیه رژیم سلطنتی تجدید نظر کنند. بدین خاطر با توجه به ضعف تعلیماتی در درون نهضت آزادی که فاقد برنامه تعلیماتی - ایدئولوژیک بود و نیز عدم حرفه‌ای بودن مسئولین نهضت آزادی به این نتیجه رسیدند که باید چون یک حرفه با کار سیاسی برخورد کرد و سعی نمود تا افراد بتوانند تمام وقت بکار سیاسی بپردازند و نیز برای هر عمل سیاسی خود دیدگاه اسلامی داشته باشند و دنباله رو نباشند و تا به تبیین ایدئولوژیک عملی نرسیده‌اند از دست زدن به عمل خودداری نمایند و تشکیلاتی منسجم و متناسب با شرایط ایجاد نمایند.

لذا فعالیت سازمانی بنیانگذاران سازمان مجاهدین از شهریور ۱۳۴۴ آغاز شد هدف استراتژیک مرحله اول حرکت سازمان تربیت مسئولان و کادرهای همه جانبه یعنی افرادی که بتوانند در آینده رهبری مبارزه را عهده‌دار شوند، بود.

سازمان در اواخر سال ۱۳۴۷ و به دنبال سه سال کار مداوم تشکیلاتی و پس از آشنا شدن با انقلابها و کسب تجربه‌های لازم در این زمینه تدوین استراتژی را شروع کرد ۱۶ نفر از کادرهای مسئول سازمان به مدت ۸ ماه در گروه‌های ۴ یا ۵ نفره به مطالعه و بحث پیرامون مسائل استراتژیک پرداختند پس از ۸ ماه تلاش این ۱۶ نفر در نهایت استراتژی سازمان حول وضعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه، وضعیت نیروهای اجتماعی، شکل صحیح مبارزه و مراحل استراتژیک، تدوین شد.

نخستین اثر تئوریک مهم سازمان مجاهدین نهضت حسینی، نوشته احمد رضایی بود. بحث اصلی کتاب این بود که نظام توحیدی مورد نظر پیامبر (ص) نظام مشترک المنافع کاملاً همبسته بود، چرا که تنها خدا را پرستش می‌کرد و جامعه بی‌طبقه‌ای بود که برای صلاح عامه گام بر می‌داشت. از دیدگاه احمد رضایی، ائمه شیعه، به ویژه امام حسین (ع)، علیه زمین‌داران فئودال و سرمایه‌داران تاجر پیشه استثمارگر و همچنین خلفای غاصبی که به هدف راستین نظام توحیدی پشت و خیانت کرده بودند، قیام کردند. به نظر مجاهدین و رضایی، این وظیفه همه مسلمانان است که مبارزه را تا برقراری جامعه‌ای بی طبقه و نابودی هر گونه ظلم، به ویژه امپریالیسم، سرمایه‌داری، استبداد و روحانیت محافظه کار و وابسته، ادامه دهند. سازمان مجاهدین نگرش خود را به مذهب این گونه بیان می‌کند:

ما پس از سالها مطالعه گسترده تاریخ اسلام و ایدئولوژی شیعه به این نتیجه قاطع رسیدیم که اسلام به ویژه تشیع، نقش مهمی در الهام بخشی توده‌ها جهت پیوستن به

انقلاب، بازی خواهد کرد. زیرا تشیع، به ویژه عمل تاریخی شهادت و مقاومت امام حسین (ع)، هم یک پیام انقلابی و هم جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ مردمی ما دارد.<sup>۱۱۰</sup> از نیمه دوم سال ۱۳۴۸ به بعد که سازمان مجاهدین به ۳ شاخه جداگانه تقسیم شده بود ارتباط سازمان با جنبش آزادی بخش ملی فلسطین - الفتح - تحت رهبری یا سر عرفات برقرار شد و از ابتدای سال ۴۹ کادرهای سازمان گروه گروه روانه پایگاههای فلسطین شده و به فراگیری آموزش‌های نظامی مبادرت نمودند.

سازمان مجاهدین، عملیات نظامی خود را از مرداد ماه ۱۳۵۰ آغاز کرد. نخستین عملیات، برای بر هم زدن جشنهای پر خرج ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی طراحی شده بود. در شهریور ماه ۱۳۵۰ ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت مخفی شاه) توانست از طریق یک توده ای سابق (عضو حزب کمونیست توده) به داخل سازمان نفوذ کرده و در آستانه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، ضربات مهمی بر سازمان وارد نماید و بعد از ماهها شناسایی، به دستگیری مسئولان و کادرهای سازمان پردازد. به دنبال این ضربه بیش از ۸۰ تا ۹۰ درصد اعضاء سازمان از جمله تمامی مرکزیت آن دستگیر و روانه شکنجه گاههای رژیم سلطنتی شدند. در طی سال ۱۳۵۱ تعدادی از اعضای کادر مرکزی و نیز بنیانگذاران سازمان مجاهدین توسط رژیم سلطنتی تیر باران شدند. به دنبال ضربه سال ۱۳۵۰ و شهادت بنیانگذاران و اعضای مرکزیت، سازمان دچار یک تنزل کیفی به لحاظ آموزش‌های ایدئولوژیکی و این خود بستر یک انشعاب داخلی گردید. یعنی بخشی از سازمان با پذیرفتن مارکسیسم، موجودیت تشکیلاتی، ایدئولوژیک جدیدی را مطرح نمود. به دنبال آن بخشی از رهبری باقیمانده از سال ۱۳۵۰ در داخل زندان اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران را در برابر جریان اپورتونیستی چپ نما (نام برده شده توسط مسئولین مسلمان سازمان) صادر نموده و حرکت مزبور یعنی انشعابیون مارکسیست را حرکتی اپورتونیستی و انحرافی معرفی کرده و آن را خیانت و ضربه به کل جنبش مبارزاتی ایران علیه دیکتاتوری شاه قلمداد کردند. در ۳۰ دی سال ۱۳۵۷ رهبری باقیمانده سازمان، مسعود رجوی و موسی خیابانی جزء آخرین دسته از زندانیان سیاسی از زندان شاه آزاد شدند و در بهمن همان سال به تشکیل جنبش ملی مجاهدین پرداختند.

این جنبش چریکی گرچه مانند سازمان‌های مخالف پیشین، نتوانست رژیم را سرنگون کند ولی عملکرد آن کاملاً بیهوده نبود چرا که از اواخر سال ۱۳۵۶ که موج انقلاب به حرکت درآمد این سازمان با انبار کردن سلاحها، جذب اعضای جدید و انتشار بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها و با حفظ تشکیلات زیر زمینی خود، در ضربه زدن به پایه‌های رژیم پهلوی بی تاثیر نبود. در یک نگرش کلی نقش تاریخی را که سازمان مجاهدین خلق می‌توانست در تاریخ ۳ دهه گذشته ایران ایفاء کند با استناد به موارد زیر، قادر به انجام آن نگردید.

---

۱۱۰. سازمان مجاهدین، شرح تأسیس، ص ۴۴

۱- عمل زدگی سازمان و به دنبال آن ضربه وارده از طرف ساواک پلیس ویژه شاه بر پیکر سازمان در شهریور ۱۳۵۰ که منجر به دستگیری و شهادت اکثریت کادرهای مرکزیت و نیز بنیانگذاران سازمان گردید.

۲- ضربه شهریور ۱۳۵۰ سازمان را به لحاظ ایدئولوژیکی دچار یک تنزل کیفی کرد چرا که بعد از این ضربه تمامی اعضاء مرکزیت و کادرهای بالای سازمان دستگیر شده و این خود زمینه را جهت انشعاب درونی و گرایش بخشی از کادرها و اعضاء به مارکسیسم، فراهم نمود.

## روحانیت

در سالهای پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، سه گروه متغیر و متداخل ولی قابل تشخیص در بین مذهبها شکل گرفت این جناح بندی، موضوع تعیین نشدن یک مرجع تقلید در سالهای پس از درگذشت آیت الله بروجردی را روشن تر می کند. گروه نخست که شاید بزرگترین گروه بود از علمای محتاط غیر سیاسی تشکیل می شد اعضای این گروه با رهبری اشخاص بسیار محترمی همچون آیت الله خویی نجفی، آیت الله احمد خراسانی و آیت الله مرعشی نجفی اعتقاد داشتند که روحانیون باید از کار سیاست دوری کرده، به مسائل معنوی، تبلیغ کلام خداوند، تحصیل در حوزه ها و آموزش علمای نسل آینده بپردازند. این روحانیون غیر سیاسی، با وجود برکناری از سیاست، در سالهای ۵۶ - ۱۳۵۴ بدلیل تدوین و اجرای سیاستهای دولتی نامطلوب مربوط به بازار و نهادهای مذهبی به عرصه سیاست کشیده شدند. آنان می خواستند که رژیم را به حال خود بگذارند اما بدین معنی نبود که رژیم هم کاری به آنها نداشته باشد. آنها همچنین از ناتوانی یا بی میلی مقامات در جلوگیری از آنچه انحطاط فزاینده اخلاق عمومی قلمداد می کردند، ناراحت بودند. هجوم ناگهانی بی برنامه و نظارت نشده مهاجران جوان به شهرها، حلبی آبادهای بی درو پیکری پدید آورده بود. مشکلات اجتماعی فراوان با آثار سوء چشمگیر، مانند فساد و فحشاء، الکلیسم، اعتیاد، خودکشی و گسترش جنایت، از پیامدهای برجسته این روند بود واکنش علما به این پدیده ها همانند واکنش دیگر مقامات مذهبی جهان بود. آنان باور داشتند که آسان گیری مسائل اخلاقی، این مشکل اجتماعی را به وجود آورده است و تنها چاره اش اجرای دقیق قوانین مذهبی است.

- گروه دوم را می توان روحانیون مخالف میانه رو نامید. این گروه توسط آیت الله محمد رضا گلپایگانی، آیت الله محمد هادی میلانی در مشهد و مهمتر از همه آیت الله کاظم شریعتمداری، مرجع بلند پایه قم، و مجتهد سرشناس آذری و سخنگوی غیر رسمی روحانیون آذربایجان، رهبری می شد. یکی دیگر از افراد برجسته مربوط به این گروه در تهران آیت الله زنجانی، روحانی هشتاد ساله آذری بود که از مصدق و نهضت مقاومت ملی پشتیبانی کرده بود و با جبهه ملی و نهضت آزادی رابطه نزدیکی داشت. این گروه، گرچه در مسائل راجع به حق رأی زنان و اصلاحات ارضی، مخالف رژیم بودند، ولی ترجیح می دادند که تضاد خود را با شاه بروز نداده و همچنان با او ارتباط داشته باشند تا از این طریق بتوانند سیاستهای حکومت را تعدیل کنند و در حد امکان با نفوذهای پنهانی از منافع حیاتی نهادهای مذهبی محافظت نمایند. جنبه دیگر این گروه مورد بحث این بود که خواستار سرنگونی سلطنت نبودند بلکه فقط خواستار اجرای کامل قانون اساسی مشروطه و بنابراین بر پایی سلطنت مشروطه حقیقی بودند. بی گمان برخی روحانیون میانه رو با توسل به قانون اساسی مشروطه امیدوار بودند روزی برای نخستین بار - «کمیته عالی» متشکل از پنج مجتهد را تشکیل دهند. کمیته ای که برای تضمین مطابقت قوانین مصوب مجلس با شرع مقدس در قانون اساسی پیش بینی شده بود. هنگامی که شاه در سالهای ۵۶-۱۳۵۴ این

درهای امید را بست، حمله و تعرض به بازار و حوزه‌ها را شدت بخشید و از طریق حزب رستاخیز برای در دست گرفتن کامل تشکیلات و نهادهای مذهبی به تکاپو افتاد. موضع نیمه انفعالی این روحانیون میانه رو دیگر توجیه پذیر نبود.

سومین گروه را می‌توان روحانیون مخالف تندرو نامید این گروه را که از عراق آیت الله خمینی رهبری می‌کرد، شبکه‌ای مخفی و غیر رسمی در ایران داشت. آیت الله حسینعلی منتظری، یکی از اعضای مسن گروه، شاگرد پیشین آیت الله خمینی و مدرس برجسته فقه اسلامی در قم بود. او در سال ۱۳۰۱ شمسی در اصفهان بدنیا آمد و پیش از رفتن به مدرسه فیضیه که در آن جا با آیت الله خمینی آشنا شد، در حوزه علمیه زادگاه خود به تحصیل پرداخت وی سه بار (۱۳۴۲-۱۳۴۳، ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴-۵۶) به زندان افتاد و چونان مخالف آشتی ناپذیر رژیم شناخته شد. آیت الله محمد بهشتی، هوشیارترین عضو سیاسی گروه نیز شاگرد پیشین آیت الله خمینی بود وی پس از تکمیل تحصیلات خود در فیضیه و حتی هنگامی که در اروپا زبان خارجی تحصیل می‌کرد، برای وزارت آموزش و پرورش کتاب درسی می‌نوشت و سرپرست یک مسجد تحت حمایت دولت در هامبورگ بود، روابط نزدیک خود با آیت الله خمینی را همچنان حفظ کرد. آیت الله مرتضی مطهری، روشنفکر برجسته گروه، دیگر شاگرد آیت الله خمینی بود. او در خراسان بدنیا آمد، در قم تحصیل کرد، در دانشگاه تهران به تدریس الهیات پرداخت و در مقطعی با حسینیه ارشاد همکاری نمود. آیت الله مطهری همچنین، چندین کتاب نوشت که محور بحث آنها تاکید بر انطباق اسلام با جهان مدرن بود.

حجه الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی سازمانده اصلی گروه، از یک خانواده زمین‌دار رفسنجان بود. او زیر نظر آیت الله خمینی تحصیل کرد و در سالهای ۴۳-۱۳۴۲، ۱۳۴۶ و ۱۳۵۴-۵۶ هر بار به مدت کوتاهی زندانی شد.

حجه الاسلام علی خامنه‌ای، خطیب تازه وارد مدرسه فیضیه بود. وی در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده روحانی اهل مشهد به دنیا آمد و در حوزه علمیه مشهد نزد آیت الله میلانی و در قم نزد آیت الله بروجردی و آیت الله خمینی تحصیل کرد. وی درباره مسلمان هندوستان و تهدید اسلام از سوی غرب، کتابهایی نوشت. در واقع همه رهبران این گروه از شاگردان و یا هم مدرسه‌ایهای آیت الله خمینی در قم بودند که می‌بایست در انقلاب اسلامی و سالهای پس از آن نقش‌های مهمی ایفا کنند. این جناح از روحانیون مخالف را می‌توان بنا به دلایلی یک گروه تندرو دانست. بر خلاف اعضای گروه دوم، آیت الله خمینی در تبعید بسر می‌برد، هیچ گونه ارتباطی با حکومت نداشت وی بطور خاص مخالفت علنی خود را از خرداد ۴۲ با شاه شروع نمود و مؤمنان را به سرنگون ساختن رژیم پهلوی فراخواند. بر خلاف گروه دوم، هدف آیت الله خمینی نه برقراری دوباره سلطنت مشروطه، بلکه ایجاد شکل جدید حکومت اسلامی بود. بر خلاف آیت الله شریعتمداری که عالیترین وظیفه علماء را حفظ شریعت و امت در برابر دولت می‌دانست، آیت الله خمینی عالیترین وظیفه علماء را در دست گرفتن دولت در اعمال قدرت سیاسی برای ایجاد شرع و ایجاد جامعه اسلامی حقیقی می‌دانست. آیت الله خمینی، چهار چوب نظریه سیاسی خود را در

سخنرانیهای ایراد شده در نجف در اواخر دهه ۱۳۴۰ تدوین و تنظیم کرد، این سخنرانیها با عنوان ولایت فقیه و حکومت اسلامی بود. آیت الله خمینی در انتقاد از روحانیون مخالف میانه رو، محتاطانه تر عمل می کند او می گوید که تنها راه نابودی ظلم و فساد و خیانت یک انقلاب سیاسی اسلامی است و بر این امر پا فشاری می کند که نظام قضایی باید به روحانیون واگذار شود چرا که علما مفسران حقیقی شریعت هستند. آیت الله خمینی می کوشید تا همه گروههای مخالف به جز مارکسیستها را با خود همراه کند و مواظب بود که بیش از حد به گروه خاص نزدیک نشود. ولی در سر فصل انقلاب اسلامی سال ۵۷ طیف گسترده ای از بازاریان و روحانیون تا طبقه روشنفکر، جمعیت شهری و همچنین سازمانهای سیاسی نیمه مذهبی و غیر مذهبی متفاوتی مانند نهضت آزادی و بخش عمده جبهه ملی تا گروههای چریکی و نیز پیروان شریعتی در دانشگاهها را، تحت رهبری خود قرار داد.

## نقش جریان‌ات روشنفکری

در ایران همانند بسیاری از کشورهای اسلامی، اصطلاح «روشنفکر» مقوله ناهمگونی از افراد را در بر می‌گیرد. از نظر عوام، روشنفکر اغلب کسی است که دارای پایه مشخصی از آگاهی است، یا تحصیلکرده دانشگاه باشد. کسی است که دارای فعالیت فکری است، چه نویسنده باشد، مهندس، پزشک، معلم، استاد دانشگاه یا کادر، روشنفکر بعنوان کسی که واجد نوعی آگاهی از شرایط ناگوار اجتماعی است، تشکیل دهنده یک گروه اجتماعی متمایز است که هدفش نقد و سنجش جامعه است، یعنی چیزی که در کشور ما هنوز معمول نیست. بنابراین، مقوله روشنفکران در برگرفته افراد آگاه و تحصیلکرده ای است که اغلب متعلق به آن گروه اجتماعی هستند که در غرب بعنوان "خرده بورژوازی یا طبقه متوسط شهری شناخته میشوند. ترجمه از جمله وظایفی است که در ایران به عهده روشنفکر است. مترجمان کسانی هستند که به منابع نوین دسترسی مستقیم دارند و در نتیجه واسطه انتقال آن محسوب میشوند. به همین دلیل، اعتبار مترجم به اندازه مؤلفی است که آثارش توسط وی برگردانده میشود. در وهله دوم، جستار نویسان [مقاله نویسان]، نویسندگان، روزنامه نگاران، معلمان و استادان دانشگاه هستند که از این ترجمه ها بعنوان پایه کار خود بهره می‌گیرند و به این ترتیب، نقش میانجی را در سطحی نازلتر ایفاء می‌کنند. و سر انجام، گروه آخر، یعنی همه آنهایی که [پزشک، مهندس، کارمند یا کادر] دریافت کننده این متون بوده و استفاده کنندگان از آثار گروه نخست محسوب می‌شوند. علاوه بر این، افراد زیادی از گروه دوم به منابع نوین دانش دسترسی مستقیم دارند. حتی گاهی، برخی از افراد این گروه، دو یا چند کار را همزمان انجام میدهند: چنین است پزشکی که وقت آزاد خود را به ترجمه یا تدریس در دانشگاه اختصاص میدهد.

دسته بندی دیگری از نوع عقیدتی [ایدئولوژیک] روشنفکران ایران را از هم متمایز میکند: از این زاویه، میتوان روشنفکران ایرانی را به روشنفکران دینی [اسلامخواه] و روشنفکران نوگرا تقسیم کرد و در میان آنها میتوان دو گروه را متمایز کرد: که یکی افراد لائیک [چپ یا راست] را در بر میگیرد و گروهی دیگر که خواهان حفظ ارزشهای سنتی اسلام هستند. با اینحال باید توجه داشت که برخی افراد ممکن است بدون آنکه در گروه لائیکها قرار گیرند جزو نوگرایان باشند: نمونه بارز آن ملی مذهبیانی مانند: مهدی بازرگان [نخست وزیر دولت موقت بعد از انقلاب] و گروه او یعنی نهضت آزادی ایران است. این روشنفکران نوگرا نوعی بازگشت به سنت را در چهار چوبی نهادینه شده توصیه میکنند که در عین حال دستاوردهای دموکراسی را نادیده نگیرد. همچنین افراد دیگری هستند که میتوانند دارای گرایش اسلامخواهی باشند بی آنکه لزوماً سنت گرا باشند. نمونه آن مسلمانان انقلابی همانند علی شریعتی و آیت الله مرتضی مطهری هستند که هر دو بعنوان نظریه پرداز عقیدتی، خواهان ارائه تفسیر جدیدی از اسلام با استفاده از مفاهیم نوین دانش



جدید هستند. [نکته اخیر به نوعی کلید موفقیت این دو در ایران و حتی در کشورهای اسلامی است.]

لائیکها [روشنفکران، طرفداران حقوق بشر]

نوگرایان

مذهبیون [بازرگان، نهضت آزادی ایران]

انقلابیون [شریعی، مطهری]<sup>۱۱۱</sup>

اسلامگرایان

سنت گرایان [تحصیلکردگان نزدیک به حزب الله]

گروه دیگر نوگرایان لائیک را در بر میگیرد، یعنی گروهی که بانی جنبش انقلابی ۱۹۷۹-۱۹۷۷ بود، حتی کسانی که بر نفوذ مذهبیون بر جریان و پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ تاکید دارند، بر نقش مهم گروه نوگرایان لائیک اذعان دارند .

و سرانجام میتوان گروه کوچک دیگری از روشنفکران را نام برد که میتوانند بعنوان اسلامگرای سنتی توصیف شوند: نمونه آن افراد تحصیلکرده نزدیک به محافل سنتی هستند . در متن زیر در وهله نخست به معرفی نظریات شریعی و گروه «انقلابیون مسلمان» که شریعی در واقع نظریه پرداز آن محسوب میشود میپردازیم، همچنین چشم اندازی از دلایلی که ایستار انقلابی هواخواهان این گروه را توجیه می‌کند ارائه خواهیم داد. سپس با پرداختن به دو گروهی که زیر مجموعه نوگرایان را تشکیل میدهند [چرا که رفتار انقلابی یکسانی داشتند] به بررسی علل چنین رفتاری خواهیم پرداخت. در مورد گروه «اسلامگرایان سنتی» باید گفت که تعداد کم افراد این گروه باعث میشود که چندان به آن نپردازیم چرا که چنانچه خواهیم دید این افراد به محافل بازار بسیار نزدیک هستند. علاوه بر این، ظهور این گروه بیشتر پدیده ای است که بیشتر به دوران بعد از انقلاب مربوط میشود و چندان بر جریان و پیروزی انقلاب ۵۷ نفوذی ندارد.<sup>۱۱۲</sup>

## الف - روشنفکران مسلمان و انقلابی

دکتر علی شریعی [دارای دکترای لغت شناسی تاریخی یا فقه اللغه] که روز ۱۹ ژوئن ۱۹۷۷ بطور مرموزی در لندن در گذشت، متعلق به طبقه روحانیون نیست، اما نفوذ نظریات او بر افکار بسیاری از ایرانیان انکار ناپذیر است. این متفکر حتی قبل از انقلاب نیز دارای محبوبیت بود. این محبوبیت که در وهله نخست محدود به دانش آموزان و دانشجویان بود، به حوزه های علمیه نیز سرایت کرد. افکار شریعی از راه دانشگاه و حسینیه ارشاد به حوزه راه یافتند. همین مسئله باعث شد که افکار وی از دو سو رد شوند: از سوی نخبگان روشنفکری و سیاسی رژیم سابق و از سوی روحانیون محافظه کار یا طرفدار رژیم سلطنتی. وحدت حوزه و دانشگاه تهدیدی برای رژیم و آندسته از روحانیون منفعل بود که

<sup>۱۱۱</sup> . علی شریعی، مجموعه آثار، انتشارات حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۷۳ [تجدید چاپ]

<sup>۱۱۲</sup> . کیستی ما از نگاه روشنفکران ایرانی، حسین کاجی، ۱۳۷۸

مخالف دخالت روحانیت در امور سیاسی بودند، اما این دخالت برای افکار شریعتی امیدوار کننده و حتی مقدس محسوب می‌شد .

شریعتی دو نوع تفکر شیعی را از هم متمایز کرده و شیعه صفوی [۱۷۲۲-۱۵۰۱] را که مذهب شیعه اثنی عشری را به عنوان مذهب رسمی کشور [۱۵۰۲] اعلام کرد محکوم میکند. شریعتی با رد این برداشت سنتی، بازگشت به اسلام حقیقی یعنی اسلام علی خلیفه چهارم اسلام، امام نخست شیعیان و داماد پیامبر را خواستار می‌شود .

برداشت وی از اسلام مبتنی بر چند مفهوم کلیدی مانند جهاد [بویژه در معنای انقلابی آن یعنی مبارزه با بیعدالتی] اعتقاد فردی و اجتماعی، اجتهاد علمی و عقلی است. از نظر شریعتی، اسلام علوی کاملاً با اسلام صفوی در تضاد است چرا که تشیع صفوی مبنی بر تقلید کورکورانه، تعصب و تسلیم مومنان است .

بدین ترتیب، از دیدگاه شریعتی، ایمان کورکورانه کافی نیست. شناخت توحید برای مومن ضروری است چرا که تنها این نوع شناخت است که می‌تواند ایمان را بارور کند. شریعتی می‌گوید: آنچه جامعه کنونی ایران [قبل از انقلاب] نیاز دارد این نوع شناخت است. این متفکر بر اینگونه شناخت تاکید فراوان دارد و آنرا از دانش و علم عقلی که نباید هرگز ضرورت ایمان را نادیده گرفت متمایز میکند، همچنانکه ایمان نیز نباید ضرورت تعقل و منطق را محو کند .

شریعتی به نمونه ابوذر غفاری صحابه پیامبر و شاگرد علی اشاره میکند. به گفته وی ابوذر یک انقلابی بزرگ است که با اشراف، قدرت طلبی، کفر، فقر و تبعیض مبارزه کرد؛ و گفتار وی را والاتر از گفتار پرودون میدانند.<sup>۱۱۳</sup>

خدا، اسلام، تشیع، سوسیالیسم [یا عبارت بهتر عدالت اجتماعی بعنوان پایه اسلام اصیل] مفاهیم اصلی آثار، گفتار و نظرات شریعتی را تشکیل می‌دهند که خواهان اسلامی ناب و اصیل بود. برای شریعتی، تشیع مبدل به نوعی ابزار ایجاد عدالت اجتماعی می‌شود که خود ابزاری عقیدتی بود برای به چالش کشاندن رژیم شاهنشاهی و جنبه های منفی تمدن غرب که حکومت سلطنتی بانی پراکندن آن در جامعه ایران بود. از این دیدگاه، رسالت روشنفکر شیعی همانند خود شریعتی آگاه کردن توده مردم است. نقش وی مکمل نقش علمای دینی است که خود نماینده امام هستند یعنی رهبری متقی که با تشخیص ارزشها، کردار و اعتقادات در درون جامعه، وظیفه اش هدایت آمل و آرزوهای امت اسلام است .

بنابراین روشن است که بازگشت به اسلام سیاسی دوره پیامبر پایه تفکر شریعتی را تشکیل می‌دهد که با آگاه نمودن توده ها زمینه بازگشت به حکومت حق را فراهم کند. با وفاداری کامل به اسلام، شریعتی خواهان یک کشور اسلامی با همه ویژگیهای آن است و هر گونه سازش با دموکراسی غیر دینی [چرا که سلطه پول و سرمایه آنرا فاسد کرده است] و با سیستم سوسیالیستی [که بوروکراسی آنرا از درون پوسانده است] را رد میکند.<sup>۱۱۴</sup>

<sup>۱۱۳</sup> . ابوذر، علی شریعتی انتشارات حسینیه ارشاد، تهران ۱۳۵۹

<sup>۱۱۴</sup> . همان

رد این دو سیستم به معنی پذیرش قدرت روحانیت نیست چرا که از نظر وی، در نظامی که روحانیون بدون مسئول بودن دارای رسالت الهی باشند، دیکتاتوری و قدرت طلبی حاکم خواهد شد. حکومت اسلامی مبتنی بر مشروعیت قرآنی [تسلیم کامل به خداوند] و مشروعیت مردمی [مشارکت مردم در امور عمومی از راه مشاورت] است. رهبری چنین حکومتی بر عهده امام است که در تحقق این امر توسط روشنفکران دینی یاری میشود، یعنی در واقع، امام دارای یک نقش سیاسی دینی است. او مشروعیت حکومت خود را در وهله نخست از خدا و سپس از اراده مردم میگیرد.

از دید شریعتی، چنین جامعه ای لزوماً قادر به استقرار عدالت اجتماعی است با نظر به اینکه منابع تولید بعنوان نعمتهای الهی به همه مردم تعلق دارند و در نتیجه امتیازات طبقاتی را رد میکند. بدین ترتیب، شریعتی تا اندازه ای الحاد مارکسیستی را دور میزند چرا که نوعی بازگشت به اصول [یعنی اسلام ناب] و مبارزه با استثمار و آنچه نماد افراطی فرهنگ غربی است را توصیه میکند.

تفکر شریعتی که مدعی علمی بودن است، آشکارا تفکری مانوی [مبتنی بر خیر و شر] و همچنین نوعی فلسفه تاریخ است که قائل به دو نوع زیر ساخت پویا و متضاد در تاریخ جهانشمول است. از سویی، قطب قابیلی که دارای سه جنبه است: استبداد، استثمار و استثمار. از سوی دیگر، قطب هابیلی که مردم یا ناس نماد آن هستند. بعبارت دیگر، تفکر شریعتی آمیخته ای ایدئولوژیک است که با دادن جوهری الهی به مردم و آن هم به شکل تمامیتی که حکومتش بر زمین در واقع نوعی تقدیر علمی تاریخ شمرده میشود. بدینگونه، تفکر شریعتی، بدل به نوعی معنویت مختلط میگردد که علیرغم انگیزه های دینی و گزینه های عاطفی آن دارای مقولاتی کاملاً اجتماعی- اقتصادی است که به حوزه دانش نوین تعلق دارند، بی آنکه بتواند از بینش کوتاه بینانه زیر ساختها و روساختها فراتر رود.

باری، اگر تفکر هگلی را بدون در نظر گرفتن دستگاه فکری سیستم عقل و پدیدارشناسی روح با تفکر مارکس بدون در نظر گرفتن تئوری پراکسیس آن با اسلام بدون دو قطب آن یعنی مبدأ و معاد در هم آمیزیم آتش غلیظی درست می شود که در آن همه عناصر مجتمع از محتوای درونی خود تهی میشوند چرا که از پایه متافیزیکی که جوهر آنهاست منتزع گشته اند. چنین تفکری تنها یک تفکر بی موضوع [یا بی شناسا] و در نتیجه تفکری بی موضع [بی مکان] است. با اینحال، چون این اندیشه تنها به عملکرد اجتماعی پرداخته و راه حلهای ساده انگارانه ای برای مسائل اجتماعی پیشنهاد کرده و در عین حال گشایشی شتابزده فرا روی تمدنهای سنتی میگشاید، دارای نوعی جذابیت ایدئولوژیک بلافصل است؛ چرا که دو عنصر ساختاری هر رفتار اجتماعی در این تفکر نهفته است: از سویی، انگیزه های عاطفی و کنشهای محرکی که سرنمونهای ازلی دینی [آرکه تپ] بر میانگیزانند. از سوی دیگر، غربی شدن ناآگاهانه و دستگاه ظاهراً فکری و عقلی که ایدئولوژی پراکنده مارکسیسم عوامزده فراهم کننده آن است.

به عبارت دیگر، نظریه شریعتی و دلایل شیوع آن در جامعه ایران را میتوان آشکارا به کمک تئوری بدون درباره پدیده های ایدئولوژیک توجیه کرد. در واقع، تفکر شریعتی تا حدی

مبتنی بر نظریات علمی اما در عین حال ساختگی و مشکوک یا بد تعبیر شده است که نویسنده برای آنها ارزشی بیش از اندازه قائل است. این ارجاع به علم تا اندازه ای بیانگر موفقیت تفاسیری است که شریعتی از مذهب شیعه ارائه می‌دهد.

از سوی دیگر، مراجعه به دین به این تفکر امکان می‌دهد از یک حوزه اقتدار دیگر بهره گیرد. با پیوند دادن امر مقدس و امر علمی شریعتی به ملغمه ایدئولوژیک خود قدرتی دوگانه می‌بخشد که تفسیری شخصی [مورد منازعه روحانیت]، انگاره ای مذهبی و یک بینش نوستالژیک از گذشته ای مفروض را مبدل به یک ابزار سیاسی قدرتمند می‌کند؛ که حائز نوعی جذابیت جدید است که در جوامع اسلامی چندان مرسوم نیست. تا زمانی که این تفکر بعنوان یک جعبه سیاه تلقی شود، جذابیت آن می‌تواند در برخی افراد تاثیر گذار باشد یعنی تا زمانی که این افراد نخواهند به نقد مفاهیم کلیدی و روابط منطقی و نقاط ضعف و قوت آنها بپردازند. اما برای اینکار تنها اراده کافی نیست، بلکه شناخت علمی نیز لازم است و باید با ابزارهای مفهومی آشنا بود. چیزی که متأسفانه هنوز مصداقی ندارد.

علاوه بر اینکه تفکر شریعتی در ظاهر مبتنی بر دو منبع الهی و علمی است، یکی از دلایل اشاعه آن این بوده که دارای نوعی ارزشمداری بوده که برخی گروهها، بدلیل موقعیت اجتماعی و مواضعشان نمیتوانستند نسبت به پیام آن بی تفاوت باشند. این گروهها به نوبه خود به نحو قابل توجهی، از راه مجموعه ای از عوامل ارتباطی به اشاعه این جهان بینی در جامعه ایران قبل و بعد از انقلاب پرداختند.

جوانان، پیران، دانش آموزان و دانشجویان و طلبه های علوم دینی به دلیل اینکه در نوعی خلاء سیاسی بسر میبردند، بی صبرانه منتظر یک ایدئولوژی بودند که در مبارزه علیه بیداد شاهی و بیعدالتی اجتماعی ابزار تازه ای در اختیارشان قرار دهد و به همین دلیل نخستین افرادی بودند که جذب این تفکر و تفکرات مشابهی شدند که به اشتباه مدرنیته را با افراطی گریهای رژیم شاهی یکی می‌پنداشتند و آنچه را غربزدگی می‌نامیدند محکوم میکردند. برداشتهایی که بوسیله روشنفکرانی چون: آل احمد، بازرگان و روحانیون روشنفکری چون طالقانی و مطهری اشاعه می‌یافتند.

برخی از روشنفکران ناامید از ایدئولوژیهای رایج دیگر بویژه کمونیسم استالینی حزب توده و ملی گرایی افراطی رژیم شاهنشاهی جذب این جهان بینی ظاهرأ علمی شدند، جهان بینی که به آنها میگفت راه حل مشکلات در نزد خود آنها، در فرهنگشان، در چیزی که مشهود است یعنی در دینشان نهفته است.

بدینترتیب، برخی می‌پنداشتند که شریعتی کسی است که میتواند افتخارات دیرین را به ملت ایران بازگرداند، ملتی که میتوانست دو باره نقشی مهم در میان مسلمانان و حتی در جهان ایفا کند. این تفکر در واقع به قشر ایرانی متوسط امکان میداد نسبت به دیگران نوعی حس برتری داشته باشد. مگر ما نبودیم نوشتار و خط را اختراع کردیم؟ نخستین امپراتوری جهان را بنا کردیم؟ مگر ما نبودیم که نخستین منشور حقوق بشر و حکومت را در مفهوم امروزی آن نگاشتیم؟ سهم ما در دانش و تمدن جهانی افتخار آمیز نیست؟ اگر اینچنین است پس

چرا دوباره تفکری رهایی بخش را راه نیاندازیم؟ یک جهان بینی، یک ابزار انقلابی که بتواند بیعدالتیها، فقر، فساد و... را ریشه کن نماید!

با پیش کشیدن مسئله هویت، این ایدئولوژی یکی از قویترین احساسات ایرانی معاصر را بیان میکند. تنفر از بیگانه، این بیگانه ای که دوبار [۱۹۲۱ و ۱۹۵۳] ما را از پیروزی محروم کرد و مانع از آن شد که قامت راست کنیم، این بیگانه ای که دائماً در حال تحقیر ماست، در حال غارت منابع طبیعی ماست، قوانین خود را از راه ساواک و پهلوی به ما دیکته میکند، این بیگانه ای که ادعای هواخواهی از دموکراسی را دارد در حالی که از رژیم فاسد حمایت میکند، رژیمی که بهترین هایمان را میکشد یا مانع مشارکت آنها در حیات سیاسی میگردد، رژیمی که به مردم خود خیانت میکند و میخواهد امپراتوری جدیدی را باخون مردم پایه ریزی کرده و ماشین زنگ زده اش را روغنکاری کند.

حضور همه جانبه خارجیها و نفوذ روز افزون آنها، بویژه امریکائیها از سوی ایرانیها بعنوان لکه ننگی محسوب میشد، این ننگ را باید شست، و بیگانه نمیتوانست در این مورد یاری برساند چون اعمالش در تاریخ ایران از قبل در چهارچوب خاصی تعبیر شده بود، کارهای بیگانگان هر چه باشد از دید ایرانی منفی تلقی میشود!<sup>۱۱۵</sup>

این تنفر تنها متوجه بیگانه نبود، بلکه معطوف به خائن یعنی نوکر بیگانه نیز بود. باری این تنفر از دیگری در نهایت باعث آگاهی افراد از موقعیت تراژیکشان شده و در نتیجه منجر به خود تحقیری میگردد!! این تنفر از خود، از من ضعیف و مطیع در نهایت به امری غیر قابل تحمل و منجر به واکنش جمعی، حتی خشونت بار می شد، آنهم با نادیده گرفتن خطر هرگونه اعتراض سیاسی در چنین فضائی.

این نیاز به تزکیه و مبارزه با تحقیر شاید محرک اصلی جنبش اعتراضی بود. احساس ننگ، شدید و دردناک بود در حالی که دین اسلام در نزد مومن دائماً اضطراب و ترس از نجاست را زنده نگه میدارد. این احساس نجاست و شیوع آن در جامعه باعث شد که از ابتدای سال ۱۹۷۹ توده هایی وارد میدان اعتراضات شوند که تا آنزمان فاقد هرگونه باور ایدئولوژیک بودند. این چیزی بود که توده عظیم مردم را واداشت که از حالت وضعیت موجود خارج شده و احساس همیشگی را که نتیجه تاریخ کشور و اشغاله های دائمی آن بود نادیده بگیرد. اما اینبار وضع فرق میکرد و شاید این احساسات عامل این تفاوت بود: دیگر دشمن فقط بیگانه نبود، بلکه در وهله اول خائنی بود که مملکت را فروخته بود و از ملت خود و واقعیات فرهنگ ایرانی دور شده بود. تفکر شریعتی موفق شد اسلام را دوباره به میان جوانانی ببرد که بریده از فرهنگ و سنت و افتاده در مسیر دانش نوین و ارزشهای مدرنیته، دیگر نسبت به گفتار سنتی دینی چندان گوش شنوایی نداشت.<sup>۱۱۶</sup>

هزاران جوان و از جمله زنان که قربانی نوعی مدرنیزاسیون ناقص شده بودند که در آن ضرورت همراه کردن تغییرات اقتصادی با آزادیهای سیاسی نادیده گرفته شده بود با الهام

<sup>۱۱۵</sup> . ویلیام شوکراس، همان

<sup>۱۱۶</sup> . علی شریعتی، مجموعه آثار، همان

از منبع عقیدتی مجاز [چرا که از دین سر چشمه میگرفت] راه نجات را در اسلامگرایی انقلابی میدیدند. شاید علت موفقیت تفکر التقاطی شریعتی در همین حالت منحصرأ عقیدتی بود. در میان این جوانان، اقلیتی بودند که با تحمل نوعی دگرگونی روحی مبدل به مبارزانی مسلمان می‌شدند که درخواستهای ریشه ای اسلام و سوسیالیسم را بمیان میکشیدند. این مبارزان جدید به نوبه خود به پراکندن این جهان بینی در میان قشر متوسط و حتی توده های مردم پرداختند. بدیترتیب، شبکه ای مثلثی میان بخشی از جوانان درس خوانده، توده های مردم و برخی روحانیون بر قرار شد. شکل گیری و اعمال این شبکه بویژه بعد از رویدادهای هفده شهریور از عوامل اساسی اسلامی شدن تدریجی انقلاب محسوب میشود.<sup>117</sup>

هر گونه فرایند سریع دگرگونی اجتماعی منجر به واکنشهای مقاومت منفی فردی و اجتماعی کم و بیش منسجم یک ملت میشود. در مورد ایرانها، وسعت و سرشت این رد و نفی نه تنها به شتابزدگی فرایند نوسازی بلکه به ریشه های سیاسی آن نیز بر میگردد. فرایند تحکمی و تحمیلی باعث نوعی مقاومت مردمی شد که در آن اعتراض سیاسی با نفی دگرگونی همراه بود. البته این امری مشروع بود که حکومتی بعنوان عامل اساسی تغییرات اجتماعی دست به یک فرایند نوسازی در کشور بزند. اما در عمل، مشروعیت ملی حکومت پهلوی به چالش کشیده شده بود و در نتیجه گمان آن میرفت که فرایند نوسازی دولت نیز به زیان منافع ملی باشد. نوسازی از بالا و فرایند سریع غربی شدن همزمان شبکه های همدردی اجتماعی را به خطر انداخته و در نتیجه هویت ملی را تهدید میکرد. اعتراض سیاسی که سرکوب خشونت آمیز آنرا تشدید میکرد، توسط نوعی مقاومت فرهنگی که در جستجوی پاسخ هایی واقعی بود تغذیه میشد. نیم قرن طول کشید تا روشنفکران آنرا ضابطه بندی کنند، اما در مورد انقلاب از کاتالیزور [ماده تسریع کننده] ایدئولوژی استفاده کردند. سه تن از روشنفکران بدلیل تحلیلهایشان از غرب، مدرنیته، دگرگونی اجتماعی و ارتباط دادن آن با هویت فرهنگی این جنبش را تحت تاثیر قرار دادند.

### **جلال آل احمد، علی شریعتی و مرتضی مطهری**

البته این سه روشنفکر در سالهای ۱۹۷۰-۱۹۶۰ انحصار عرصه روشنفکری را در اختیار نداشتند. دیگر روشنفکران نیز سعی در تحلیل پرسشهای اساسی داشتند که در جامعه در حال جهش ایران مطرح میشد و میکوشیدند برای آن پاسخهایی بیابند. علت انتخاب این سه تن بر مبنای شماری معیار است. در وهله نخست، محبوبیت نوشته ها، خوانندگان بسیار که محدود به قشر مشخصی نیست، چیزی که روشنفکران وابسته به رژیم شاهنشاهی را به سود جریانهای فکری دیگر از میدان بدر میکند. میتوان سه گرایش را در میان این جریانها متمایز کرد: جنبش اسلامی- ملی گرا که روشنفکران روحانی و غیر روحانی چون آیت الله طالقانی مهدی بازرگان و علی شریعتی را بدور خویش گرد می‌آورد. محبوبترین روشنفکران چپ جلال آل احمد و صمد بهرنگی بودند. و سرانجام آیت الله مطهری که

<sup>117</sup>. Fred Holiday, *ibid*.

نماینده رادیکالترین جریان اسلامی است. چون در اینجا تنها سخن از روشنفکران هم نسل است از آیت الله طالقانی و مهدی بازرگان صحبتی نخواهیم کرد و از میان آل احمد و بهرنگی - گفتار هویتی بهرنگی بعد اسلامی فرهنگ ایرانی را نادیده میگیرد - آل احمد را انتخاب کردیم تا با در نظر گرفتن این سه گرایش به ارتباط این سه گفتار هویتی بپردازیم: اسلامی بودن [اسلامیت]، ایرانی بودن [ایرانیت] و نوگرا بودن [نوگرایی].

بعد از گزیده ای از زندگی هر کدام از این سه متفکر، به تحلیل گفتار آنها در باب غرب، مدرنیته، تحول اجتماعی، تداوم فرهنگی و همچنین نمونه های جدید بازیگران تحول اجتماعی مورد پیشنهاد آنان خواهیم پرداخت. و سرانجام، سعی خواهیم کرد از مسائل هویتی تفسیری ترکیبی ارائه دهیم و منطق درونی گفتاری را آشکار کنیم که در ایران بعد از انقلاب مبدل به گفتار مسلط شد.

این روشنفکران که بین سالهای ۱۹۳۳-۱۹۲۹ متولد شده اند به یک نسل تعلق داشته و شاهد رویدادهای سیاسی اجتماعی مشابهی بوده اند. هر سه روشنفکر شهرستانی هستند. طالقان برای آل احمد، خراسان برای شریعتی و مطهری یعنی در مناطقی که تاریخ آن مشحون از ملی گرایی و تشیع مبارزه جوست محیط خانوادگی این سه روشنفکران اسلامی بود و پدر هریک از آنها روحانی است. پدر مطهری در همان کسوت روحانی و محیط روستایی باقی ماند، اما پدر شریعتی، که سیاسی تر بود به شهر آمد و کسوت روحانی را کنار نهاد تا در فضائی آکنده از سرکوب بتواند به فعالیتهایش بپردازد. پدر آل احمد کسوت روحانی را ترک کرد اما به برداشتهای سنتی اسلامی وفادار ماند. بنابراین هر سه روشنفکر در محیطی اجتماعی ساده و عمیقاً اسلامی پرورده شده اند. مطهری با انتخاب کردن کسوت اسلامی در آن محیط باقی ماند. دو روشنفکر دیگر با حفظ علائق خانوادگی و دوستی با روحانیت وارد محیطی غیر روحانی شدند. هر سه در رشته علوم انسانی به تحصیل پرداختند: مطهری در فلسفه و فقه در حوزه های علمیه قم و مشهد، دو تن دیگر در ادبیات در دانشگاه. شریعتی در فرانسه ادامه تحصیل میدهد. سپس هر سه به تدریس میپردازند. آل احمد در آموزش و پرورش میماند، اما مطهری و شریعتی بدلیل اسلامگرایی از دانشگاه اخراج شده و مبدل به معلمان سیار میشوند.

از لحاظ تعهد سیاسی، آل احمد فعالیت خود را با ورود به حزب توده آغاز میکند اما بعد از چندی از آن خارج میشود در حالی که در درون حزب روشنفکری ارگانیک محسوب میشد. در چهارچوب یک جنبش سوسیالیستی [نیروی سوم که آل احمد یکی از بنیانگزاران آن بود] او از ملی شدن نفت توسط دکتر محمد مصدق حمایت کرد. سپس از هرگونه فعالیت سیاسی کناره گرفت. در سالهای ۶۰ میلادی او به مطالعه ظرفیت انقلابی و آزادیبخش اسلام میپردازد و بارها خواستار بازگشت به هویت اسلامی میگردد. مرگ ناگهانی او در سال ۱۹۶۹ در سن ۴۶ سالگی به فعالیتهای این روشنفکر خاتمه میدهد.

علی شریعتی از همان اوان جوانی در جنبش ملی دکتر مصدق به فعالیت پرداخت و همزمان وارد جنبش تجدید اسلام بنام «خداپرستان سوسیالیست» شد. هنگام اقامت در فرانسه به پایه ریزی شاخه خارجی نهضت آزادی ایران دست زد و بهنگام بازگشت به

کشور دیگر مبدل به یک ایدئولوگ گشته بود. نوشته ها و درسهای او در اسلامی شدن جوانان ایرانی در سالهای ۶۰ و ۷۰ نقش مهمی ایفاء کردند. او به زندان افتاد، شکنجه دید و تبعید شد. بعد از آن به انگلستان رفت و همانجا بود که در سال ۱۹۷۷ در شرایط مرموزی در ۴۶ سالگی فوت کرد.

فعالتهای مطهری محدود به حوزه اسلامی میشود. او از جنبش ملی دکتر مصدق تنها به این علت حمایت کرد که در بعد مبارزه برای رهایی ملی با ایدئولوژی اسلامی سازگار بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد، او حوزه علمیه را ترک کرد و به تهران آمد و در حوزه های روحانی و غیر روحانی به فعالیت پرداخت. سپس به طور کامل وارد جنبش اسلامی به رهبری آیت الله خمینی شد و مبدل به یکی از همکاران بسیار نزدیک وی گردید. او یکی از طراحان حکومت اسلامی است که بعد از پیروزی انقلاب به ریاست شورای انقلاب رسید، در سال ۱۹۷۹، در سن ۵۹ سالگی در تهران ترور شد.

ریشه مذهبی خانوادگی و مسیر روحی-فکریشان این سه روشنفکر را مبدل به شاهدان ممتاز تغییر اجتماعی میکند. حرفه تدریس و معلمی را بطورکامل بدوش گرفته و دغدغه اصلی آنها یافتن پاسخی است به مسائل بنیادین جوانان، پاسخهایی که انتخاب اجتماعی و فرهنگی جوانان را تبیین کند.

در ایران سالهای ۶۰ میلادی که آکنده از سرکوب سیاسی و نزاعهای اجتماعی است جوانان که بطور ناکافی آموزش دیده اند در مقابل نوسازی یا مدرنیزاسیون که انبوهی از داده های خارجی را وارد کشور میکند خود را بیدفاع میبینند. ناامیدی و سنگینی جمعیتی جوانان بدل به یک مسئله اجتماعی عمیق میشود که روشنفکر نمی تواند در مقابل آن بی تفاوت مانده و به کاوش نپردازد. واکنشهای اولیه در مقابل نوسازی قلدر مآبانه پهلوی ها پر از افراطی گری و تشویش بود.<sup>۱۱۸</sup>

رد بعد سیاسی نوگرایی منجر به نفی سیستماتیک هرگونه نوآوری میشد. تسلیم و افسون شدگی ناعاقلانه در مقابل غرب باعث شد تا مدرنیزاسیون با غربی شدن یکی پنداشته شود و در نتیجه مدرنیته بنوعی مترادف از دست دادن هویت اجتماعی فرهنگی باشد. گزینه جانشین در این حالت در خود فرورفتن منفعلانه و پناه گرفتن در سنت منجمد را در مقابل بی ریشه شدن قرار میدهد.

تامل در باب این بن بست دوگانه که جامعه در آن فرو رفته و جوانانی که سر به شورش برداشته اند موضوع اصلی اندیشه های آل احمد، مطهری و شریعتی را تشکیل میدهد. پرسش در باره دگرگونی اجتماعی در ارتباط با هویت فرهنگی و ملی آنها را به طرح مسایل هویتی دیگری وامیدارد که در آن غرب عنصری بنیادین بشمار می آید.<sup>۱۱۹</sup>

<sup>۱۱۸</sup> معماری انقلاب اسلامی ایران، مطالعات ایرانی، ۶-۳، ۱۹۸۶

<sup>۱۱۹</sup> به مقدمه حامد الگار بر ترجمه انگلیسی کتاب مرتضی مطهری بنام "پایه های تفکر اسلامی، خدا و

عالم"<sup>۱۱۹</sup> ترجمه کامپیل، انتشارات دانشگاه برکلی مراجعه شود.



گفتار آنها در باره غرب ریشه در تاریخ دارد: از ابتدای امپراتوری ایران تا زمان ما و حتی در دوره جنگهای صلیبی و بویژه در دوران استعمار گفتار اصلی همین است.

روابط بین دو تمدن با تعبیراتی چون رقابت، توطئه، فریب و سلطه توصیف میشوند و برداشت از غرب که نتیجه این رویارویی است هر چه بیشتر جنبه منفی می‌یابد. رقابت، مشخصه دوران امپراتوری ایران و جنگهای صلیبی است. غرب استعمارگر متهم است. اما وقتی سخن از غرب امروزی است دیدگاه منفی نسبت به آن به اوج خود میرسد. تحت پوشش یک لائیسیته ظاهراً تساهل گر، غرب متهم است که همان دشمنی دوران مسیحیت را نسبت به اسلام دنبال میکند. اما در حالی که دیروز غرب مسیحی تنها رقیب اسلام بشمار میرفت، غرب امروزی کاملاً سلطه جوست .

برداشت از غرب در نزد این روشنفکران به یک دنیای فکری- فرهنگی برمیگردد که غرب و شرق را در بر میگیرد. مارکسیسم، ایدئولوژی شرق بعنوان محصول اندیشه غرب تلقی میشود که شاید با ایدئولوژیهای غربی در تنازع باشد اما در مورد استعمار و استثمارکردن اسلام با سرمایه داری و لیبرالیسم هم آواست .

آل احمد، مارکسیست قدیمی مایوس اعلام میدارد که دوران تقسیم جهان به دو بلوک شرق و غرب به سر آمده و توطئه های شرق و غرب علیه اسلام را محکوم میکند. شریعتی که همیشه از این تصورات بدور مانده، لحن بسیار تندتری دارد: به خودت بگو که شرق گرگ است و غرب سگ هار و هردو تشنه استعمار کردن. مطهری به نوبه خود از استعمار سیاه و استعمار سرخ سخن میگوید و بر این باور است که بین هردو بلوک تنها تفاوت راهبردی [استراتژی] در باره جهان اسلام وجود دارد.

هر سه بر کینه غرب و شرق علیه جهان اسلام تاکید می‌ورزند. شرق میخواهد اسلام را نابود سازد در حالیکه غرب میخواهد آنرا در حالت عقب ماندگی و فرمانبری نگه دارد. غرب مدرن نماد شر است همانند رقیبی دوسر که اکنون ارباب گشته، غارت و چپاول وی را ثروتمند کرده و پیشرفتهای علمی و فنی وی را سر مست از باده قدرت کرده است .

تکفیر غرب استعمارگر [مسیحی، لائیک یا ملحد] در ایران چیز تازه ای نیست. در دوران دیگری از مبارزه ملی، از ابتدای قرن بیستم تا کودتای ۲۸ مرداد میتوان در اذهان توده ها یا از زبان روشنفکران، رد خشونت بار غرب را شاهد بود. اما از ابتدای دهه ۶۰ میلادی، اصطلاح غربزدگی به این برداشت منفی از غرب اضافه میگردد.

غربزدگی عنوان کتابی است که در سال ۱۹۶۲ توسط جلال آل احمد نوشته شده و به تحلیل از خود بیگانگی فرهنگی و فرایند سلطه غرب بر ایران می‌پردازد. ساختار معنایی این واژه بسیار گویاست. این اصطلاح ترکیبی است از کلمه غرب و پسوند زدگی از فعل زدن که برای توصیف یک یورش جسمی- روحی خشونت بار بکار میرود. ساختاری که فرد غربزده را وصف میکند از او فردی طاعون زده یا قربانی فاجعه ای طبیعی میسازد. با توصیف غرب بعنوان دشمن انسان و ایرانی بعنوان قربانی وی، اصطلاح غربزدگی خشونت بار ترین کلمه ای است برای بیان ارتباط خود با دیگری و بخوبی اهمیت آن پدیده مفهومی- ذهنی را میرساند که از آن پس در روابط با غرب سنگینی خواهد کرد.

بکارگیری و قبول کلمه غربزدگی توسط محافل مخالف [دینی و غیر دینی] و سپس توسط همه روشنفکران، دانشجویان، دانش آموزان آنرا مبدل به مقوله ای زبانی و بازنمونی ساخت که در آن گفتاری جدید در باب جامعه، ستیزها و تضادهای آن، بحران هویتی و وابستگی به غرب ظهور کرد.<sup>۱۲۰</sup>

شریعتی این تحلیل آل احمد را دنبال و تعمیق میبخشد. مطهری مایل است از اصطلاح مسخ فرهنگی استفاده کند اما در گفتار او نیز اصطلاح غربزدگی دیده میشود. شدت انکار و نفی غرب بعنوان قدرتی سلطه جو نباید برداشت کلی از غرب را تحت الشعاع قرار دهد. تصویر شیطانی نه همیشگی است و نه هنوز در تصور غرب در ایران، اساسی محسوب میشود. این تصویر ناشی از شرایط اجتماعی-سیاسی و فرهنگی ویژه ای است و نوعی پاسخ خشونت بار و تدافعی است در قبال یورش به چهره و هویت خویشان.

در واقع، بازنمون غرب بدلائل مختلف از کلیشه چیز بد مصون میماند. در وهله اول، جامعه ایران بطور سنتی جامعه ای بسته نیست. در طول تاریخ، از امپراتوری ایران تا ابتدای این قرن، فرهنگهای بیگانه زیادی بدرون فرهنگ ایران نفوذ کرده و جذب آن شده اند. به هنگام انقلاب مشروطیت به ویژه گونه دیگری از نفوذ به نهادهای سیاسی- فرهنگی رسوخ کرد. در طی سالهای بیست میلادی، تحت سلطنت رضا شاه این نوع نفوذ بدلیل ایرانیگری ضد اسلامی اصلاح طلبان شدت میگیرد. اما بجز عده ای از روشنفکران نوگرا که خواهان آن بودند که کشور از سر تا پا غربی شود، دستاورد های غرب لزوماً ناسازگار با هویت فرهنگی و ملی تلقی نمیشد. روشنفکرانی چون دکتر مصدق و مهدی بازرگان دونمونه از محفل روشنفکری ایران بعد از جنگ محسوب میشوند.

در شرایط سالهای ۶۰ و ۷۰ به موازات رد وسیع غرب گروه آگاهی از مردم وجود دارند که به غرب ابراز علاقه کرده و از فرهنگ آن تغذیه میکنند و در عین حال در باره جامعه ایران از خود پرسش میکنند. آل احمد، شریعتی و مطهری از آن جمله اند. رویکرد منطقی آنها نسبت به سلطه گری غرب به معنی رد دستاوردهای آن یا ابراز بیعلاقگی نسبت به آن نیست. بر خلاف آنچه میتوان تصور کرد، این انکار غرب نیست که گفتار آنها را شکل میدهد، بلکه زیر سوال بردن داده های سنتی و نقش و عملکرد بازیگران اجتماعی گفتار اصلی آنان است.

### جایگاه غرب

بعد از مشاهده عقب ماندگی و فقر، عدم توسعه و نابسامانی فرهنگی و عبارت بهتر انحطاط جامعه ایران، این روشنفکران به جستجوی علل آن میپردازند و این غرب نیست که بعنوان مسئول معرفی میشود. در وهله اول، نخبگان، رهبران سیاسی، روحانیون و

<sup>120</sup> برای مقایسه افکار آل احمد و شریعتی رجوع شود به مقاله هانسون<sup>۶۷</sup> غربزدگی ایران: توصیف و واکنش

بهرنگی، آل احمد، شریعتی، روزنامه بین المللی خاورمیانه، [۱]۱۵، ۱۹۸۳، صفحات ۲۳-۱

روشنفکران مسئول این وضعیت شناخته شده و متهم به این میشوند که به وظیفه خود بعنوان عامل تغییر اجتماعی و حافظ هویت فرهنگی، عمل نکرده و مسئول این بحران هستند. مسئول بعدی مردم هستند که با عدم هوشیاری در مقابل حکومتی که قادر به ایفای نقش خود نیست قیام نمی کنند. مظهري چنین رویکردی را بخوبی خلاصه میکند: نمی خواهیم شما را به سخره گرفته و بگویم که استعمار و استثمار مسئول این وضعیت هستند. ما از قبل در این حالت بودیم، اما امروز آنها ما را در چنین حالتی نگه میدارند.

مسئولیت غرب در واقع پسینی است، بعبارت دیگر چنانچه آل احمد میگوید: اگر کرم از قبل در سیب نبود غرب هرگز نمی توانست بر ملت ایران مسلط شود. با اینحال سلطه غرب از آن پس مانعی است بر سر هر طرح اصلاحی که بخواهد علل اولیه این انحطاط را ریشه کن کند. بنابراین مبارزه با غرب از نظر آنها در چهار چوب یک راه حل اصلاح طلبانه فرهنگی جای میگیرد که هدفش رهایی از نفوذ و سلطه غرب است. در همین مسیر بازگشت به خویشتن است که «دیگری غربی» نیز هویت واقعی خود را بازیافته و با رهایی از دیدگاه سلطه جویانه میتواند دوباره مبدل به یک رقیب، همکار، طرف گفتگو و حتی نزدیکتر از آن شود.

بنابراین اعتراف و شناسایی دست آوردهای بالقوه و بالفعل غرب داده ای بسیار روشن در گفتار آل احمد، شریعتی و مظهري است. اما این شناسایی در قبال عناصری است که قابل جذب به فرهنگ ملی باشند بی آنکه هویت فرهنگی و استقلال ملی را به خطر اندازند. بدین ترتیب، گشایش فکری بی قید و شرط اصلاح گران ابتدای قرن بیستم دیگر رواج ندارد. «روشنفکران نوگرای» سالهای ۶۰ تنها خواهان نوعی گشایش کنترل شده هستند. اگر اصلاح طلبان اولیه خواهان شباهت کامل به غرب و تقلید از آن در همه جوانب بودند، روشنفکران نسل دوم خواهان شناختن غرب و عوامل ترقی آن هستند.<sup>121</sup>

آل احمد تربیت شده دانشگاه نبود، اما سفرهای مرتب او به اروپا، امریکا و شوروی شناخت او را از فرهنگ غرب کامل کردند. آثار ترجمه شده توسط وی نویسندگان و روشنفکران غربی مانند کامو، سارتر، ژید و یونسکو را به خوانندگان ایرانی معرفی کرد. به غیر از ترجمه آثار این نویسندگان، آل احمد اغلب از کسانی چون مارکوزه، گرامشی، آرون، برنانوس و سلین [در نوشته های جامعه شناختی] نقل قول میکند. او حتی از مستشرقان غربی نقل قول میکند هر چند آنها را به همدستی با غرب متهم می کند. دنیای فکری و ذهنی آل احمد پر از ارجاعات، مفهومات و اندیشه های غربی است که برای گسترش گفتار خود و تدقیق کاوش جامعه ایران از آن بهره میگیرد. بجز نقل قولهای همیشگی در آثار وی اشارات و استفاده های زیادی از روشنفکران متعهد و معترض غرب دیده میشود. روشنفکران انقلابی جهان سوم که در غرب پرورده شده اند مانند امه سزر، آلبر ممی و فرانتز فانون در آثار وی حضور دارند و در واقع «غریزدگی» آل احمد را میتوان نسخه

121. جوانی پر رنج، تهران، موسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۴۱ ناصرالدین صاحب الزمانی

ایرانی کتاب « پرتره فرد استعمار زده » و « نفرین شدگان زمین » دانست که در واقع او هم عصر نویسنده آنهاست.

اما در مورد شریعتی باید گفت که علاقه و توجه او به متفکران و روشنفکران غربی به دوران اقامت او در فرانسه برمی گردد. در سال ۱۹۵۷، او کتابی از الکسیس کارل بنام « نیایش » را ترجمه کرده بود تا سازگاری سیر روحی و ذهنیت علمی را ثابت کند. این علاقه در دوران دانشجویی و در فرانسه بیشتر شد چرا که وی به تعمیق شناخت خود از تاریخ و فلسفه غرب پرداخت. مارکسیسم بعنوان ایدئولوژی، ماتریالیسم تاریخی بعنوان فلسفه، اومانیسم، اگزستانسیالیسم تفکر وی را بخود مشغول میدارند، تا جایی که رویکرد عقیدتی وی را به چالش میکشند. اما او آنها را نیز به نقد میکشد. گاهی بنیادهای این اندیشه ها را رد میکند، گاهی تناقضات آنها آشکار میکند و گاهی ناسازگاری این یا آن برداشت را با جهان بینی اسلامی خاطر نشان می‌سازد، به نحوی که برخی از آنها را در برداشتهای ایدئولوژیک خود بکار میگیرد.

او خود را مدیون روشنفکران و متفکران غربی میدانند و سعی میکند در دانشگاه محل تدریس خود در مشهد به شناساندن آنها بپردازد. علاقه شریعتی به غرب در واقع رویکردی دوگانه دارد. میل او به اندیشیدن وی را به تعمیق شناختش از تمدنی و میدارد که از نظر او عمیق است و ازسویی دیگر دغدغه تقویت چهار چوب نظری طرح اصلاح فرهنگیش، او را و میدارد تا دنبال اندیشه و مفاهیم جدیدی در مباحثات فکری غرب باشد.<sup>۱۲۲</sup>

تعهد او به استقلال ملی و اعتقادات اسلامیش که در واقع پایه مبارزه او علیه سلطه غرب در ایران بشمار میروند وی را و میدارد که از میان متفکران غرب دست به انتخاب بزند. به متفکرانی که او آنها را « تک ستاره های آسمان غرب » مینامد [پلانک، کارل، برگسون، یاسپرس، سارتر و غیره] روشنفکران و اندیشمندان زیادی را باید افزود که شریعتی از آثارشان بهره میگیرد [هگل، بیکن، مارکس، وبر، دورکیم، توین بی، گوروچی، لوفور، ماسینیون، برک، غیره]. همچنین روشنفکران جهان سوم که در غرب تربیت شده اند مانند فانون، مولود، اوزگان، کاتب یاسین و غیره تفکرات وی را در باب مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مرتبط با استعمار غرب پرورده میکنند. او همچنین بطور خلاصه تر از صدها نویسنده، متفکر، دانشمند، فیلسوف، جامعه شناس، مورخ و ادیب غرب [کهن و جدید] در سی و پنج جلد از کتابهای چاپ شده اش استفاده میکند. بی شک او یکی از معدود روشنفکران ایرانی است که حضور فرهنگ غرب در آثار و تفکراتش بسیار نمودار است.<sup>۱۲۳</sup> چهره روشنفکری مطهری متفاوت از دو روشنفکر دیگر است. در طی دوران تحصیل در حوزه های علمیه که در آن زبانهای خارجی حضور نداشت، مطهری غرب را تنها از راه

<sup>122</sup> . شریعتی، چه باید کرد، تهران، دفتر تدوین و تنظیم،

<sup>123</sup> . رجوع شود به مقاله یاباری هلنکور، "رد غرب و راهبرد هویتی در ایران"، مجله فرانسوی علوم سیاسی،

ترجمه آثار غربی به زبانهای فارسی و عربی می‌شناسد. اولین سفر وی به غرب به‌همراه استادش علامه طباطبایی بود که برای معالجه به لندن رفته بود. اقامت دوم وی که کمی طولانیتر بود، او را در سال ۱۹۷۸ به نوفل لوشاتو یعنی به محل تبعید آیت الله خمینی برد. سختی دسترسی به منابع مانع از تلاش وی برای شناخت آثار متفکران و فیلسوفان غرب نشد. او که در حوزه فلسفه درس خوانده بود پایه‌های یونانی فلسفه غرب را می‌شناخت. اما شناخت او از فلسفه معاصر تنها از راه ترجمه فارسی متون مارکس و انگلس صورت می‌گیرد که توسط روشنفکران مارکسیست ایرانی برگردانده شده بودند. او بعدها آثار ترجمه شده دیگر فلاسفه کلاسیک و معاصر را خواند.

او در مقابله آثار فلسفی و ایدئولوژیک غرب و اسلام مرتباً از فلاسفه غرب [دکارت، بیکن، هیوم، کانت، اسپنسر، داروین، راسل، دورکیم، فویرباخ، مارکس، انگلس، سارتر و غیره] نقل قول میکند. بیشترین توجه او معطوف به بنیادهای فلسفی ماتریالیسم است. او با انتقاد از «بی انسجامی» و «تضادهای درونی ماتریالیسم» آنرا یک جهان بینی میداند نه یک فلسفه: «ماتریالیسم فلسفه ای است که از فلسفه بیخبر است.» با اعتقاد به اینکه اسلام در محیطی که علم، شناخت و تبادل اندیشه‌ها حاکم است تقویت میشود او به دنبال مباحثه میان اسلام و مارکسیسم است برای تعمیق شناخت آندو، مباحثه‌ایکه به نظر او مطمئناً اسلام از آن پیروز بیرون خواهد آمد. او حتی به ریاست دانشکده الهیات دانشگاه تهران تاسیس یک کرسی شناخت مارکسیسم را پیشنهاد کرد به شرطی که یک مارکسیست معتقد مسئولیت آنرا بعهده گیرد تا مباحثات واقعی باشند. او معمولاً در داوریهای خود در مورد روشنفکران غربی که با آنها موافق نیست با اعتدال برخورد میکند. از تکفیر خودداری کرده و بیشتر خواهان مقابله فکری است. علیرغم عدم دسترسی مستقیم به منابع و شناخت ناکافی از جامعه غرب، بحثهای نظری و روش شناختی مطهری در باب تقابل اسلام - یعنی جهان بینی، فلسفه و ایدئولوژی او- و غرب تحسین بر انگیز است. از میان علمای معاصر، او کسی است که بیشترین تلاش را برای شناختن تفکر غربی نموده و به محافل مذهبی امکان داده است باب گفتگو را با اندیشه‌های غرب بگشاید.

### **بازیگران جدید دگرگونی اجتماعی**

همزمان با طرح پرسشهایی در باره غربزدگی و از خود بیگانگی، رکود اجتماعی و رد مدرنیته، آل احمد، شریعتی و مطهری باب تفکر انتقادی در مورد نقش و وظیفه بازیگران اجتماعی نوین گشوده و نمونه‌های جدیدی را پیشنهاد میکنند. هر سه معتقد به ضرورت یافتن راهی میان سنت گرایی و نوگرایی هستند، این راه را باید بازیگران جدید بگشایند چرا که نه روحانیت «آسوده طلب» که در حاشیه جامعه قرار گرفته تا «نگاهبان موزه باستانشناسی» باشد و نه روشنفکر نوگرا که از فرهنگ ملی گسسته و مبدل به عامل استعمار گشته نمی‌توانند چنین مسئولیتی را عهده دار شوند. به باور آنها باید از میان ایندو گروه نسلی جدید از روشنفکران اصلاح طلب بیرون آیند که قادر باشند عناصر اساسی بسیج ملی را در میراث فرهنگی کشور جستجو کنند و مدرنیته را بر مبنای معیارهای عقلی تفسیر کرده و فقط آنچه را نگه دارد که میتواند در خدمت اهداف جامعه و تحول آن قرار گیرد.

در دوره انتقالی که جامعه ایران سپری میکند، شریعتی به نقش روشنفکر « واقعی » روحانی یا غیر روحانی تاکید ورزیده و بر این باور است که وی میباید در « میدان مبارزه » فکری، عقیدتی و سیاسی حاضر باشد: « اگر در میدان مبارزه نیستی، چه اهمیتی دارد گر در مسجد باشی یا در میخانه. »<sup>۱۲۴</sup>

به باور مطهری این روحانی اصلاح طلب است که باید نقش بازیگر و هدایتگر را در جامعه ایفا کند. او باید خود را از سلطه محافظه کارانه « توده بی خبر » رهانیده و طبقه تحصیلکرده و روشنفکر جامعه را که حامل تفکری جدید باشد با خود همراه سازد:

« سالک راه کسی است که میداند کاروان را به کجا هدایت کند [...] امروز جهان مکان رقابت علمی و فنی است. باید جامعه را بسیج کرد. نشستن و انتقاد کردن و دستور دادن به معنی رهبری کردن نیست. »<sup>۱۲۵</sup>

به نظر آل احمد، بازیگر اجتماعی حقیقی « آن روشنفکر درون اندیش » باید جایگزین « علمای نوگرایی » شوند که امروز دیگر در میان ما نیستند. وظیفه اصلی او در جامعه تحت سلطه غرب مبارزه با نفوذ آن است « بی آنکه به توجیه حکومت وقت پرداخته یا به آن خدمت کند، باید به خدمت طبقات محروم در آید. »

نقطه مشترک روشنفکر واقعی، روشنفکر درون اندیش و روشنفکر اصلاح طلب این است که در تاریخ و فرهنگ ملی ریشه دارند و در مقابل دگرگونی جامعه گشایش فکری دارند. راهبرد هویتی « نوزایی تفکر دینی » مطهری، یا بازسازی « هویت ایرانی - اسلامی » شریعتی یا « تمامیت اسلامی » آل احمد همگی در نقطه تقاطع دنیای فکری - فرهنگی غرب، اسلام و ایران بهم می پیوندند.<sup>۱۲۶</sup>

اگر تحلیل گفتاری این روشنفکران منجر به بازیافت نوعی هم اندیشی در باب سرشت و اهمیت نقش روشنفکر متعهد و اصلاح طلب می شود، اختلاف دیدگاه آنها به ویژه بر سر چگونگی تحلیل هویت اجتماعی آشکار است. از نظر آل احمد روشنفکر نباید منقاد هیچ قدرتی باشد « چه زمینی [دولت، ارتش... ]، چه آسمانی [دین] » چرا که عمل به اندیشه آزاد شرط لازم و اولیه برای آن است که یک بازیگر اجتماعی بتواند وظیفه خود را بعنوان روشنفکر ایفاء کند. البته، هیچ چیز باعث طغیان علیه قوانین مدنی یا فرامین اخلاقی و دینی نمیکرد. به باور وی، بعد اعتراضی تشیع می تواند به روحانیت کمک کند که مبدل به روشنفکر شوند اما در مقابل، تعصب و سنت گرایی آنها با نقش اصلاح طلبی اجتماعی ناسازگار است. به همین دلیل، روشنفکر درون اندیش آل احمد لاجرم غیر روحانی [لائیک] است هر چند که هویت او ریشه در تاریخ و فرهنگ اسلامی دارد.

در مقابل، به باور مطهری، آگاه کردن، اصلاح و هدایت وظایفی هستند که ضرورتاً باید

124. جمله معروف سید حسن تقی زاده از بانیان انقلاب مشروطیت

125. مرتضی مطهری، ده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۶۱

126. غریبزدگی، همان

بعهدده روحانیت باشند، مصلح باید یک عالم دینی باشد. اگر همکاری میان روشنفکران مسلمان و روحانیون بعنوان عاملی ضروری تلقی می‌شود، اصلاح و تفسیر در حوزه دین تنها در صلاحیت انحصاری «کارشناسان» است. گسترش حوزه نفوذ دین به لطف نهضت اسلامی می‌تواند نقش مجتهد را بعنوان مصلح اجتماعی تقویت کند و به همین دلیل، یک روشنفکر لائیک گرچه معتقد هم باشد، تنها در چهارچوب همکاری با روحانیت میتواند حائز نوعی مشروعیت در حوزه دین گردد.

موضع شریعتی در این باره پیچیده تر و مبهم تر به نظر میرسد. در واقع میتوان گفت که دیدگاه وی میان این دو نظر واقع میشود. او وقتی خواهان نگاهی سیاسی تیز بینانه، شناخت واقعی غرب و ریشه دار بودن روشنفکر در فرهنگ و تاریخ ملی خود است، به دیدگاه آل احمد نزدیک میشود. هنگامی که ضرورت عاجل خروج روحانیت از انزوای حوزه های علمیه را خواستار است تا واقعیت جامعه را درک کرده و بعنوان نمایندگان واقعی «امام» امت را رهبری کنند، دیدگاه او به مطهری نزدیک میگردد. از دید شریعتی، « روشنفکر مسلمان » در نقطه تقاطع و اصطکاک میان فرهنگ و ایمان اسلامی از یک سو و الگوی غربی، لائیک و نوگرا از سوی دیگر واقع میشود، این امر خود اهمیت نقش وی در اصلاح اجتماعی را آشکار میکند.

از نظر شریعتی، روشنفکر واقعی میتواند هم لائیک [غیر روحانی] و هم روحانی باشد. اما در شرایط اجتماعی ۱۹۷۰-۱۹۶۰ ایران، این روشنفکر غیر روحانی مسلمان است که از نظر او میتواند پیوندی باشد میان خویشتن [هویت] و دیگری، بودن و گشتن، اسلام و مدرنیته و به نحو بهتری میتواند نقش اصلاح طلب را بازی کند.<sup>۱۲۷</sup>

آل احمد، شریعتی و مطهری هر سه خود نمونه این نوع روشنفکری هستند که خود در جستجوی برجسته نمودن و شناساندن آن در جامعه ایران هستند. حضور همزمانشان در صحنه سیاسی و فرهنگی مخالفان رژیم شاهنشاهی و نوع ارتباط میان آنها بیانگر پیچیدگی تعامل میان مقولات گونه گون روشنفکران است.

گرچه میتوان از روابط خوب میان آل احمد- شریعتی و شریعتی- مطهری سخن گفت، اما به نظر میرسد که بین آل احمد و مطهری روابط چندانی وجود نداشت. شبکه روابط و حوزه نفوذ آنها تا حدی از هم متمایز بود: گرچه گفتار آل احمد در میان روحانیون رسوخ کرد، اما با گفتار مطهری همخوانی چندانی نداشت. آل احمد خیلی زودتر از آن مردکه بتواند روابط احتمالی را با مطهری برقرار کند.

اولین ملاقات شریعتی و آل احمد بسیار دیر و تنها دو سال قبل از مرگ آل احمد صورت گرفت. با این حال، احترام متقابل و دوستی آندو روز بروز بیشتر میشد، به ویژه هنگامی که شریعتی برای فعالیتهای خود در حسینیه ارشاد به تهران میرفت.

به غیر از چند گواهی پراکنده، در آثار آنان نیز اشاراتی به روابطشان رفته است. آل احمد از نزدیکی دیدگاه هایش با دیدگاه های شریعتی میگوید و شریعتی نیز آل احمد را فانون ایران

127. رجوع شود به کتاب «کویر» نوشته شریعتی

و روشنفکر مطلوب جهان سوم تحت سلطه غرب دانست و او را با آشتی با اسلام تشویق میکند. ترک حزب توده و حمایت از جنبش دکتر مصدق، آل احمد را به شریعتی نزدیک تر کرد و شریعتی نیز به نوبه خود تفکر انتقادی مشابهی را در باب از خود بیگانگی فرهنگی و وابستگی به غرب در محافل روشنفکری لائیک ایران دنبال میکرد. بی آنکه مبدل به رقیب همدیگر شوند، ایندو روشنفکر همدیگر را تقویت کردند.

شریعتی و مطهری همدیگر را قبل از همکاری در حسینیه ارشاد میشناختند جایی که مطهری بعنوان یکی از بنیانگزاران این مؤسسه به شریعتی پیشنهاد کرد در کارهای پژوهشی و تدریس در این مرکز مشارکت جوید. دوستی و احترام متقابل میان آنها نیزگسترش یافت اما موفقیت گفتارها و سخنرانیهای شریعتی در حسینیه ارشاد او را ناخواسته در موقعیت رقابت فکری با مطهری قرار داد. بین آنها اختلافات نظری و روش شناختی، به ویژه بدلیل قرائتهای مختلف از قرآن وجود داشت. به باور مطهری که مجتهدی اصول گرا بود « نقد تاریخی قرآن » تنها هنگامی پذیرفتنی است که به بافت اجتماعی نزول کلام وحی اطلاق گردد. شریعتی که یک لائیک طرفدار اسلام اجتماعی است در کانون « تضاد و توافق » میان اسلام و غرب قرار میگیرد،<sup>128</sup> بی آنکه بخواهد از پیکره دینی تقدس زدایی بکند، شریعتی میخواهد تفاسیر معهود را با قرآنی نوین غنی سازد. با بهره گیری وسیع از روشها، مفاهیم و بازنمونهای علوم اجتماعی، او به نوعی تکثیر سطوح تحلیل و تفسیر میرسد، چیزی که تنها میتواند مایه نگرانی مجتهدی باشد که آماده محکوم کردن هرگونه انحراف نظری و آئینی است .

بتدریج که محبوبیت شریعتی در محافل غیر روحانی و روحانی [دانشگاه و حوزه] گسترش میافت، اختلاف آنها از حوزه فکری به حوزه سیاسی انتقال میافت. البته محبوبیت شریعتی خود مسئله ای واقعی بشمار نمی رفت چرا که نتیجه اش تنها بازگشت تحصیلکردگان به سوی اسلام یعنی حوزه حضور مشروع روحانیت میشد. اما حملات بیرحمانه شریعتی علیه بخش منجمد، سنتگرا و غیر سیاسی روحانیت، باعث اختلاف در محافل روحانی شده و مطهری را بعنوان ایدئولوگ نهضت آیت الله خمینی و رئیس « شورای روحانیت » [که فعالیت های مخفیانه داشت] نگران میکرد.

مطهری سعی میکرد با حفظ وحدت روحانیت، از دستاوردهای فکری همکار غیر روحانی و منتقد خود حفاظت کند چرا که محبوبیت وی میتوانست مکملی باشد برای جنبش اسلامی در محافل بریده از روحانیت. این تمرینی بود خطرناک چون جنبش اسلامی به علت ظهور گروههای انقلابی مسلمان که خواهان همکاری و حتی مبارزه در کنار گروههای مارکسیستی بودند، در خطر انحطاط و فروپاشی قرار داشت. تخمین نفوذ شریعتی در این رویدادها دشوار است اما این نفوذ واقعی بود چرا که نه خواسته شده و نه قابل کنترل بود .

---

<sup>128</sup> فانون در نوشته های شریعتی جایگاه مهمی دارد و از دید شریعتی، فانون الگوی ایده ال روشنفکر

جهان سوم است.



اما اختلاف میان شریعتی و مطهری هرگز تا مرزگسست یعنی چیزی که رژیم روی آن حساب میکرد] برای تضعیف اعتراضات اسلامی و برای جلوگیری از رادیکال شدن اسلام سیاسی [پیش نرفت. آنها بارها سعی کردند اختلافات و تنشها را کاهش داده یا آنرا کم اهمیت جلوه دهند. شهادتهای شفاهی و نوشته های منتشر شده بیانگر دشواری و پیچیدگی کنترل تنشهای عقیدتی و سیاسی بود میان یک روحانی اصلاح طلب و فیلسوف اصول گرا و یک روشنفکر لائیک اسلامگرای «التقاطی».

### مدرنیته و هویت

تعلق خاطر به استقلال ملی و هویت فرهنگی و همچنین فقدان افسون زدگی نامعقول در برابر غرب روشنفکر «جدید» را از روشنفکر قدیمی جدا میکند. واقعیت این است که آل احمد، شریعتی و مطهری توانستند خود شاهد فرایند دگرگونی اجتماعی و «مسخ فرهنگی» باشند که نتیجه اعمال اسلاف آنها بود. آنها متعلق به نسلی هستند که صدمات روانی ناشی از سیاست مدرن سازی رضا شاه را بیاد دارد و تا آن اندازه ساده لوح نیستند که تأثیرات غربی شدن و نوسازی تحمیلی را بپذیرند که هیچ ریشه ای در فرهنگ ملی ندارد. راهبرد هویتی آنان در قبال نوسازی شدن، آنها را از دیگر روشنفکران متمایز میکند.

### آل احمد: غربزدگی و راه حل‌های آن

از نظر آل احمد، بحران هویتی مابعد - غربزدگی نشانه اضطراب، گمگشتگی در مقابل گزینه های هویتی است که ضرورت فراوری از تصویر خویشتن در بعد زمانی آنرا ایجاب می‌کند:

«ما ملتی در حال دگردیسی هستیم و اگر در مقابل معیارهای زندگی و تفکراتمان دچار نوعی اضطراب هستیم بخاطر آنست که در حال پوست انداختن هستیم.»<sup>۱۲۹</sup>

او این اضطراب را با آن اضطرابی مقایسه میکند که غرب نیز در مقابل دگرگونی ناشی از حضور سهمگین فناوری حس میکند. با اینحال، او اذعان دارد که مورد ایران در سالهای ۶۰ بسیار غم انگیز است. ورود اجباری یک ملت عقب مانده به عصر مدرنیته نوعی دگرگونی است که از دو زاویه آسیب رسان است: آسیب نوگرایی و آسیب ناشی از محرومیت و حقارت معلول عدم کنترل عواقب نوسازی، یعنی در واقع آینده یک ملت: «غربزدگی مشخصه آن دوره تاریخی است که ما هنوز به ماشین، به اسرار طراحی و ساخت آن دسترسی نداریم، دوره ای تاریخی که ما هنوز با علوم نوین و فناوری بیگانه هستیم.»<sup>۱۳۰</sup>

بدینگونه غربزدگی نماد یک تغییر اجتماعی لجام گسیخته و تحمیلی ناشی از نوسازی تحمیلی است: «در مقابل فناوری، ما هنوز در عصر علی بابا و چهل دزد بغداد هستیم. ما از فرمول جادویی دزدها استفاده میکنیم تا بلکه در باز شود، اما برای ما گنجی پشت در

<sup>129</sup> آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، رواق، ۱۹۷۷

<sup>130</sup> . غربزدگی، همان

نیست. باید این دلمشغولی همیشگی یعنی یافتن فرمول جادویی و گنج را از فکر خود بدر کنیم. و باید در اندیشه فهمیدن مکانیسمی باشیم که به ما در باز کردن در کمک میکند» دسترسی به مدرنیته - علوم، فناوری، هنر...- از دید آل احمد نمی تواند توسط ملتی تصور شود که بخاطر احساس حقارت و ناتوانی نسبت به غرب که بنیانگزار نوین مدرنیته است، در تقدیر و جبرگرایی فرو رفته است. بنابراین با تفسیر تاریخ روابط ایران و غرب [که گاهی رقیب و گاهی همکار بوده اند]، وی سعی میکند با این احساس حقارت مبارزه کند: « امروزه، از میان ایندو، یکی زمینی را جارو میکند که دیگری بر آن مسلط است. [...] ایا زمان آن فرا نرسیده است که از خطر له شدن بوسیله غرب آگاه شویم؟ آیا نباید خود بیا خاسته و برای آغاز یورشی نجات بخش بسیج شویم؟»

این یورش چگونه است؟ در وهله نخست، عبارت است از بازگشت به هویت فرهنگی خویش، اما در وهله دوم باید علیه این « طلسم مدرنیته دروغین » مبارزه کنیم که غرب به گردن ملت‌های جهان سوم آویخته تا آنها را مصرف کننده فنآوری خویش سازد: « تا هنگامیکه تنها مصرف کننده باشیم نه سازنده ماشین، غریزه خواهیم ماند، پس از آن خطر ماشین گرایی دامان ما را نیز خواهد گرفت.»

اگر شناختن غرب لازمه خروج از غریزدگی است، برای نیافتادن در دام ماشین گرایی تنها شناختن ساز و کار ماشین کافی نیست، بلکه باید عواقب پیشرفت فنی را نیز کنترل کرد. نوآوری فنی که آل احمد خواهان آنست متفاوت از نوع غربی آنست. بحران ارزشها در دهه ۶۰ در غرب از نظر وی دلیلی است بر اینکه نوعی تسلط فنی بر مدرنیته وجود دارد که بعد اخلاقی آن درک نشده است.

هنگامی که آل احمد از نواقص، تضادها و محرومیت‌های جوامع غرب سخن میگوید برای خواستار شدن نوعی دگر از مدرنیته است، آن مدرنیته ای که تمامیت روانی و اخلاقی انسان را نابود نکند، بلکه بر عکس وی را از فلاکت رها سازد. پیام وی بسیار روشن است: ما باید در جایی و چیزی موفق شویم که غرب در آن شکست خورد.

### شریعتی: راه سوم

در وهله نخست، شریعتی خواهان یک قرائت جهانشمول از مدرنیته و پیشرفت علمی است: تمدن معاصر نتیجه همه تلاشهایی است که در طی سده ها تمام بشریت انجام داده است. بنابراین، مدرنیته در انحصار غرب نیست: « تمدن کنونی از باشکوه ترین تمدنهای انسانی است [...] آپولو تنها به آمریکا، یا به سفیدها یا سیاهان متعلق نیست بلکه به تمام بشریت تعلق دارد.»<sup>۱۳۱</sup>

پس از آن، او علیه دو نوع اختلاط هشدار میدهد: یکی دانستن مدرنیسمیون و غربی شدن و دیگری تحمیل ارزشهای وارداتی « از بالا » و اصلاحات فرهنگی واقعی: « تمدن و فرهنگ محصولات وارداتی نیستند. نمی توان آنها را همانند یک دستگاه تلویزیون یا رادیو یا یخچال از جایی به جایی برده و بعدا به کمک نیروی برق آنها را راه اندازی کرد. لازمه

۱۳۱. رک، چالش اسلام، گالیمار، ۱۹۸۱، صفحه ۲۴۱

تمدن و فرهنگ آماده سازی زمینه، کار عملی، تحمل، هوشیاری و هوشمندی توسط کسی است که آنرا به انجام میرساند. لازمه آن دگرگونی انسان، تفکر و شناخت محیط است. [...] تمدن وارداتی یعنی تقلید دائمی، یعنی فریبی که محکوم به شکست است. در این زمینه نمیتوان ادعا کرد که راه صد ساله را میتوان یک شبه طی کرد».

به چالش کشیدن «تمدن وارداتی»، رد «تقلید فرهنگی» و محکومیت غربزدگی به معنی محکومیت کامل غرب نیست. آنهایی که فرهنگ اروپایی را به مثابه یک آئین یا یک آموزه رد میکنند، اینکار را از روی جهالت یا تعصب انجام میدهند «محکومیت غربی شدن جامعه توسط یک روشنفکر تنها هنگامی مشروع است که وی فرهنگ و تمدن اروپایی را عمیقاً بشناسد و همچنین تاریخ، جامعه، فرهنگ و دین خود را».

از نظر وی، «رد تمدن غرب باعث استقلال نمیشود، بلکه تنها انزوا بار می آورد» و استقلال ملی با نوزایی فرهنگی و باز سازی هویت بعنوان عناصر یک زنجیر با انزوا و در خویش فرو رفتن کاملاً ناسازگار است. گشایش به روی دیگران و بویژه نسبت به تمدن غرب در واقع ضرورت «درمان کننده» است: «درمان بیماری غربزدگی و مدرنیسم تهوع آور تنها از راه شناخت حقیقی چهره و تفکر غرب امکانپذیر است».

اما اگر از نظر شریعتی غرب خود پادتن غربزدگی است، هرگونه درمانی باید مبتنی بر قابلیت تضمینی تاثیر آن باشد. پس، نوعی جهت مندی ایدئولوژیک در انتخاب منابع شناخت ضروری است تا پراکندگی فکری پیش نیاید اما «وقتی دارای یک روش تحلیلی و رویکردی درستی باشیم حتی دروغها و خرافات مبدل به ابزارهای آگاهی و شناخت واقعیت میگردد. بنابراین، هیچ مرزی برای شناخت غرب نیست، باید از روشهای دفاعی کهنه فراتر رفت و راه سومی میان رد نامعقول غرب و تقلید کورکورانه آن جستجو کرد.» هر انسانی کوشش دارد از پیشرفت تقلید کند. در مقابل هجوم غرب نباید چشمها را بست یا دچار خیرگی شد، باید نگاه کرد و درست دید.

برخاستن دوباره مقابل غرب و پیوستن به مبارزه عقیدتی و فرهنگی از نظر شریعتی یعنی اتصال گذشته و حال و آشتی با «شرق» باشکوه و قدرتمند: «ما شرقیها حتی تا سه قرن پیش تولید کننده تمدن بودیم، ما همیشه معلمان بشریت بوده ایم.»<sup>۱۳۲</sup> این اندیشه بیشتر از آنکه نوستالژی گذشته باشد بیشتر نوعی فرافکنی در آینده گذشته ایست که به صورت یک کمال مطلوب در آمده است. هدف چنین مدینه فاضله ای ساختن برداشت جدیدی از روابط غرب و ایران [شرقی-اسلامی] است. نوعی بسیج مبنی بر رقابت بالقوه است که دیگر نتیجه عقده حقارت نیست.

### مطهری: مدرنیته اسلامی

گشایش به مدرنیته در نزد مطهری با اصلاح و نوزایی تفکر دینی آمیخته است که به نظر وی در حالت «نیمه مرده» است. برای خارج کردن ایران از انحطاط و بخشیدن حیاتی نو

<sup>132</sup>. با خاش، حکومت آیت الله ها، ایران و انقلاب، لندن، توریس، ۱۹۸۵، صفحات ۴۳-۴۰.

به اسلامی سرزنده، مبارزه جو و روشنگر که نه تنها توده ها بلکه نخبگان را نیز بتواند جذب کند، مطهری تلاش میکند مدرنیته را به محافل مذهبی و بویژه روحانیت ببرد: « بدترین خصلت در نزد عوام، رد نو آوری و دفاع شدید از وضعیت موجود است. سپس بر علاقه قشر تحصیلکرده نسبت به مدرنیته تاکید میوزد: « طبقه دانش آموخته از راه تعلیم و آشنایی با تمدن نوین، شیوه فکری ویژه ای را بر میگزیند. این طبقه چه پیر یا جوان، طبقه ای را میسازد که حامل نوعی تفکر خاص در حال پیشرفت است، آنها پیران و جوانان آینده هستند.»

در چهارچوب نوزایی اسلامی و بازگشت به « اصول از یاد رفته » و به مفهوم حقیقی ارزشهای مسخ شده اسلام است که مطهری به جنگ چالشی دوگانه میروند: « نباید تصور کرد که علم دین را از میدان بدر خواهد برد. برخلاف تصورات معمول، اسلام در یک محیط علمی بیشتر پیشرفت میکند تا در یک محفل جاهل و بی خبر. اگر از آنچه جهالت بر سر ما و اسلام آورده است آگاه میشدیم آنوقت از جهالت می هراسیدیم نه از علم.<sup>۱۳۳</sup> علم بعنوان سنگ بنای هر تحول و پیشرفت، از نظر مطهری راهی است که منجر به نوزایی حقیقی اسلام خواهد شد. از دید وی، شناختن اسلام و اسلامی کردن جامعه بدون شناختن جهان و تمدن معاصر ناممکن است. هر جا که باشد، چه در غرب، چه در شرق، « علم گنج گمگشته مسلمان است، گنج را باید آنجا که هست جستجو کرد، دارنده آن هر که باشد.» مسئله ای که در این رویکرد مطهری پنهان است در واقع نوعی رقابت در زمینه اجتماعی است میان بازیگران دینی و دیگران، بویژه مارکسیستها: « امروز ملت ایران تشنه اصلاحات است. فردا نیز چنین خواهد بود. او خود را نسبت به ملل دیگر بسیار عقب مانده میداند و می خواهد ترقیات آنها را از نزدیک دنبال کند. از میان کسانی که ادعای پاسخگویی به آرزوها و آمال نسل آینده و انجام این اصلاحات را دارند کسانی هستند که علائق دینی ندارند و اگر روحانیت و اسلام- علیرغم خطراتی که وجود چنین افرادی به همراه دارد- به درخواستهای جدید ملت پاسخ نگویند، این افراد مبارزه را خواهند برد.»

پس، سخن بر سر زندگی و مرگ اسلام و روحانیت در مقابل هجوم مدرنیته و رقابت عوامل لائیک در جامعه است. اما از نظر مطهری، علم و فناوری، توسعه و پیشرفت تنها برای متحول کردن جامعه کافی نیستند. جامعه همچنین به ایمان و دین نیاز دارد و ایمان بی علم هم گاهی میتواند به اندازه علم بی ایمان خطرناک باشد: « اسلام نه عالم بی دین میخواهد و نه دیندار جاهل.» از سوی دیگر، مطهری هیچ محدودیتی برای موضوعات و رشته های علمی، تدریس و کار برد آنها در حوزه های دینی و غیر دینی قائل نیست: « تقسیم علوم به دینی و غیر دینی اشتباه است. [..] هر گونه دانش لازم برای جامعه اسلامی دانشی است اسلامی.»

بدینگونه سازگاری با اصول اسلام و سودمندی اجتماعی تنها منابع مشروعیت دستاورد های مدرنیته و عاریت گیری از بیگانه است. اگر تشخیص سودمندی یک اختراع علمی،

<sup>133</sup> . ایران بین دو انقلاب، همان، صفحات ۴۹۵-۴۸۰

فرهنگی و فنی در حوزه تخصص یک فرد غیر روحانی است، سازگاری با اصول اسلام [فلسفه، شرع، ایمان و عقاید] تنها در حوزه تشخیص مجتهد است. او خواهان اجرای واقعی اجتهاد است یعنی تلاش برای درک و استدلال مبتنی بر معیارهای عقلی به منظور تفسیر اصول اسلامی در ارتباط با وضعیت اجتماعی تازه. از نظر مطهری، کاربرد واقعی اجتهاد در دوره تحول و انتقال اجتماعی به مجتهد وظیفه دوگانه ای بعنوان ضامن هدایت و عامل دگرگونی بخشیده و بدینترتیب، مدرنیته دارای نوعی مشروعیت اسلامی می‌گردد. مطهری بر این باورست که چنین تلقی از مدرنیته باعث استقلال در قبال غرب خواهد شد. علاقه دوگانه اسلامی و ملی او به «بخش اسلامی ایران» تعهد وی را در چنین راهی پایه‌گذاری میکند. او میگوید: اسلام اجازه نمی‌دهد ملت اسلامی مطیع ملتی نامسلمان یا بی‌ایمان باشد. جامعه حقیقی اسلامی «جامعه ایست معتبر و مستقل». مدرنیته اسلامی میتواند غرب را به چالش کشیده و عظمت اخلاقی گذشته را باز یابد.

### دینامیک ستیزه جویانه بر پایه منطقی دوگانه

گفتار هویتی این سه روشنفکر را در واقع می‌توان در چهارچوب رابطه ای جدلی با غرب تفسیر کرد. ماهیت و چگونگی بازنمونها از غرب با توجه به بعد سیاسی ایدئولوژیک و فکری نوعی برداشت ستیزه جویانه متغیر است. چنین برداشتی از رد تا فریفتگی نسبت به غرب در نوسان بوده و سرانجام در نوعی ارتباط دو گانه و مبهم قرار می‌گیرد که در آن رقابت کهن بین غرب و جهان اسلام برتری میابد. دیالکتیک ارتباط میان هویت [خود] و دیگری محل برخورد ستیزه جویانه میان دو نوع بازنمون از جهان است: یکی از ایران می‌آید، دیگری از غرب. اما هر کدام از این دو نوع مبنی بر پویایی درونی مرکب از عناصر پراکنده ایست که میتوانند جذب همدیگر شده و تصویری واحد را تقویت کرده یا آنکه با ستیزه جویی نسبت به هم، بازنمونی دو پهلو را خلق کنند. اعلام هویتی مرکب از انطباق سه مجموعه بازنمون است:

مجموعه اول، عصر طلائی اسلام است، زمانی که هویت ایرانی تحت نفوذ اسلام دچار تحول شد. همچنین، عصر گسترش اسلام باعث شد تا ایران به یکی از مراکز فرهنگ اسلامی مبدل شود. در واقع، این مجموعه فضای اسطوره ای بازنمونی هویتی است. مجموعه دوم بازنمونها مبنی بر «هویت استعمار زده» در عصر کنونی است. حوزه ژئوپولیتیک [جغرافیایی-سیاسی] آن جهان سوم است و جهان اسلام محل اعمال فرهنگی آن. رکود اجتماعی و فرهنگی مشخصه هویتی بحران زده میشود که بخاطر در خویشتن فرورفتن و انزوا سرکوب می‌گردد یا بر عکس بخاطر گشایش بیش از حد به «دیگری» از معنا تهی می‌گردد. این مجموعه فضای رنجی دوگانه است: تحقیر ناشی از زیر سلطه بودن و اضطراب نابود شدن. مجموعه سوم از بازنمونهای هویتی ناکجا آبادی است [مدینه فاضله]. این نوع مربوط است به برداشتی جدید از زمان اسطوره ای معطوف به آینده و کمال مطلوبی که باید محقق گردد. چنین مجموعه ای توسط نوعی طغیان پرورده می‌گردد که

حاصل فاصله زیاد بازنمونهای « هویت استعمار زده » و « هویت استوره ای » از همدیگر است. این نوع بازنمون نوعی گذر به هویت کمال مطلوب است .

بدیترتیب هویت جستجو شده باید « حقیقی »، مستقل و مستحکم باشد. این نوع هویت که ریشه در تاریخ دارد، برای پیشرفت کردن عناصری به پیش برنده را در مخازن فرهنگی آن تاریخ جستجو میکند. از همین دیدگاه، چنین هویتی میتواند بی آنکه خطری متوجه آن باشد به روی جهان و بویژه غرب گشوده شود چرا که چنین هویتی بر تعاملات میان خود و دیگری تسلط کامل دارد. جهان غرب نیز از سه نوع ارجاع تشکیل یافته است:

نوع اول به حوزه فکری، متفکران، فیلسوفان و دانشمندان معطوف است. غرب در این چهارچوب بدل به نوعی منبع ارجاع و عاریت، حوزه پژوهش و همچنین محل گفتگو و تبادل میشود .

گونه دوم مربوط است به ایدئولوژیها و آموزه های غرب. سودمندی آن نیز مانند گونه اول است اما بکار گیری این مقوله هوشیاری می طلبد. غرب ایدئولوژیک عامل کنجکاو و در عین حال بدگمانی است و گفتار های تدافعی چالش جویانه و پانکهای عقیدتی را باعث میشود.

گونه سوم بازنمون مربوط است به بعد سیاسی غرب: سلطه، تجاوز و توطئه غرب علیه جهان سوم و بویژه علیه ملت ایران. لحن گفتار و تصورات از غرب بسیار منفی هستند. این بازنمونها باعث رد غرب و عمچنین عامل راهبردهای حیاتی، مقاومتی و مبارزه جویانه علیه غرب هستند که بمثابة یک « چیز بسیار بد » تلقی میشود. بدیترتیب، برداشت از غرب حول محور ساختاری می چرخد که جهان فکری غرب تا قدرت آن و حتی ایدئولوژی آن را در بر میگیرد. تداخل این برداشت متنوع در برداشت هویت بحرآنزده خویش [هویتی که اما در گذشته ریشه داشته و به شیوه ای مطلوب معطوف به آینده است] اصالت بنیادین راهبردهای هویتی است که سه روشنفکر مورد بررسی ما ارائه دادند. تضادهای آشکار موجود در این برداشتها از غرب در واقع ناشی از منطق مبهم و دوگانه راهبرد [استراتژی] هویتی نسبت به خویش است . پاسخ آنها به مدرنیاسیون تحمیلی را نیز باید در چهار چوب تعریف دوباره « حوزه تاریخیگری » و تسلط بر جهت گیریهای فرهنگی آینده جامعه ایران در قبال سلطه چندگانه غرب تفسیر کرد. نباید اسلام و سنت را یکی دانست همچنانکه غرب و مدرنیته نیز یکی نیستند. چنین است درسی که این سه روشنفکر از ناکامیهای اسلاف نوگرا و سنت گرای خویش گرفته اند .

### روشنفکران نوگرا

ظهور جنبش انقلابی در آغاز سال ۱۹۷۷ در وهله نخست مدیون روشنفکران نوگرای ایران است. در واقع، گر چه این جنبش توسط عاملی زمانی یعنی سیاست « آزادیهای لیبرال » شاه که پس از فشارهای بین المللی و بقدرت رسیدن کارتر در امریکا صورت گرفت، اما این حرکت را پیش از هر چیز باید در یک بافت اجتماعی- تاریخی تفسیر کرد. وجود یک « ذهنیت مستقل » حاصل نوعی پویایی ناشی از یک فرایند اجتماعی - تاریخی که از پایان سده نوزدهم در ایران شروع شده بود محرک اصلی حرکت جمعی این روشنفکران است.

این ذهنیت مستقل همیشه زنده بوده و در جامعه معاصر ایران وجود داشته است از جمله در لحظاتی که همه آزادیها سرکوب شده اند. هیچگاه همه ایرانیان متفاد سلطه نگشته اند. چرا که گرچه پیش داورها و تصورات شاه و طبقه حاکم که مبتنی بودند بر « تحقیر و نادیده گرفتن » حکومت شونندگان [ که آنها را همانند « گله های عقب افتاده » تصور میکردند ] مانع اصلی استقرار آزادی بودند، وجود همین تصورات موهوم باعث حفظ و تقویت این ذهنیت مستقل میشد و آنها را به سوی طغیان علیه سوء استفاده های رژیم سوق میداد. چنین برداشتی بویژه در مورد روشنفکران نوگرا مصداق داشت.<sup>۱۳۴</sup>

روشنفکران که هیچگاه با شاه بیعت نکرده بودند، در رژیم سابق وضعیت خاصی داشتند: از سویی، اکثریت آنها بعنوان کارشناس و متخصص در ادارات کشور و رتق و فتق امور مشارکت داشتند و از سوی دیگر، از شرکت در رهبری امور عمومی کشور محروم بودند. رژیم به آنها احتیاج داشت و تحصیلکردگان آنها بخوبی میدانستند. اما رژیم هیچ قدرتی به آنها نمی داد. چیزی که خود باعث نوعی دلسردی عمیق میشد. دلسردی در وهله اول در میان همه کسانی که بعزت اعتقاد سیاسی خود بر کنار شده بودند، اما بویژه ناامیدی کسانی که امکان ورود به داخل نظام را نداشتند و بعد از سالها تحصیل و کار به اموری گمارده شده بودند که اغلب پائینتر از استعداد و آرزوی آنها بود .

در سالهای پیش از بحران یعنی در جریان توسعه اقتصادی بود که این احساس ناراضی در میان دو زیر مجموعه از روشنفکران اوج گرفت که کورکورانه از رژیم پیروی نمی کردند. در واقع، درست به خاطر آنکه وضع اقتصادی کشور خوب بود و ملت به طور کلی در حال افزایش ثروت بود که این تحصیلکردگان رژیم شاه را غیر قابل تحمل میدانستند. آنها نمیتوانستند تسلیم چنان شرایطی بمانند. چشم انداز شرایط اقتصادی که آنها در آن نقش اساسی داشتند در آنان میل به نوعی تقسیم عادلانه منابع و بویژه احترام به آزادیهای جمعی را بیدار میکرد. باری رژیم شاه نمی توانست یا حد اقل نمی خواست این میل آنها را اقناع کند. اینجاست که ناامیدی و در نتیجه حرکت روشنفکران آغاز میگردد .

رکود اقتصادی که از سال ۱۹۷۵ شروع شد، برای شروع حرکت انقلابی ۱۹۷۷-۱۹۷۹ کافی نبود. سنگینی حرکتهای اجتماعی ایران از همان اواخر سده نوزده، مردم را وامی داشت که به موفقتهای نصف و نیمه یک توسعه اقتصادی بدون تحولات اجتماعی و رعایت حقوق و آزادیهای اساسی رضایت ندهند. شهر نشینان ایران خواهان آن بودند که در تمدن بشری عصر جایگاهی برای خویش کسب کنند. گسترش ثروت ملی و راه پیموده شده در توسعه اقتصادی به وی امید می بخشید. « طرح پهلوی ظاهراً به خوبی به پیش می رفت. گرچه این طرح از لحاظ ایدئولوژیک طرفداران زیادی نداشت اما توانست امیدها را دوباره زنده کند. این خود انتظار مردم را بالا می برد که دیگر نسبت به دلسردیها و بیعدالتیها حساس بودند. علیرغم موفقیت نسبی اش تا سالهای دهه هفتاد و شاید بدلیل « موفقیت اقتصادی »، طرح

<sup>134</sup>. فرد هالیدی، همان

پهلوی نوعی احساس ناتمامی را در نزد مردم برانگیخت. کشور در حال توسعه اقتصادی بود و به همین خاطر، از نظر مردم تجاوز به حقوق افراد قابل تحمل نبود. بندرت نیروهای فعال اجتماعی خود را اینچنین دور انداخته از صحنه کشور می‌پنداشتند. در ذهنیت آنها، هیچ رژیم‌هایی به اندازه رژیم شاه، با استعدادترین افراد ایرانی را از مشارکت در حیات سیاسی و تصمیم‌گیریهای عمومی محروم نکرده بود. البته آنها دیگر همچون بردگان نبودند، اما با اینحال هیچگاه خود را اینچنین محروم از آزادی نمی‌دیدند.

ناکامیهای اقتصادی اواخر حکومت محمد رضا شاه این احساس ناتمامی را بدل به نوعی احساس خطر کرد. به هر طریقی شده باید این رویا را زنده نگه داشت. باید امور به طور مداوم به سوی بهبودی و اصلاح می‌رفتند. چنین بود که روشنفکران نوگرای ایران به محض مناسب بودن بافت سیاسی [۱۹۷۷] اعتراض آرامی را آغاز کردند. همین احساس بود که آنها را واداشت از شاه بخواهند به اصلاحات دست زده و به قانون اساسی ۱۹۰۶ احترام بگذارد.

در این میان، عنصری مشابه به طبقه متوسط امکان داد نقش مهمی ایفاء کند. این طبقه به نوعی رفاه و حقوق اجتماعی دست یافته بود، اما رژیم هنوز به نحوی آنها را نادیده گرفته و از صحنه عمومی دور نگه میداشت. تداوم چنین مانعی، در طول توسعه اقتصادی و سه سال اول بحران [۱۹۷۵-۱۹۷۸]، تداوم مانعی که ایرانیان آنرا باقیمانده بیداد شاهی میدانستند، چیز دیگری بود که آنها را به طغیان واداشت.

تلاشهای بعدی و مایوسانه شاه برای تظاهر به دادن آزادیهای سیاسی لیبرال [آزادیهایی که محدود میشدند به درجه معینی از آزادی بیان که هر گونه عملی را سلب می‌کردند] و همچنین عقب‌گردهای بعدی رژیم در مقابل مردم باعث فروپاشی هر چند دیر هنگام آن شد. آزادی بیان با تسهیل پخش اخبار و اطلاعات تنها باعث نارضایتی و نفرت نسبت به حکومت را زیاد میکرد. این خود عاملی بود برای اینکه افراد بیشتری متوجه خطراتی باشند که آینده کشور و شهروندان را تهدید میکرد، چیزی که خود باعث ظهور حرکت جمعی میشد. عقب‌گردهای بعدی رژیم و تذبذب‌های شاه باعث تقویت اندیشه اصلاح طلبی مردم شده و به آنها در زمینه امکان تغییر امید می‌بخشید.

به عبارت دیگر، فقدان آزادیهای سیاسی، حماقت، خود بزرگ بینی و ناکارآمدی حکومت سلطنتی مانع حل منازعه نهانی میان دو قطب فرایند اجتماعی - تاریخی میشد که در درون جامعه ایران فعال بودند: تقابل ملت و دولت. نه تنها خصمتهای حکومت مانع حل بحران بود، بلکه اصرار دولت بر نادیده گرفتن اراده مردمی فروپاشی نظام را امری ناگزیر میساخت.

انقلابیون سال ۱۹۷۹ می‌خواستند با حرکتی متشنج و دردناک بدون انتقال و احتیاط به چیزی پایان دهند که می‌توانست بتدریج خاتمه یابد به شرطی که رژیم اینگونه ایرانیان را تحقیر نمی‌کرد.



قبل از سده بیستم، ملت ایران در مورد شیوه حکومت حق اظهار نظر نداشتند، پادشاه حق مرگ و زندگی بر رعایا داشت. بدون جنبش مشروطیت شاید وضع چنین میماند. اما انقلاب ۱۹۰۶ چنین شرایطی را دگرگون کرده بود.

در سایه توسعه اقتصادی، طبقه ای از کارمندان [بوروکراتها] و روشنفکران لائیک در اموری مشارکت جستند که تا قبل از انقلاب مشروطیت حق شاه، فئودالها و روحانیت بود. با اینحال، گرچه برخی از افراد اخیر بتدریج خود را از اداره برخی امور کنار کشیده بودند و به تعبیری دیگر سودمندی گذشته را نداشتند، اما سنگینی و حضور نمادین آنها چندان کاهش نیافته بود. این چیزی بود که به نحو قابل ملاحظه ای این طبقه از کارمندان و روشنفکران را آزار میداد. سنگینی نمادین طبقات اجتماعی که از طرف روشنفکران بعنوان بقایای گذشته ای بسر آمده تلقی میشدند از طرف کسانی که خود را در امور کشوری ضروری میدیدند دیگر قابل تحمل نبود. اما این افراد [کارمندان و روشنفکران] بدلیل ماهیت سیاسی حکومت نمی توانستند در فرایند تصمیم گیری دخالت کنند و از این امر نیز بخوبی آگاه بودند.

در طول دوران رشد اقتصادی، مزه تلخ خود بزرگ بینی شاه و ولخرجیهای دولت وی به عوامل قبلی افزوده شدند. روشنفکران میدانستند که تنها برای جلب رضایت شاه بود که مثلاً دولت سد های آبی- برقی عظیمی را میساخت در حالیکه با همین بودجه میتوانست چندین سد با ظرفیت میانگین بسازد که نهایتاً از لحاظ تولید برق و آبیاری زمینهای کشاورزی بازدهی بیشتری داشت. این مسئله در امور زیادی مصداق داشت، از تجهیز ارتش گرفته تا تأسیسات ورزشی.<sup>۱۳۵</sup>

روشنفکران و بوروکراتها در وهله اول بعنوان شاهد این فساد و ولخرجیها که از درون حکومت را می پوساند از این مسئله هم رنج میبردند وقتی میدیدند که برخی از همفکران آنها نیز بخاطر اطاعت یا جاه طلبی شخصی یا بخاطر استفاده های مالی همدست رژیم می شدند. اینچنین، آنها بین نوعی حسادت نسبت به دیگری [چرا که بخود می گفتند باید از وضع استفاده کرد] و تنفر از رژیم سرگردان بودند که در عمل به آرزوهای آنها خیانت میکرد.

بعنوان ناظر ناتوان نفوذ امریکایی ها و با احساس گناه نسبت به خاطره پدرانشان که برای کوتاه کردن دست اجانب از منابع و ثروتهای ملی مبارزه کرده بودند و با احساس اینکه آزادی و رفاه آنها غضب شده است، این روشنفکران هر چه بیشتر دچار خود حقارتی [خود کم بینی] می شدند. بدینگونه است که تدریجاً با افزایش بحران، نسل جدید روشنفکران که « مستقیماً» در این فاجعه شرکت نداشت، خود را بعنوان آخرین نگاهبان ارزشها و سنن فکری انقلابیون مشروطیت می دانستند. خشم جای خود را به نارضایتی میداد و از ابتدای سال ۱۹۷۷ باعث بسیج افراد و سپس حرکت جمعی شد.

<sup>۱۳۵</sup>. روزنامه کیهان، مرداد، ۱۳۶۱

بنابراین، روشنفکران نوگرا بتدریج خشم خود را از فساد و ناکارآمدی رژیم بیان میکردند. این خشم کم کم جای خود را به نارضایتی داد که نتیجه مستقیم ناتوانی روشنفکران درون نظامی بود که آنها را به کار میگرفت، اما برایشان غیر قابل تحمل شده بود. بتدریج که روشنفکران از همدستی غیر مستقیم خود در فاجعه ایکه علیرغم میل آنها در حال رویدادن بود آگاه میشدند نفرت روز بروز عمیقتر میشد. بدیترتیب نفرت از خویشتن به نفرت از خائن و اربابان غربی افزوده میشد. روشنفکر از درون گسیخته شده بود و از خود متنفر بود چرا که در افتخارات این ببر کاغذی یعنی شاه مشارکت می جست. خود را خائنی میدید که در خدمت خیانتکار دیگر است. این اراده معطوف به بازیابی شأن از دست رفته به همراه واقعیت شرکت غیر مستقیم آنها در نظامی که از آن تفر داشتند نوعی « نا همخوانی شناختی » را ایجاد کرد که به نوبه خود باعث شد روشنفکران لائیک مبدأ جنبش ضد حکومتی شده و در نتیجه پایه گزار دینامیک انقلابی شوند .

« آزادیهای سیاسی » سال ۱۹۷۷ فضای ممکن را برای نشر افکار این گروه فراهم کرد. دیگر سرکوب روشنفکران نمی توانست حرکت فکری آنها را متوقف سازد. بر عکس، فضای جدید سیاسی به این جنبش تسریع بخشید. در واقع، تنها از این لحظه به بعد بود که روشنفکران خود را در رنج و آزار میدیدند چرا که زمینه برای بیان آن تألمات مناسب بود نه برای ترساندن روشنفکران، آنها از مانعی رنج می بردند که محرک هر مبارزه ایست و نه از یوغی که بر گردن است .

با دادن برخی آزادیهای ظاهری پهلوی آخر حکم محکومیت خود را امضاء کرد چرا که با اینکار خود را مانع اصلی و اصولی معرفی میکرد که دشمنان وی را به نقض آن متهم می کردند. لازمه این بازی سیاسی خطرناک یک راهبرد سیاسی واقعی بود. در حالی که شاه از همان سالهای آغازین دهه هفتاد، هر گونه بینش طولانی مدت را از دست داده بود .

بتدریج با مشاهده ضعف واکنشهای سرکوبگرانه و کاهش نسبی خطر فردی روشنفکران نوگرا دوباره به خود باوری رسیدند، به امکان دگرگونی و تحقق رویاهایشان. دیگر هیچ تردیدی در درستی راه، تحقق طرحها و آرزوهای مردم نداشتند. آنها علیرغم فقدان هرگونه تشکل سیاسی که بتواند کارها را هماهنگ کند. در هر حال همین نبود نهادهای آزاد، زنده و احزاب مخالف متشکل باعث شد که رهبری جنبش بطور موقت به دست انجمنهای روشنفکری نوگرا بیفتد. همین خلاء سیاسی در نهایت باعث شد که روحانیون [و شبکه های آنها در داخل کشور] جنبش انقلابی را به نفع خود ضبط کند .

در وهله اول، اکثر این روشنفکران و کارمندان لائیک بیشترخواهان دگرگونی در سلطنت مطلقه بودند و نه تخریب پایه های رژیم پادشاهی. آنها میخواستند با استفاده از دستگاههای دولتی جامعه را تغییر دهند و نه برعکس. اینکار به نظرشان بسیار عملی تر و همزمان با خطر کمتری همراه بود. عملیتر چرا که مردم از دید روشنفکران بعنوان قشر نا آگاهی توصیف میشدند [حتی برخی از روشنفکران مردم را در این مسئله نادیده میگرفتند] که ظاهراً تمایلی به انجام انقلابی جدید نداشتند و به نظر میرسید در درون جامعه مصرفی در حال ظهور غوطه ور شده اند. خطر اینکار کمتر بود چرا که تنها چنین درخواستهایی

میتوانستند برای حکومت سرکوبگر سلطنتی قابل قبول باشد. بسیاری از سردمداران جنبش خواهان اصلاح بودند نه انقلاب: گسستی شدید در نظم اجتماعی چیزی بود که آنها به آن فکر نمی‌کردند. دیگر روشنفکران به جای محکوم کردن انقیاد و وابستگی تنها از شاه متفر بودند. در خواست آزادی عمل و گفتار و نفس کشیدن بدون قید و بند و در چهار چوب قوانین و همچنین عدالت اجتماعی هنوز پایه اعمال آنها را تشکیل نمی‌داد. رفتار بسیاری از آنها بویژه در سالهای نخست حکومت جمهوری اسلامی ثابت کرد که آنها هنوز درک نکرده‌اند که کسی که در آزادی دنبال چیزی غیر از خود آزادی باشد برای برده بودن خلق شده است.

علاوه بر خلأ سیاسی و عدم انسجام احزاب مخالف لائیک، این رفتار فردی به ما میگوید چرا شماری از این روشنفکران به آیت الله روح الله خمینی پیوستند بی آنکه وی و اندیشه هایش را بشناسند و پایه آموزه های حکومت دینی را تشکیل دادند. این افراد تنها رفتن شاه را میخواستند و جاننشینی وی برایشان چندان مهم نبود. برای بسیاری از آنان، هدف از انقلاب نیز همین بود.

شاید بتوان گفت تنها شاپور بختیار و برخی از نزدیکانش توانستند از گذشته درس عبرت بگیرند که دوبار [۱۹۰۶ و ۱۹۵۳] باعث شکست اتحاد میان نوگرایان لائیک و روحانیت شده بود. اینبار هم، روشنفکران می‌پنداشتند که میتوانند بدون خطر از توانایی روحانیت تشجیع توده مردم استفاده کنند. باز هم، روشنفکران می‌پنداشتند که میتوانند جنبشی را که براه انداخته‌اند کنترل کنند، اما اینبار هم در اشتباه بودند، چونکه از توانایی توده زنجیر گسسته بی‌خبر بودند. فاصله اجتماعی که روشنفکران نو اندیش و جهان ارزشی آنها را مردم جدا میکرد چنان بود که آنها در مورد تأثیر گفتار روحانی بر توده عوام چیزی نمی‌دانستند. اما اینبار بسیار گراتر از گذشته برایشان تمام شد.<sup>۱۳۶</sup>

در هر حال، همراه شدن این عوامل گوناگون نقطه آغازی بر تعهد فردی روشنفکر نوگرا و اعمال جمعی آنان بود. این اعمال همچنان که دیدیم برای رژیم خطری نداشت، اما به معترضان دیگر اطمینان و قوت قلب می‌بخشید و باعث آغاز فرایند انقلابی گردید. این مسئله بویژه در مورد اقلیت فعالی صادق بود که در درون روحانیت از مدت‌ها پیش و بدون موفقیت تلاش میکرد روحانیت را علیه شاه بشوراند.

آیت الله خمینی خود با اعتراف به این نفوذ اعلام کرد که در عراق در برابر هوادارانش بر اهمیت سیاسی عدم واکنش ساواک در برابر انتشار نامه های انتقادی سرگشاده علیه شاه و سیاستهایش تأکید کرده بود. از آن پس، این اقلیت فعال سعی میکرد روحانیون دیگر را برای پیوستن به آیت الله خمینی تشویق کند، پیش از آنکه در وهله دوم برای در دست گرفتن رهبری جنبش انقلابی دست به مبارزه بزند.

<sup>136</sup>. ویلیام شوکراس، همان

انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ و جنبشی که در نهایت منجر به ملی کردن نفت در سال ۱۹۵۱ شد، شورشهای خونین سال ۱۹۶۳ و انقلاب ۱۹۷۹، تداوم رشته ای از نشانه های یک فرایند اجتماعی - تاریخی هستند که در ایران امروزی هنوز فعال است.

ورود اندیشه های فلسفه سیاسی غرب به ایران در سده نوزدهم که نتیجه گشایش جامعه ایران به روی جهان و وجود یک فضای فرهنگی مناسب انتشار آن [اومانیسم ایرانی] به ایجاد فرایندی یاری رساننده موجب شد در درون این جامعه یک ذهنیت استقلال خواهی بیدار شود. ذهنیتی که از آن هنگام همواره در ایران وجود داشته و میتوان آنرا یکی از علل آغاز پویای انقلاب ۱۹۷۹ توسط روشنفکران لائیک ایران دانست.

به علت طرد شدن و در حاشیه قرار گرفتن توسط رژیم شاهنشاهی، با داشتن نقشی در نظام بی آنکه در تصمیم گیری دخیل باشند، اکثر روشنفکران در قبال این رژیم نفرت عجیبی را در درون خود پرورده کردند، رژیمی که مانع از آن میشد که این روشنفکران از آزادیهای اساسی خود بهره مند شوند. در سالهای قبل از وقوع تورم یعنی در جریان توسعه اقتصادی بود که نارضایتی این روشنفکران به اوج خود رسید، پیش از آنکه افزایش انتظارات و رکود اقتصادی باعث شود نارضایتی جای خود را به نوعی حس ناتمامی بدهد.

اما این بحران اقتصادی و اعمال روشنفکری هر چند رژیم را به خطر نینداخت اما به ناراضیان دیگر و بویژه به آن اقلیت فعال روحانیون به رهبری آیت الله خمینی امکان داد با کسب نوعی اعتماد وارد صحنه شوند. از سال ۱۹۷۸، روحانیت در حرکت اعتراضی جایگاه مهمی کسب کردند. شکوه انقلابی از طریق یادواره شهدا و مراسم مذهبی تشدید میشد. بیداری ملی اینچنین جای خود را به تحریک توده های عوام داد. از سوی دیگر، پیام رادیکالهای دینی در نزد جوانان انعکاسی یافت که از شروع دهه ۷۰ به آموزه ای که دارای اعتباری دوگانه [امر مقدس و امر علمی] بود بدل شد و جنبش اعتراضی را در انحصار خود گرفت.

این جوانان و همچنین گروهی از روشنفکران در واقع اهمیت ارزشی خاصی به آموزه ای میدادند که با نوکردن گفتار مذهبی سنتی به آنان میگفت که در نهایت راه حل تمام نارسائیهای جامعه ایران در چیزی بسیار روشن یعنی در دین آنها نهفته است.

با مطرح کردن مسئله هویت و تنزل آن به جنبه اسلامیش، با مخالفت با ملی گرایی رژیم سلطنتی [نوعی ملی گرایی که دستاوردهای تمدن اسلامی در فرهنگ ایرانی را نادیده میگرفت] این ایدئولوژی جایگزین [آلترناتیو] از بیگانه و سر سپرده او یعنی شاه «چهره ای شیطانی» ارائه میداد. در نهایت این تنفر از دیگری باعث شد که این افراد [ایرانیان] خصلت تراژیک زندگی خود را درک کنند. بدینگونه بیزاری از خود به تنفر از دیگری افزوده شد.

حضور همه جانبه بیگانگان و خادمان آنها یعنی این به اصطلاح «پدر ملت» در نزد بسیاری از ایرانیان بعنوان ننگ شمرده میشد. نفوذ روز افزونشان آبروی هر ایرانی و غرور ملی را لکه دار میکرد. در نهایت، این بیزاری از خود، از من ضعیف، منفعل و مطیع بود که ایرانیان را واداشت با نادیده گرفتن هر گونه خطری دست به عمل جمعی بزنند. اینکار

همچنین به آنها امکان داد بر احساس جبریت سرنوشت خود و قبول وضعیت موجود غلبه کنند. همین امر بویژه بعد از کشتارهای سال ۱۹۷۸ [هفده شهریور] باعث گسترش اعتراضات شد .

با این حال، آزادیهای ظاهری شاه به روشنفکران امکان داد پیام خود را رسانده و با بیان بیم و اضطراب خود، احساسات مشابهی را در نزد دیگر گروههای مردمی بیان کنند. انتشار این اندیشه ها به دلیل عدم مشروعیت محمد رضا شاه و عدم انسجام رفتاری او به نحو بهتری صورت گرفت. این تردیدها به اضافه خلأ سیاسی سالهای ۶۰ و ۷۰، فساد، ولخرجیها و ناکارآمدی دولت، هر گونه حل نزاع میان دولت و ملت را مانع میشد. دولت شاهنشاهی که خود را تجسم مدرنیته معرفی میکرد در حالیکه تنها جنبه اقتصادی را مد نظر گرفته و آنرا از جوهر خود یعنی مشارکت واقعی مردم در حیات سیاسی کشور تهی کرده بود .

بعد از تحمیل خود در میان روحانیت بعنوان رهبری اصلی اعتراضات، آیت الله خمینی که شجاعت و صلابت رفتاری تحسین بر انگیزی داشت، موفق شد این شبکه را به نفع خود بسیج کرده و تنها بعلت تندی لحن و گفتارش نسبت به شاه خود را بعنوان رهبر بلامنازع جنبش انقلابی بشناساند .

عدم انسجام و اشتباهات تاکتیکی احزاب سنتی معترض [علت آن خلأ سیاسی بود که شاه و ساواک عامل آن بودند]، تردیدهای شاه، مذهبی بودن و فقر گروه کثیری از توده های مردم و حمایت مالی بسیار فعال پولداران بازاری به آیت الله خمینی امکان داد خود را بعنوان تنها رهبر انقلاب وارد صحنه کند. بعنوان تنها کسیکه خواهان رفتن شاه بود، یعنی چیزی که بعدها مبدل به درخواست اصلی مردم شد امام براحتی توانست مخالفان را متحد کرده و پس از کشتار هفده شهریور و علیرغم ناهمگونی گروههای مخالف رهبری آنها را بدست گیرد.

این چنین بود که یک رهبر دینی تبعیدی کاریزماتیک موفق شد با هدایت کردن یک جنبش انقلابی یک حکومت سلطنتی چندین هزار ساله را سرنگون کند .

## نقش بازار و شبکه های آن

اسطوره زدایی رویدادهای ایران تنها از راه مطالعه جنبه های کمتر شناخته شده این جامعه ممکن است چرا که این جوانب پدیده هایی هستند که در چهارچوب یک تحلیل خطی اروپایی جای نمی گیرند. در جامعه ای که نهادهای صوری توسط حکومتی بوجود آمده اند که چندان نماینده مردم نیستند، روابط اجتماعی-حقیقی واقعی در جایی دیگر و به صورت شبکه ای جایگزین شکل میگیرند. این شبکه با رد این نهادهای صوری و رسمی جنبه ای غیر رسمی و اغلب سنتی بخود میگیرد که خود نوعی تناقض بوجود می آورد: تولد یا زایش دوباره روابط سنتی پس از مدرنیزاسیون این جامعه .

شبکه جایگزین روابط اجتماعی در ایران که معمولاً هر عضوی از آن جامعه بنحوی از آن استفاده میکند، می تواند غیر رسمی باشد زیرا اگر نگوئیم در تقابل با شبکه رسمی قرار میگیرد، می توان آنرا سنتی خواند چرا که مبنی بر نهادها و روابطی است که قبل از سده بیستم پدید آمده اند. با اینحال، این شبکه مفهوم واقعی خود را در رابطه با شبکه رسمی و قانونی وابسته به حکومت در نیمه دوم قرن بیستم با ز می یابد. و اکنون که توسط حکومت جمهوری اسلامی تأیید شده است می توان در غیر رسمی بودن آن تردید کرد .

در صفحات آتی سعی خواهیم کرد این شبکه روابط اجتماعی غیر رسمی را توصیف و تحلیل کنیم چرا که هرگز به شکل کلی مورد مطالعه قرار نگرفته اند. برای اینکار همه داده های قابل دسترس مورد استفاده قرار گرفته اند: مقالات، تک نگاریها، رمانها، گفتگو ها و غیره. نتیجه این تحقیق که در هر صورت نمی تواند کامل باشد گامی نخست است در حوزه ای که باید به شیوه ای ژرفتر مورد بررسی قرار گیرد. خواهیم دید که در ورای ظاهری مذهبی و فرهنگی، این شبکه محتوایی اجتماعی-سیاسی را در خود نهان دارد و تحت پوشش یک واحد منجمد، محل مبارزه ایست بین منافع اجتماعی گروههای مختلف. دو گروه اجتماعی، بازار و روحانیت در پی تسلط بر این شبکه هستند، چندین نمونه از عملکرد این شبکه را ارائه خواهیم داد. نقش دین و روحانیت بسیار روشن است، پس سعی خواهیم کرد بیشتر نقش بازارها و اتحاد تاکتیکی روحانیت و بازار علیه شاه را بررسی کنیم .

این شبکه معمولاً در برخی اماکن عمومی عمل می کند، یعنی در جاهایی که گردهمآئیهای غیر رسمی می توانند صورت گیرند: بازار، قهوه خانه ها، مساجد، گرمابه های عمومی، غیره. نخستین این اماکن، بازار است. بعلاوه وجود مساجد، مدارس دینی، گرمابه های عمومی، قهوه خانه ها، بازار محل تجمع بسیار مهمی است. مراسم مذهبی و حتی سیاسی در این جایگاه مهم بر گزار میشوند. تأثیر بازار بر روستائیان اهمیت بیشتری دارد. برای دهقانی که

به بازار می‌رود، بازار مکان کسب اعتبار برای خویش و رتق و فتق مسائل و شرکت در نمایشهای عمومی است...<sup>۱۳۷</sup>

بعد از بازار، نقش قهوه خانه‌ها قابل توجه است. در ایران قهوه خانه‌های زیادی، چه در شهرها و چه در روستاها وجود دارند. در قهوه خانه، تجار بازار و مشتریان آنها میتوانند باهم ارتباط برقرار کنند، چه این ارتباط در واقع یکی از مشخصات مهم بازار است. قهوه خانه‌ها همچنین در حیات فرهنگی و دینی نقش مهمی دارند. برخی از آنها بوسیله نقالانی اداره میشوند که معروفترین اشعار ادبیات فارسی را از بر میخوانند. در روزهای جشن و عزاداری، نقالی جای خود را به روایات و حکایات مذهبی میدهد. قابل توجه است که اولین دستگاههای رادیو و تلویزیون در ایران در قهوه خانه مستقر شدند.

سومین محل عمومی مرتبط با شبکه سنتی غیر رسمی، باشگاههای ورزشهای سنتی و زور خانه‌ها هستند. زور خانه تنها یک محل ورزشی نیست، بلکه در مجموعه‌ای از فلسفه شهری نزدیک به اصناف پیشه ور قرار میگیرد. هدف زورخانه تعلیم اخلاق است: ورزشکاران باید مقصودشان حمایت از ضعفا، احترام به بزرگان و دفاع از میهن باشد. اعضای زور خانه معمولاً در میان مردم شناخته شده و درجاتی نیز دارند:

لوطی: مردان قوی محله که از ضعیفان حمایت کرده و اخلاق را نشر میدهند. سیل کلفت و کلاه لبه دار از مشخصات ظاهری آنهاست.

داش [برادر]: درجه‌ای پائینتر از لوطی دارد.

جاهل: جوانیکه معمولاً زیاد جوانی میکند اما بتدریج با بالا رفتن سنش میتواند تجربه کسب کرده و جای لوطی را بگیرد.<sup>۱۳۸</sup>

این مردان که فلسفه زندگی‌شان تا اندازه‌ای شبیه فلسفه شهسواران قرون وسطا [شوالیه‌ها] است. معمولاً مبدل به پهلوانان و قهرمانانی ملی میشوند و باید نمونه کاملی از مرد [یا جوانمرد] باشند با همه التزامات اجتماعی و اخلاقی که این واژه در بر دارد.

از مکانهای مهم دیگر، حسینیه‌ها هستند که معروفترین آن حسینیه ارشاد تهران است که نقش مهمی در جنبش ۱۹۷۹-۱۹۷۷ ایفا کرد. حسینیه معمولاً جایی است برای عزاداری امام حسین. آیت الله مطهری میگوید. هدف از ایجاد حسینیه ارشاد پاسخگویی به نیازهای جوانان امروز و معرفی ایدئولوژی اسلامی است انگونه که هست. همایشها و کنفرانسهایی که انقلابیون مسلمان در این مرکز ترتیب دادند افراد زیادی را جلب کرده و باعث مردمی کردن اسلام در ایران شد. حکومت شاهنشاهی با بستن حسینیه ارشاد واکنش نشان داد، اما این مسئله مانع انتشار سخنرانیها و کنفرانسهای حسینیه ارشاد به شکل نوار و کتاب نشد.

در این مکانهای ذکر شده [بازار، قهوه خانه، گرمابه، حسینیه، مسجد...] افراد مختلف جامعه باهم ارتباط برقرار کرده و در فعالیتهای کم و بیش متشکل و رسمی مشارکت

<sup>۱۳۷</sup> . سروی، بازارهای هفتگی روستایی در ایران، مطالعات روستایی، ۱۹۷۷

<sup>۱۳۸</sup> . فیشر، ایران از نزاع دینی تا انقلاب، دانشگاه هاروارد، کمبریج، ۱۹۸۰

می‌جویند. این فعالیتها که معمولاً هدفمند هستند - عمل به ایمان دینی - همچنین موجب ایجاد پیوند اجتماعی و روابط تجاری و روابط تسلط و تعلق می‌شوند. اکثر این فعالیتها که آشکارا سرشستی دینی دارند بر مبنای بزرگداشت شهادت امام حسین صورت می‌گیرند .

تعزیه یکی از فعالیتهای فرهنگی مبنی بر شهادت امام حسین است. تعزیه نمایشی است که یکی از خصائل امام و یارانش را نشان میدهد. این نمایش معمولاً در ماهی که مربوط به سالگرد شهادت امام حسین باشد برگزار میشود [ماه محرم]. هر چند که نمایش کار گروهی کارشناس است، با این حال همه افراد جامعه، چه شهری، چه روستایی در تدارک و نگره داری محل برگزاری آن همکاری میکنند. برگزاری تعزیه بعده هیئت های مذهبی و اصناف بازار است .

روضه خوانی نیز از جمله فعالیتهایی است که در ماه سوگواری امام حسین و اوان سوگواری دیگر برگزار میشود. افراد روحانی یا غیر روحانی در مقابل گروهی از مدعوین متونی را قرائت می‌کنند که در باره شهادت امام حسین است. یکی از نمونه های جالب اینگونه مراسم، روضه خوانی آیت الله طالقانی است که چندی قبل از قیام [۱۵ خرداد] صورت گرفت و در آن این شبکه غیر رسمی علیه شاه و برنامه های اصلاحی او شوریدند. سبک گفتار نشان میدهد که گوینده آن هدفش جلب توجه عوام است: این گفتار، گفتار امام حسین است... پیامبر فرموده است اگر سلطانی ستمگر به وعده های الهی عمل نکند و در میان مردم دست به گناه بزند، این وظیفه همه مردم است با آگاهی از این امر با وی مخالفت کنند. و سعی کنند نظر وی را برگردانند از راه پند یا از راه زور. کسی که خاموش بماند خداوند همان عذابی را بر او میفرستد که بر سلطان ستمگر...<sup>۱۳۹</sup> البته با قرار دادن این سخنرانی در بافت تاریخی آن میتوان گفت که محتوای سیاسی آن کاملاً عیان است .

اکنون پرسش این است: چه کسانی در این شبکه ارتباط اجتماعی غیر رسمی مشارکت می‌جویند؟ به غیر از روحانیون و بازاریان، دو گروه در این شبکه حضور دارند: توده شرکت کننده که مرکب است از شهرنشینان طبقه متوسط و فقیر و همچنین گاهی روستائیان .

در ایران یعنی در جایی که مردم روستاها از زندگی اجتماعی شهری بدور هستند بازار بعنوان مجرای ارتباطی نقش مهمی ایفا میکنند، مجرای که از طریق آن اندیشه ها و رسومات شهری در روستاها پراکنده میشوند. به بازار رفتن برای دهقان فرصتی است اقتصادی و اجتماعی و قهوه خانه بازار از محلهای ویژه است که در آن بین شهری و روستایی تماس برقرار میشود .

---

<sup>139</sup> نقل شده از مقاله "نمادگرایی دینی و تبادل اجتماعی" نوشته تائیس، در کتاب "مدرسان، قدیسان و

سوفیان" نوشته کدی انتشارات دانشگاه کالیفرنیا



یکی دیگر از گروه‌های تشکیل دهنده این شبکه ارتباط غیر رسمی افرادی هستند که معمولاً به آنها اوباش و چاقو کش میگویند. این افراد که از ابتدای قرن نوزدهم گاهی در تظاهرات به طرفداری یا بر ضد حکومت مشارکت میجویند، امروز نیز در جامعه حضور فعال دارند. نقطه تمایز آنها از روحانیون و بازاریان، استفاده مکرر از خشونت است. همانند روحانیون آنها نیز دارای سلسله مراتب و روسای خود هستند. محل فعالیت این افراد در تهران در میداین تره بار است که معمولاً خارج از بازار واقع میشوند. آنها با شور و حرارت در مراسم مذهبی در روضه خوانی و تعزیه شرکت میکنند. معمولاً رقابت بر سر داشتن مهمترین مراسم دینی به چاقو کشی و خونریزی ختم میشود. این گروه افراد خود را از میان پائینترین طبقات جامعه انتخاب می‌کنند: بیخ فروشان، قهوه چیها، کبابیها و حتی گاهی دکانداران کوچک .

به نظر میرسد که انحطاط فلسفه زور خانه از دلایل ظهور این گروه باشد. در اواخر سده نوزدهم، گروهی از لوطیان با برقراری ارتباط تنگاتنگ با حاکمان محلی مبدل به اوباش شده بودند. معروفترین افراد در زمان شاه شعبان بی مخ و طیب بودند .

در نگاه نخست، بازاریها مردمی معتقد و سنتی هستند که دارای ظاهری ساده، باهوش و معروف به قناعت هستند. اما در پشت این ظاهر متواضع و مساوات خواهانه جریان داشتن همزمان کالا و پول و سازماندهی تبادل و تولید، نوعی سلسله مراتب قدرت را بوجود می‌آورد. در رده نخست، افرادی هستند که با تولید کالا و سرمایه سر و کار دارند: تجار و صرافها. این افراد معمولاً در دکانهای بسیار کوچک و در کاروانسراها کار میکنند. این سادگی در رفتار روزانه و ظاهر آنها نیز نمود دارد. نشانه های ثروتمندی و تکبر در آنها چندان دیده نمی شود. اما این ظواهر فریبنده هستند. تجار و صرافها به لطف نوع و گستردگی فعالیت بعنوان ملکدار، منبع پول و اعتبار، تولید کننده پیشه وری و صنعتی، داشتن انبارهای بسیار بزرگ پر از کالا و بعنوان واسطه میان حوزه های اقتصادی میتوانند باهم در ارتباط باشند. آنها نظام بازار را در اختیار خود دارند. واسطه ها گروه دوم بازاریها هستند که معمولاً حیات اقتصادیشان وابسته به لطف و عنایت تجار و صرافهاست. در واقع، واسطه با اینکه نقش مهمی در بازار ایفا کرده و عملکرد آن را بخوبی میشناسد، اما اگر تجار بخواهند میتوانند ب راحتی او را از بازار حذف کنند .

گروه دوم، خرده فروشان و پیشه وران که معمولاً مذهبی تر از تجار هستند. فعالیت این گروه به شکل اصناف است و هرگز مستقل نبوده و در زمان شاه این اصناف وسیله کنترل این گروهها بودند. افراد این گروه اغلب به مسجد، زورخانه و گرمابه های عمومی میروند. رفتار خانوادگی آنها بسیار محافظه کارانه بوده و معمولاً حامل ایدئولوژی بازار هستند .

انسجام و وحدت بازار که گروههای مختلف با منافع اقتصادی متضاد را بهم پیوند میدهد بستگی به خصلت پیچیده این نهاد دارد. بازار همزمان نهادی اقتصادی- اجتماعی است که در آن آنچه از لحاظ اقتصادی معقول نیست از لحاظ اجتماعی عاقلانه میشود. ازدیاد واسطه ها، وجود افرادی که چندان در تولید نقش ندارند، روابط بسیار سست میان هزینه تولید و

قیمتها، افزایش بی حد و حصر اعتبار، یعنی مسائلی که از نظر اقتصادی چندان واضح نیستند، باعث ایجاد نوعی شبکه ارتباط تجاری میشود که بجای کاهش تفاوتهای اقتصادی رد آنها را گم میکند. سادگی و برابری ظاهری خالق نوعی ایدئولوژی، هویت و فرهنگ بازاری است که به بازار امکان میدهد در درون شبکه روابط اجتماعی بطور منسجم عمل کند.

در چهار چوب بازار، بازارها از دستورات رهبران خود در چه مسائل اقتصادی، چه در مسائل اجتماعی و سیاسی پیروی می‌کنند. این رهبران که به آنها معتمدین گفته میشود در تهران نفوذ بسیاری دارند. این معتمدان بویژه در دخالت بازار در مسائل نقش مؤثری ایفا می‌کنند. از قرن نوزدهم به بعد، آنها برخی مسئولیتهای اجتماعی را بعهده دارند که دولت عمداً آنها را نادیده میگیرد. آنها در امور زیر فعال هستند:

امور اقتصادی: ساخت مدارس، یتیم‌خانه‌ها، بیمارستانها، غیره.  
امور خیریه: تهیه غذا برای فقرا بهنگام جشن و عزاداریها، یاری رساندن به قربانیان حوادث طبیعی

ساخت کاروانسراها، پلها، کانالهای آبرسانی، غیره.

در همه جا بازارکارهای خود را بدور از خشونت و خودنمایی انجام داده و معمولاً به انجام کارهای نمادین تمایل دارد. بی آنکه خودی نشان دهند، از آن پشتیبانی میکنند. مثلاً هزینه چاپ کتب ممنوعه را تقبل میکنند: این کتابها که خیلی زود ضبط و جمع آوری میشوند خیلی زود هم دوباره به چاپ می‌رسند. رژیم شاه برای تجدید چاپ کتابهایی که باب طبعش نبود، سانسور را بعد از چاپ کتاب اعمال میکرد: در نتیجه هزینه بسیار زیادی به ناشر تحمیل میشد. این روش سانسور باعث میشد که انتشاراتیها در مقابل کتابهای مسئله دار بسیار محتاط عمل کنند، مگر آنکه بازارها هزینه چاپ آنها را متقبل شوند: نمونه آن چاپ کتاب غریب‌دگی آل احمد بود.

در زمینه مذهبی بازار مبدل به مرکز اشاعه دین عوامزده شد که از مذهب رسمی متفاوت و حتی گاهی با آن مخالف بود. سپونر، انسان شناس امریکایی بازار را محافظ خرده سنتهای دینی میداند. مراسم مذهبی، جشنها و سنتهای بسیاری در بازار، علیرغم مخالفت دولت و حتی روحانیت رسمی هنوز به حیات خود ادامه می‌دهند. تشکل درونی بازار به آن امکان میدهد روابط خود را با روشنفکران دانشگاهی و برخی گروههای سیاسی مخالف که در چهارچوب شبکه سنتی جای نمی‌گیرند حفظ کند. نهضت آزادی ایران به رهبری مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت و سازمان مجاهدین خلق از آن جمله اند. افراد زیادی از استادان و دانشجویان نیز خود از خانواده های بازاری هستند. از طریق دانشگاهها و این سازمانهای سیاسی، بازار میتواند با اقشار و گروههایی ارتباط برقرار کند که روحانیت نسبت به آنها چندان علاقه ای ندارد و بدیترتیب، نقش مجرای ارتباطی در میان گروههای بازی کند که معمولاً چندان با هم سازگاری ندارند.

دنای بازاریان و روحانیت بسیار در هم تنیده اند. قسمتی از مکانهای بازار خود جزو موقوفات دینی بوده و بازار اغلب دارای چندین مسجد و حسینیه هستند. در فراسوی این ارتباط فیزیکی این اصناف هستند که فاصله میان اصول درونی سنت و جنبه های زندگی روزانه بین فروش کالا در بازار و ساخت مسجد را پر میکنند. مغازه های بسیاری در بازار چسبیده به مساجد هستند و این خود بیانگر ارتباط عملی میان حیات تجاری و دینی است. نشریه مکتب اسلام در اغلب محافل بازاری وجود دارد. بازاریان در واقع زنجیره های ارتباطی میان مردم و مجتهدین محسوب میشوند. بین خانواده های بازاری و روحانی بویژه بین خانواده های بزرگ ارتباط خویشاوندی فراوان است.

تظاهر به دینداری در فعالیت اقتصادی بسیار مهم است: دینداری آشکار دکانداران مربوط است به عملکرد دین به مثابه ابزار قابل قبول ثروتمند بودن و همچنین بعنوان وسیله کسب و حفظ شهرت فردی خوب.

ارتباط میان بازار و روحانیت بویژه در تهران بسیار تنگاتنگ است: اکثر روحانیون قدرتمند تهران از بازار و مساجد آن بعنوان مرکز فعالیت خود استفاده میکنند.

از آغاز قرن، روحانیون و بازاریها در جنبشهای اجتماعی- سیاسی دوشادوش هم عمل کرده اند چرا که دارای منافع مشترکی بوده و درکل با گروهها و طبقات مشابهی سروکار دارند. برخی از روحانیون حتی آشکارا از منافع پیروان بازاری خود دفاع میکنند. نمونه آن آیت الله شریعتمداری بود که بازاریان ترک زبان تهران از وی پیروی میکردند. در سال ۱۹۵۳، بعد از شکست نهضت ملی دکتر مصدق، حکومت شاه با نزدیکی به برخی از روحانیون سعی کرد در میان بازار پایگاهی برای خود کسب کند. آیت الله بهبهانی ترجیحاً بعنوان طرف گفتگو انتخاب شد.

روحانیون ایرانی، در عین حال که عناصر اساسی فرایند انقلاب بودند، با اینحال نمی توان از آنها بعنوان تجسم کنندگان انقلاب نام برد. آنها قبل از این فرایند وجود داشته و بعد از آن نیز به حیات خود ادامه خواهند داد. روحانیت شیعه برخلاف روحانیت سنی ساختارمند است. در رأس هرم، آیت الله ها قرار دارند. قدرت روحانی شیعه دوگانه است: در وهله نخست از راه جمع آوری خمس و زکات: هر مسلمان شیعه موظف است به مرجع تقلید خود زکات بپردازد. این زکات توسط پیروان محلی مرجع تقلید جمع آوری میشود. در وهله دوم، قدرت اقتصادی روحانیت شیعه ناشی از موقوفات و مساجد است. موقوفات زمینهای بسیاری بزرگی هستند که خانواده های بزرگ به روحانیت یا به مساجد می بخشند. چگونگی اداره این موقوفات در سال ۱۹۶۳ بهنگام انقلاب سفید و اصلاحات ارضی موجب اختلاف و نزاع شدید میان حکومت و روحانیون شد. در نهایت بعلت بسیج عوام از طرف روحانیون، شاه مجبور به عقب نشینی در این باره شد.

با توجه به نکات فوق نقش بازار در کنار نقش روحانیون در شکل گیری و گسترش انقلاب بیش از پیش مشاهده میشود

## نتیجه‌گیری

برای بررسی پویاتر از شرایط سیاسی بین سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، لازمه نگرش وسیع‌تر و جامع‌تر بر سلسله پهلوی، مطرح می‌شود.

همانطور که پیشتر اشاره شد روی کار آمدن رضا شاه، نتیجه تحولات عمیق در حوزه اندیشه سیاسی و کنش‌های سیاسی در ایران و در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود. تغییر رژیم سیاسی در ایران با آن ریشه‌های قومی ساختار ایلاتی در ایران نه ناگهانی بود و نه سریع. اندیشه تغییر سلطنت به نخستین اندیشه‌گران و مصلحان سیاسی در اواسط دوره قاجار باز می‌گشت که هر یک به گونه‌ای در تبیین ادبیات اصلاحات سیاسی در ایران نقش بنیادین داشتند. با وجود فاصله بسیار بین روشن اندیشان و اصلاح طلبان سیاسی با جامعه و توده مردم نمی‌توان از اثر گذاری عمیق آنان در تکوین اندیشه اصلاحات و حرکت‌های انقلابی در قالب انقلاب مشروطه چشم پوشی نمود.

تجلی مجموعه تلاش‌های اندیشه‌گران اصلاحات در تکاپوهای مشروطه طلبی نمایان گردید. انقلاب مشروطه (۸۸-۱۲۸۴) شاهد پیروزی هر چند کوتاه روشنفکران مدرن بود، روشنفکرانی که از ایدئولوژی‌های غربی ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم الهام می‌گرفتند، قانون اساسی کاملاً غیر دینی مدون کردند و به نوسازی جامعه خود مطابق جوامع اروپایی معاصر امیدوار بودند اما خواسته‌های انقلابیون و مشروطه طلبان همچنانکه ذکر شد متأثر از اندیشه‌های غربی و اروپایی بود، نمی‌توانست در چهارچوب نظام ایل سالار قاجار مجال تحقیق یابد. بدین رو انتقال سلطنت و تغییر نظام سیاسی ایران امری اجتناب ناپذیر بود.

استقرار دولت پهلوی، استقرار دولت مدرن با کسب مدل از اروپا بود مدلی که روشنفکران مشروطه آن را ترسیم ساخته بودند اما از ویژگی‌های این دولت انجام اصلاحات از بالا به پائین بود که تبعات سیاسی غیر قابل پیش بینی را بدنبال داشت. به لحاظ ساختار نظام سیاسی، از آن جا که رضاشاه خاستگاه ایلی نداشت با تغییر بنیادین روبه‌رو بود. در این دوره اندیشه اصلاحات سیاسی در داخل به دلیل استبداد شدید امکان تبلور نیافت و تنها به صورت کانون‌های روشنفکری و محافل دانشجویی در خارج از کشور تکوین یافت. هر چه از دوره ابتدایی روی کارآمدن رضا شاه دورتر می‌شویم به همان نسبت استبداد گسترده‌تر و ضرورت تغییر و اصلاحات سیاسی عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌گردد. حکومت تقریباً دو دهه‌ای رضا شاه گرچه بسیاری از عناصر نظام ایلیاتی را از بین برد و نهادهای مدنی را جایگزین آن ساخت اما این نهادها فاقد روح بوده و هرگز جنبش اصلاح طلبی سیاسی به صورت خود جوش در نیامد و بویژه بحث مشارکت مردم در تصمیم‌گیریهای کلان سیاسی و حتی خرد مطرح نشده، عقیم ماند. چنین است که بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ در ایران و حضور متفقین در این کشور و سقوط رضا شاه، ابتدا شاهد نوع سردرگمی سیاسی در جامعه و حتی در بین طبقه روشنفکر هستیم. مجموعه تحولات سیاسی و بحث اصلاح

گری سیاسی در طول سال‌های ۳۲-۱۳۲۰ نمایانگر شکل‌گیری جریان‌های سیاسی و ارائه مدل‌های گوناگون برای ساختار و نظام سیاسی ایران است. در سال‌های ۳۲-۱۳۲۰ تنها دوره طولانی در تاریخ معاصر ایران که در آن فضای باز سیاسی وجود داشت و طبقه روشنفکر، دست‌اندر کار بسیج و سازماندهی توده‌ها علیه ساختار قدرت بود در شرایطی که علما که حوزه نفوذ و پایگاه اجتماعی‌شان به بازار محدود می‌شد. سازمان‌های غیر مذهبی، نخست حزب توده و سپس جبهه ملی وارد صحنه مردمی شدند و طبقات ناراضی به ویژه مزدبگیران شهری و طبقه متوسط حقوق‌بگیر را بسیج کردند. باید متذکر شد که شکل‌گیری احزاب سیاسی، مطبوعات نسبتاً آزاد در طول این دهه نه به دلیل انعطاف‌پذیری حکومت پهلوی دوم و تجدید نظر در رفتار و باور سیاسی محمد رضا شاه بلکه ناشی از ضعف ارکان حکومت به لحاظ سیاسی و همچنین مجموعه شرایط بین‌المللی بود. اما بدیهی بود که حضور این جریان‌های سیاسی و خواسته‌های متفاوت آنها و مدل‌هایی که هر یک برای نظام سیاسی ایران پیشنهاد می‌نمودند، نمی‌توانست دیر بیانجامد. به عبارتی یک نقطه پایان یا یک نقطه شروع امری حتمی می‌نمود. و در واقع در ادامه تحلیل از حکومت مصدق، نقطه تلاقی این جریان‌های سیاسی خارج از حکومت با ساختار سیاسی حاکم بود. این جریان‌ها که چپ‌گرا، ملی‌گرا و مذهبی نام یافته‌اند با فشار به بدنه نظام سیاسی پهلوی، امکان حیات سیاسی این نظام را مورد تهدید جدی قرار داده بودند. جامعه، حکومت و احزاب سیاسی و اندیشه‌گران اصلاحات از هر طیف و گروه رو در روی یک تصمیم‌گیری سیاسی قرار داشتند. به جز حرکت‌های چپ (حزب توده) که مدل سیاسی‌شان برای حکومت نظام شوروی بود، دو گروه ملی و مذهبی علیرغم نفوذ و قدرتی که داشتند مدل خاصی را برای حکومت ارائه نکرد و طرح‌های اصلاحی آن در چهارچوب حکومت سلطنتی پهلوی قابل اجرا بود و نمی‌توان آنها را اندیشه‌گران اصلاحات بنیادین بنامیم. همانطور که نیروهای چپ را نمی‌توانیم نماینده تفکری اصلاح طلب ملی و برآمده از بطن جامعه ایران تلقی کنیم. این دهه حساس از لحاظ طرح اندیشه‌های اصلاح طلبانه و حرکت‌هایی که در آن پی‌ریزی شد تمام دهه چهل و پنجاه را تحت الشعاع قرار داد و بی‌راه نیست که جهت تحلیل و آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی و مسئله اصلاحات سیاسی به تحولات این دهه توجه بیشتری گردد.

در حوزه اصلاحات سیاسی در ایران معاصر، پس از سقوط کابینه دکتر مصدق شاهد بروز عناصری نو هستیم که این دوره را از دوره‌های قبل تا حدود بسیاری متمایز می‌سازد. این عناصر را می‌توان به طور خلاصه چنین ارزیابی نمود:

- جریان اصلاحات سیاسی از حوزه اراده شخصی و برنامه‌ها و اقدامات فردی خارج شد و برنامه اصلاحات سیاسی از سوی دولت به طور هماهنگ، برنامه‌ریزی شده دنبال گردید. این جریان که از دهه سی (۳۰) به بعد در ایران به تدریج رشد کرد حتی با دوران رضا شاه نیز قابل مقایسه نیست. چه اصلاحات در آن دوره گر چه اصلاحات دولتی بود ولی مربوط به اراده شخصی و بر محور اساسی، دیکتاتوری مصلح، قرار داشت. این اصلاحات به لحاظ سیاسی در واقع شکل نهادینه شده حکومت قاجار بود. پس از کودتای ۱۳۳۲ و وارد شدن

حکومت محمد رضا شاه به مرحله استقرار و ثبات سیاسی، اصلاحات سیاسی در همان گفتمان و تجدد طلبی تعریف گردید اما این بار بر خلاف سیر اصلاحات سیاسی در ایران در سده‌های پیشین، جریان‌های سیاسی پدید آمده پس از فضای نسبی آزاد دهه بیست. بر این روند مستقیماً تأثیر می‌گذارند.

- جریان اصلاحات سیاسی در این دوره به جای ساختار سازی و ایجاد بنیادهای سیاسی، به گسترش دستگاه سیاسی دولت منجر گردید بدین ترتیب که تعریف دولتی از اصلاحات سیاسی هدف نهایی آن تلقی گردید.

- علیرغم مسئله ذکر شده در فوق، گزینه‌های دیگری از سوی جریان‌های سیاسی پیشنهاد گردید این پیشنهادها گرچه پس از کودتای ۱۳۳۲ از مدار و رواج سیاسی و عرصه جامعه کم‌رنگ شده ولی نه تنها از میان نرفت بلکه به بازسازی و بازپردازی خود پرداخت.

- برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران مسائل اقتصادی به موازات اقتدار گرایی سیاسی قرار می‌گرفت. بدین معنی که بر خلاف دوران قاجار و پهلوی اول (رضا شاه) که اصلاحات سیاسی زیر مجموعه اصلاحات اقتصادی و توسعه صنعتی قرار می‌گرفت در دوره پهلوی دوم این دو جریان به موازات هم و البته گاهی هم وسیله اقتدارگرایی مطلق حکومت محمدرضا شاه قرار می‌گرفت. اجرای اصلاحات ارضی، استفاده از قدرت اقتصادی نفت و غیره نمونه این جریان متفاوت است. این امر نمایانگر تغییر مناسبات و روابط گفتمانی مهمی است که تمامی تحلیل ما در سطح و حوزه‌های مختلف بدون ارزیابی دقیق این تحول گفتمانی منطقی و روش مند نخواهد بود.

- در دوره سلطنت محمدرضا شاه برای نخستین بار شاهد ایجاد احزاب سیاسی هستیم که مستقیماً با برنامه و حمایت دولت پدیدار گردید هر چه به پایان دوره پهلوی نزدیک می‌شویم از تکثر و تعدد این احزاب کاسته شده تا به نظام سیاسی تک حزبی و ایجاد حزب «رستاخیز» می‌رسیم در همین راستا فقدان احزاب سیاسی مخالف در عرصه سیاسی و اقتدار گرایی حکومت پهلوی و قرار گرفتن ارکان واهره‌های سیاسی در دست خاندان پهلوی و وابستگی باعث فعال شدن جریان‌های سیاسی حکومت در خارج از کشور و در داخل به صورت پنهانی گردید.

- در نظام سیاسی اقتدار گرا و تمرکز گرای محمدرضا شاه، بنیاد و روح قانون اساسی که شاه را محدود به سلطنت می‌نمود نه حکومت، به شدت تضعیف گردید. شتاب در جهت رسیدن به «تمدن بزرگ» که به لحاظ سیاسی و ساختارهای اندیشه سیاسی، تقویت الگوی دیرینه شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله بود، به حذف اجتناب ناپذیر تمامی جریان‌های سیاسی می‌انجامید و سیر مخالف سازی و معاند تراشی حتی از اصلاح طلبان در چهار چوب نظام شاهنشاهی را بیش از پیش شتابان ساخت. این غفلت سیاسی باعث گردید که نیروهای مذهبی نیز به تدریج در مقابل مدل سیاسی حکومت پهلوی، گزینه خود را پیشنهاد نمایند. و به بزرگترین مخالفان رژیم پهلوی در آیند. اما حکومت پهلوی نشان داد که هیچ فضایی را برای مشارکت سیاسی هر که غیر خود را ایجاد نخواهد کرد به عبارت دیگر نظام سیاسی

پهلوی دوم (محمدرضا شاه) به لحاظ ساختار شناسی سیاسی اصولاً امکان و ایجاد مشارکت با نیروهای سیاسی دیگر را نداشت. این بود که:

-نیروهای سیاسی مذهبی - روحانیت

-نیروهای سیاسی چپ (جریان‌ات مارکسیستی)

-نیروهای سیاسی ملی گرا

-نیروهای سیاسی چپ - مذهبی (مجاهدین خلق...)

به مخالفان پنهان و عیان رژیم تبدیل گشته و به سامان و سازماندهی خود پرداختند. سقوط حکومت پهلوی به لحاظ آسیب شناسی سیاسی از یک بعد می‌تواند به تلاقی تاریخی این جریان‌ها تلقی گردد.

- در این دوره امکان بسیج سیاسی و تشکل‌های سیاسی مطلقاً در نزد نه تنها دولت و نیروهای مخالف، حتی از سوی نیروهای مذهبی و روحانیون نیز وجود نداشت قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تنها حرکت سازمان دهی شده از سوی نیروهای مذهبی و حوزه‌های علمیه بود ولی آنرا نمی‌توان به عنوان «بسیج سیاسی مردم» تلقی کرد. یعنی آن چه در انقلاب اسلامی به بسیج سیاسی همگانی انجامید، تسامح سیاسی در تراکم نیروهای مخالف حکومت بود.

- برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران، حضور نیروها و قدرت‌های بزرگ خارجی در ترمیم و بازسازی نظام سیاسی ایران بسیار مؤثر عمل می‌نماید و بر خلاف گذشته دول بزرگ به جای مخالفت و مانع تراشی به جریان‌اصلاحات سیاسی در ایران کمک نمودند. البته اصلاحاتی که به گونه‌ای فعال منافع منطقه‌ای و استراتژیک آنان را تامین می‌نمود.

در صورت بندی‌نهایی آسیب شناسی سیاسی اصلاحات سیاسی در دوران سلطنت محمدرضا شاه می‌بایست در درجه اول به تفاوت‌های بنیادین ساختارهای سیاسی حکومت محمدرضا شاه با حکومت‌های پیشین توجه ویژه گردد. در این دوره و حتی در دوره انقلاب شاهد محوری بودن نقش شخصیت‌های سیاسی در جریان اصلاحات سیاسی می‌باشیم بدین معنی که باز هم اصلاح طلبی تنها در سطوح بالای جامعه یعنی در حوزه «دولت» و نخبگان سیاسی تعریف، هدایت و صورت می‌پذیرفت. در جریان اصلاح طلبی سیاسی، به واسطه سطح آگاهی سیاسی جامعه در همان سطح و حاشیه قرار داشت.

- در خاتمه می‌توان عنوان کرد که پرده آهنین که شاه پس از کودتای ۱۳۳۲ به دوره حوزه سیاست ایران کشید در واقع سیاست مبارزه اجتماعی را کم کم به سیاست مهندسی اجتماعی تبدیل کرد. این پرده آهنین شاید بظاهر تنشهای اجتماعی و مخالفت‌های سازمان یافته را پنهان کرده بود اما بی‌گمان در نابودی و محو آنها ناکام ماند بر عکس این تنشهای اجتماعی تا دوام یافت و به نقطه انفجار خود رسید چرا که مخالفان با وجود نظارت شدید پلیس بر زندگی خود، راه خود را ادامه دادند تا اندیشه و عقاید جدید و شیوه‌های نوین عملی کردن آنها را پیدا کند گرچه به جز رکود روشنفکری، ستایش بی پایان پادشاهی و پیروی کورکورانه از غرب چیز دیگری در رسانه‌های در دست حکومت پیدا نمی‌شد بررسی مطبوعات زنده زیر زمینی، نسل جوانی از روشنفکران را نشان می‌داد که با موفقیت

سرگرم طرح و تدوین اندیشه‌های جدیدی بودند که آنها را با فرهنگ شیعی خود هماهنگ می‌کرد به نظریات و تاکتیکهای پیشینیان توجه می‌کردند، و پی در پی این پرسش را مطرح می‌ساختند که «چه باید کرد؟» در واقع سرکوب و خفقان بیست و پنج ساله، طبقه روشنفکر جدیدی را به بار آورد که نظریاتی بسیار تندرو تر از نظریات پیشینیان خود داشت. همچنین آشتی ناپذیری انقلاب که سرانجام به سقوط رژیم شاهنشاهی منجر شد تا حدودی تاثیر از دیدگاه این نسل جدید بود.



## رویدادها

12 مارس آقا محمد خان قاجار تهران را تسخیر و پایتخت خود قرار می‌دهد.	1786
18 مه قتل آقا محمد خان در قلعه شیشه	1797
21 مارس تاجگذاری فتحعلی شاه	1798
10 فوریه عهدنامه ترکمانچای با روسیه، ایران قفقاز را از دست می‌دهد و نظام کاپیتولاسیون به نفع روسیه را می‌پذیرد.	1828
23 اکتبر مرگ فتحعلی شاه	1834
31 ژانویه تاجگذاری محمد شاه	1835
20 اکتبر تاجگذاری ناصر الدین شاه	1848
افتتاح مدرسه دارالفنون	1851
نخستین امتیاز با رون ژولیوس فن رویتر	1872
شورش علیه انحصار دخانیات تالبوت انگلیسی	1892
فرانسه امتیاز کاوشهای باستانشناسی در ایران را به دست می‌آورد.	184
1 مه قتل ناصر الدین شاه	1896
8 ژوئن تاجگذاری مظفر الدین شاه	1896
28 مه اعطای امتیاز نفت به ویلیام ناکس دارسی	1901
<b>انقلاب مشروطیت</b>	
10 اوت پیروزی مشروطه طلبان، تاسیس نخستین پارلمان.	1906
30 دسامبر تصویب نخستین قانون اساسی	1906
8 ژانویه مرگ مظفر الدین شاه و سلطنت محمد علی شاه	1907
31 اوت قرارداد روس و انگلیس درباره تقسیم ایران به مناطق نفوذ. قتل اتابک امین السلطان رئیس الوزرا .	1907
9 نوامبر محمد علی شاه متمم قانون اساسی را امضا می‌کند.	1907
امین الضرب مهدوی نخستین دستگاه مولد برق را وارد تهران می‌کند	1908
26 مه کشف نفت در مسجد سلیمان	1908
23 ژوئن کودتای محمد علی شاه و به توپ بستن مجلس	1908
اکتبر تبریز به دست مشروطه طلبان می‌افتد.	1908
14 آوریل تاسیس شرکت نفت ایران و انگلیس	1909
10 مه محمد علی شاه برای نجات سلطنتش برقراری مجدد قانون اساسی را می‌پذیرد.	1909

16	ژوئیه فتح تهران به دست مشروطه طلبان، خلع محمد علی شاه و آغاز سلطنت احمد شاه	1909
31	ژوئیه اعدام شیخ فضل الله نوری	1909
15	نوامبر افتتاح مجلس دوم	1909
12	مه ورود مورگان شوستر رئیس کل مالیه به تهران	1911
24	دسامبر انحلال مجلس دوم و اخراج شوستر	1911
29	مه بمباران حرم امام رضا (ع) در مشهد به دست روسها	1912
20	مه دریا داری انگلیس سهام اکثریت شرکت نفت را خریداری می کند	1914
	آغاز شورش جنگلی های میرزا کوچک خان	1915
1916-1921	تقی زاده مجله کاوه را در برلین منتشر می کند	1921
	ژانویه تاسیس تفنگداران جنوب ایران توسط سرپرسی سایکس	1916
9	آوریل شورش «دموکراتهای» خیابانی در تبریز	1920
	ژوئن تاسیس حزب کمونیست ایران در انزلی	1920
	تاسیس انستیتو پاستور در تهران	1921
21	فوریه رضاخان با سربازان قزاق تهران را اشغال می کند و سید ضیاء الدین نخست وزیر می شود.	1921
28	فوریه امضای عهد نامه مودت ایران و شوروی	1921

### رضا شاه پهلوی

5	دسامبر مرگ میرزا کوچک خان و پایان جنبش جنگلی	1921
	مارس آیت الله حائری یزدی حوزه علمیه قم را تاسیس می کند	1922
18	نوامبر ماموریت دکتر آرتور میلسپو برای تجدید سازمان مالیه دولت (تا ۱۹۲۷)	1922
	ژوئیه قلع و قمع شورش اسماعیل آقا سمیتقو در کردستان	1922
	اکتبر رضاخان سردار سپه به رئیس الوزرای منصوب می شود.	1923
	تاسیس بانک سپه	1924
31	اکتبر خلع قاجاریه	1925
12	دسامبر مجلس مؤسسان تاج شاهنشاهی را به رضاخان می دهد	1925
	سوء قصد به سید حسن مدرس	1927
	نخستین ارتباط هوایی ایران با اروپا	1927
	تدوین قانون مدنی (که در ۱۹۳۴ تکمیل شد)	1928
10	مه رضا شاه کاپیتولاسیون را لغو می کند	1928
	تصویب قانون اسکان عشایر (که در ۱۹۳۴ به اتمام رسید)	1932
26	نوامبر الغای امتیاز داری از طرف ایران	1932
24	آوریل امضای قرار داد جدید با شرکت نفت ایران و انگلیس	1933
	نخستین فیلم ناطق ایرانی به نام دختر لر	1934

تاسیس خیرگزاری پارس	1934
10 ژوئن سفر رضا شاه به ترکیه	1934
نصب نخستین سنگ بنای دانشگاه تهران	1935
تاسیس فرهنگستان زبان فارسی	1935
21 مارس به دولتهای خارجی ابلاغ می‌شود که از این پس به جای پرس و پرشیا نام کشور را ایران بنامند	1935
7 ژانویه کشف حجاب نسوان	1936
صادق هدایت بوف کور را منتشر می‌کند	1936
8 ژوئیه پیمان سعد آباد میان ایران، عراق، ترکیه و افغانستان	1937
21 اوت افتتاح راه آهن سراسری ایران که در ۱۹۲۷ آغاز شده بود	1938
24 آوریل افتتاح رادیو تهران	1940
25 اوت حمله نیروهای انگلیس و شوروی به ایران	1941
16 سپتامبر استعفای رضا شاه به نفع پسرش محمدرضا پهلوی	1941
	1943
28 نوامبر پرویز ناتل خانلری مجله سخن را تاسیس می‌کند	1943
12 دسامبر کنفرانس تهران با شرکت چرچیل، روزولت و استالین	1946
مارس تاسیس حکومت خودمختار آذربایجان	1946
22 ژانویه قتل احمد کسروی نویسنده مشهور به دست فداییان اسلام	1946
12 دسامبر اعلام جمهوری کردستان در مهاباد (که در ۱۵ دسامبر همان سال بر چیده شد)	1946
4 فوریه ارتش ایران تبریز را تصرف و دموکراتهای تجزیه طلب را فراری می‌دهد.	1949
21 مارس سوء قصد به جان شاه در دانشگاه تهران	1951
برنامه هفت ساله عمران (۱۹۴۹ - ۱۹۵۵)	1951
در گذشت محمد تقی بهار ملک الشعرا (متولد ۱۸۸۶)	1951
7 مارس خودکشی صادق هدایت داستان نویس در پاریس (متولد ۱۹۰۳)	1951
قتل سپهد رزم آرا نخست وزیر	1951
پارلمان به ملی شدن صنعت نفت رأی می‌دهد	1951
4 اکتبر دکتر مصدق نخست وزیر می‌شود	1951
15 اوت توقف کامل تولید نفت به وسیله شرکت نفت ایران و انگلیس	1953
19 اوت مصدق فرمان عزل خود را نمی‌پذیرد و شاه به خارج از کشور می‌گریزد	1953
29 اکتبر کودتایی که سیا ترتیب داده بود حکومت مصدق را سرنگون و سرلشکر زاهدی را به جای او می‌نشانند (۲۸ مرداد ۱۳۳۲)	1954
23 اکتب قرارداد با کنسرسیوم نفت	1955

- 1956 ایران به عضویت پیمان بغداد در می‌آید (با شرکت عراق، پاکستان، ترکیه و انگلستان) پس از خروج عراق از این پیمان در ۱۹۵۹ نام آن به سنتوتغییر می‌کند.
- 1956 درگذشت علی اکبر دهخدا (متولد ۱۸۸۰)
- 1956 1 نوامبر نخستین سرشماری عمومی در ایران
- 1957 مارس تأسیس ساواک به ریاست سرلشکر تیمور بختیار
- 1957 4 آوریل دکتر منوچهر اقبال به جای حسین علاء نخست وزیر می‌شود
- 1959 تأسیس بانک توسعه صنعتی و معدنی
- 1959 21 دسامبر ازدواج محمدرضا شاه با فرح دیبا
- 1960 3 وات به کار افتادن پایانه نفتی خارک
- 1961 نخست وزیری علی امینی
- 1962 9 ژانویه اجرای قانون اصلاحات ارضی
- 1963 تأسیس سازمان چریکهای فدایی خلق توسط بیژن جزنی
- 1963 26 ژانویه رفراندوم برای انقلاب سفید (اصلاحات ارضی، حق رأی بانوان)
- 1963 5 ژوئن بازداشت آیت الله خمینی و سرکوب قیام مردم در تهران و قم
- 1964 افتتاح سد کرج
- ۱۹۶۴ ۲۶ اکتبر نطق آیت الله خمینی علیه اعطای مصونیت دیپلماتیک پرسنل نظامی امریکا و تبعید آیت الله به ترکیه که از آنجا به عراق می‌رود.
- 1965 تأسیس سازمان مجاهدین خلق
- 1965 21 ژانویه قتل حسنعلی منصور نخست وزیر و انتصاب امیر عباس هویدا به جای او (تا ۱۹۷۷)
- 1966 افتتاح مدرسه عالی تلویزیون و سینما
- 1966 27 ژوئیه نخستین موافقتنامه شرکت در استخراج نفت با شرکت الف - اراپ فرانسوی
- 1967 درگذشت فروغ فرخزاد در حادثه اتومبیل (متولد ۱۹۳۵)
- 1967 قانون حمایت خانواده
- 1967 افتتاح رادیو تلویزیون جدید ایران
- 1967 26 اکتبر تاجگذاری محمدرضا پهلوی
- 1969 درگذشت جلال آل احمد (متولد ۱۹۲۳)
- 1969 نمایش فیلم «گاو» به کارگردانی داریوش مهرجویی
- 1971 8 فوریه حمله فداییان خلق به پست ژاندارمری سپاهکل
- 1971 31 ژوئیه پایان کنسرسیوم نفت
- 1971 اکتبر جشنهای شاهنشاهی در تخت جمشید

- 1971 21 اکتبر افتتاح لوله گاز به سوی شوروی (آبگات) در حضور محمدرضا شاه و پادگورنی
- 1971 30 نوامبر خروج انگلستان از خلیج فارس و اشغال جزایر سه گانه تنب بزرگ و کوچک و ابو موسی به وسیله ایران
- 1971 دسامبر قطع روابط دیپلماتیک با عراق، حوادث مرزی و اخراج انبوهی از کردهای ایرانی از عراق
- 1972 نوامبر تعطیل حسینیه ارشاد
- 1973 22 دسامبر کنفرانس اوپک در تهران؛ بهای هر بشکه نفت خام از ۲/۹ دلار به ۱۱/۶ دلار افزایش می‌یابد
- 1975 مارس تاسیس حزب واحد رستاخیز ایران
- 1975 6 مارس موافقتنامه الجزیره با عراق. ایران از پشتیبانی کردهای ملامصطفی بارزانی علیه عراق دست بر می‌دارد و در عوض عراق حقوق ایران بر اروند رود را به رسمیت می‌شناسد.
- 1976 21 مارس تغییر تقویم هجری شمسی به شاهنشاهی (۱۳۵۵ مبدل به ۲۵۳۵ می‌شود)
- 1977 مارس نامه سرگشاده علی اصغر حاج سید جوادی به شاه
- 1977 6 وات جمشید آموزگار به جای امیر عباس هویدا به نخست وزیری منصوب می‌شود
- 1977 14 نوامبر دیدار شاه از واشینگتن و تظاهرات دانشجویان
- 1978 7 ژانویه انتشار مقاله اهانت آمیز به آیت الله خمینی در روزنامه اطلاعات و تظاهرات در قم که به شدت سرکوب می‌شود.
- 1978 18 فوریه شورش در تبریز چهل روز پس از شورش قم
- 1978 29 مارس شورش در بسیاری از شهرها از جمله یزد (چهل روز پس از تبریز)
- 1978 11 اوت حکومت نظامی در اصفهان
- 1978 19 اوت آتش سوزی سینما رکس در آبادان
- 1978 27 اوت جعفر شریف امامی به جای آموزگار نخست وزیر می‌شود
- 1978 7 سپتامبر جمعه سیاه، کشتار میدان ژاله، وقوع زمین لرزه در طبس
- 1978 6 نوامبر ارتشبد از هاری نخست وزیر می‌شود. اعتصابات گسترش می‌یابد
- 1978 10 نوامبر تظاهرات عظیم در تهران روز تاسوعا و سپس در ۱۱ نوامبر در روز عاشورا به رغم حکومت نظامی
- 1978 26 دسامبر قطع صادرات نفت در نتیجه اعتصاب کارمندان شرکت ملی نفت ایران
- 1978 31 دسامبر نخست وزیری شاپور بختیار
- 1979 16 ژانویه عزیمت شاه به تبعید در مصر

1979 اول فوریه ورود پیروزمندانه آیت الله خمینی  
1979 11 فوریه قیام مردم و سقوط رژیم شاهنشاهی (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) نخست  
وزیری مهدی بازرگان.

## کتابنامه‌ها

الف: فارسی      ب: بزبان خارجه

الف: کتابنامه فارسی

### ۱- دوران معاصر

۱. احتشامی، بازیگران سیاسی، تهران، علمی، ۱۳۲۸
۲. اشرف، شاخصهای اجتماعی ایران، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۵۵
۳. آل احمد، ج: غربزدگی، تهران، بی نا ۱۳۴۱
۴. آل احمد، ج: روشنفکران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۸
۵. بامداد، م: تاریخ رجال ایران، تهران، بانک بازرگانی، ۱۳۵۱
۶. بهار، ملک الشعراء: تاریخ احزاب سیاسی ایران، تهران، رنگین، ۱۳۲۳
۷. خمینی، ر: کشف الاسرار، تهران، بی نا، بی تا
۸. خمینی، ر: ولایت فقیه: حکومت اسلامی، بی نا، ۱۳۵۵
۹. شریعتی، ع: مجموعه ی آثار، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۵۹-۱۳۵۸ هشت جلد
۱۰. شریعتی، ع: چه باید کرد، مجموعه آثار، تهران
۱۱. قره خانی، م: سیاست دولت شوروی در ایران، تهران، مظاهری، ۱۳۲۶
۱۲. کسروی، ا: تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶
۱۳. مکی، ح: تاریخ بیست ساله ی ایران، تهران، مجلس ۲۳-۱۳۲۴، سه جلد
۱۴. مکی، ح: تاریخچه جبهه ی ملی، تهران، تابان، ۱۳۲۳
۱۵. زیرک زاده، احمد: پرسش های بی پاسخ در سالهای استثنایی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۶
۱۶. پهلوی، محمد رضا: پاسخ به تاریخ
۱۷. آبراهیمان، پروانه: ایران بین دو انقلاب، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷
۱۸. کاتوزیان، هایدی: اقتصاد سیاسی ایران، پیروسی، تهران، ۱۳۶۶
۱۹. خسرو نادر، فرهاد: نوگرایی و دستگاه حکومتی
۲۰. ازغندی، علیرضا: ناکار آمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، قومی
۲۱. خامه ای، انور: از انشعاب تا کودتا، تهران، هفتنه، ۱۳۶۳
۲۲. که یو، منوچهر: اصلاح طلبان ناکام، تهران، کویر، ۱۳۸۰
۲۳. در جاوند، پرویز: پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴
۲۴. میلانی، عباس: معمای هویدا، تهران، اختران، ۱۳۸۰

۲۵. بهنود، مسعود: دولت های ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷، جاویدان، تهران، ۱۳۶۹
۲۶. فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات پژوهش های سیاسی، تهران ۱۳۶۹ دو جلد
۲۷. فلسفی: خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۶
۲۸. سحابی، عزت الله: تاریخ جنبش ملی ایران، شرکت سهامی انتشار، بی تا
۲۹. الموتی، مصطفی: ایران در عصر پهلوی، لندن، ۱۹۹۲
۳۰. غنی، سیروس: بر آمدن رضاخان، بر افتادن قاجاریه و نقش انگلیسیها، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۹
۳۱. کیانوری، نورالدین: خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، ۱۳۴۰
۳۲. پهلوی، محمد رضا: ماموریت برای وطنم، تهران، ۱۳۴۰
۳۳. کینزر، استفن: همه ی مردان شاه (کودتای آمریکایی در شیشه های ترور در خاورمیانه)

## ۲. حزب توده

۱. اکبری، اکبر: علل ضعف تاریخی بورژداری ایران - تهران، تابش، ۱۳۵۸
۲. ارانی، تقی: آخرین دفاع دکتر تقی ارانی، از انتشارات حزب توده ایران، فوریه ۱۹۷۵
۳. ایوانف، م: تاریخ نوین ایران، استهکلم، توده، ۱۳۵۶
۴. آوانیان، ا: فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی، تهران، توده، ۱۳۲۵
۵. آوانیان، ا: اصول تشکیلاتی حزب، تهران، توده، ۱۳۲۲
۶. آبراهامیان، پروانه: ایران بین دو انقلاب، نشر نی، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۷
۷. امیر خسروی، بابک: سرنوشت تاریخی حزب توده ی ایران، پاریس ۱۹۸۷
۸. اپریم، ا: چه باید کرد؟ تهران، بی نا، ۱۳۲۶
۹. حزب توده: آخرین دفاتیبه ی خسرو روزبه، بی جا، توده، ۱۳۴۹
۱۰. حزب توده: کارنامه حزب توده ایران، بی جا، توده، ۱۳۵۴
۱۱. حزب توده: کارنامه و اساسنامه حزب، بی جا، توده، ۱۳۳۹
۱۲. حزب توده: در باره ی بیست و هشت مرداد، بی جا، توده، ۱۳۴۲
۱۳. حزب توده: توده ایها در دادگاه نکامی، بی جا، توده ۱۳۴۷
۱۴. بهار، ملک الشعرا: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران
۱۵. جزنی، بیژن: جنبه مبارزات سی ساله، جریدک های فدایی خلق ایران
۱۶. خامه ای، انور: خاطرات دکتر انور خامه ای، در سه جلد، انتشارات هفته، تهران
۱۷. خانابا تهران، مهدی: نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، دو جلد، ۱۹۸۹
۱۸. حزب رنجبران ایران: بولتن داخلی، ارگان حزب رنجبران
۱۹. سازمان انقلابی حزب توده ایران: توده، ستاره سرخ، اعلامیه ها

۲۰. طبری، احسان: جهانبینی و جنبشهای اجتماعی در ایران، استهلکم، توده، ۱۳۵۸ - ۱۳۵۴
۲۱. علوی، ب: پنجاه و سه نفر، تهران، بی نا، ۱۳۲۳
۲۲. قاسمی، ا: حزب توده ایران چه می‌خواهد و چه می‌گوید؟ تهران، توده، ۱۳۲۳
۲۳. زیرک زاده، احمد: خاطرات (پرسش های بی پاسخ در سالهای استثنایی) تهران، نیلوفر، ۱۳۷۶
۲۴. فروتن: حزب توده در صحنه ی سیاسی ایران، حزب توده
۲۵. کی مرام، منوچهر: رفقای بالا، تهران، شباویز، ۱۳۷۴
۲۶. کیانوری، نورالدین: خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، ۱۳۷۱
- ۳. جبهه ملی**
۱. زیرک زاده، احمد: پرسش های بی پاسخ در سالهای استثنایی، نیلوفر، تهران، ۱۳۷۶
۲. سنجان، کریم: امید ها و ناامیدی ها، انتشارات جبهه ملی، لندن، ۱۳۶۸
۳. مکی، حسین: تاریخ بیت ساله ی ایران، تهران، ۱۳۵۸ سه جلد
۴. کردستان، هوشنگ: یادداشت های مهندس هوشنگ کردستانی، ۱۳۸۰
۵. پهلوی، محمد رضا: پاسخ به تاریخ، ۱۳۷۱
۶. ابراهایان، پروانه: ایران بین دو انقلاب، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷
۷. مکی، حسین: تاریخچه ی جبهه ی ملی، تابان، تهران، ۱۳۲۳
۸. بهار، ملک الشعرا: تاریخ احزاب سیاسی ایران، رنگین، تهران، ۱۳۲۳
۹. مصدق، محمد: خاطرات و تالمانت مصدق، تهران
۱۰. نجاتی، غلامرضا: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، تهران، ۱۳۷۱
۱۱. قلی، علیرضا: جامعه شناسی نخبه کش، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷
۱۲. اشرف، احمد: تاریخچه کوتاه زندگینامه های ایرانی، ایران نامه، جلد ۲، شماره ۱ زمستان، ۱۹۹۷
۱۳. کنیز، استفن: همه ی مردان شاه (کودتای آمریکایی و ریشه های ترور در خاورمیانه)
- ۴. نهضت آزادی**
۱. بازرگان، مهدی: مدافعان در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی، انتشارات مدیی، ۱۳۵۰
۲. نهضت آزادی: صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت آزادی ایران، رایکا، ۱۳۶۱
۳. برزین، سعید: زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، نشر مرکز، ۱۳۷۴
۴. میثی، لطف الله: از نهضت آزادی تا مجاهدین، انتشارات حمدیه، جلد اول
۵. بازرگان، مهدی: انقلاب ایران در دو حرکت، چاپ نراقی، ۱۳۶۳



۶. زیرک زاده، احمد: پرسش هایی بی پاسخ در سالهای استثنایی، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۶
۷. بازرگان، مهدی: مجموعه ی آثار
۸. نبرد، مسعود: دولت های ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷، تهران، ۱۳۶۹
۹. گذشته چراغ راه آینده است
- ۵. سازمان جریک های فدایی خلق**
۱. احمد زاده، مسعود: مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، جریک های فدایی خلق ایران
۲. احمدی، کسری: درباره جهاد و شهادت، انتشارات خاوران، پاریس، ۱۳۷۱
۳. اشرف، حمید: تحلیل یک ساله مبارزه چریکی در شرد کوه، جریک های فدایی، ۱۳۵۲
۴. آبراهیان، پروانه: ایران بین دو انقلاب، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷
۵. پویان، امیر پرویز: ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بتا، جریک های فدایی
۶. جزنی، بیژن: جنبه ی مبارزات سی ساله، جریک های فدایی
۷. خانابایا تهرانی، مهدی: نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، دو جلد، ۱۹۸۹
۸. ماسالی، حسن: سیر تحول جنبش چپ ایران و عوامل برای مداوم آن، آلمان
- ۶. سازمان مجاهدین خلق ایران**
۱. شرح تاسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران از ۴۴ تا ۱۳۵۰، تیر ۱۳۵۸
۲. آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مدافع مجاهدین خلق ایران، از کتاب آموزش هایی درباره سازمان مجاهدین خلق ایران (۳) تیر ماه، ۱۳۵۸
۳. بازرگان، مهدی: انقلاب ایران در دو حرکت، چاپ نراقی، تهران، ۱۳۶۳
۴. تاریخچه، جریان کودتا و خط مشی کنونی: سازمان مجاهدین خلق ایران، انتشارات ابوذر، تهران، ۱۳۵۷
۵. نشریه مجاهد، شماره ۲۶۴، نوامبر ۲۰۰۱
۶. نشریه مجاهد، شماره ۱۶۸، بهار ۱۳۷۶
۷. مسعود رجوی یک مجاهد خلق، انتشارات انجمن دانشجویان مسلمان خارج از کشور، پاریس، ۱۹۸۳
۸. خاطرات حسینعلی منتظری
۹. پول خون، انتشارات در دانشنگتنی، D.C. 1372
۱۰. میثمی، لطف الله: از نهضت آزادی تا مجاهدین، جلد اول
۱۱. صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱
۱۲. رضائی، احمد: نهضت حسینی، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، تکثیر و توزیع از نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)، اسفندماه ۱۳۵۴

## BIBLIOGRAPHIE

- ABAZARI Youssef, La raison sociologique, Tarhé-Nô, Téhéran, 1377.
- ABOT Pamela et WALLAS Claire, Introduction à la sociologie des théories féministes (traduction Maryam Khorassani/ Hamid Ahmadi), éditions Madar, Téhéran, 1376.
- ABRAHAMIAN Parvanh, l'Iran entre deux révolutions, Nashré-Nay, Téhéran,, première édition, 709 pages.
- ADAMIYAT Fereydoun, Le premier parlement et la crise de liberté, Raoshanguaran, Téhéran, 1377.
- ADAMIYAT Fereydoun, L'idéologie du mouvement constitutionnel iranien, Payam, Téhéran, 1355 .
- AKBARI Akbar, Les causes de la faiblesse historique de la bourgeoisie en Iran, Tabesh, Téhéran, 1358.
- ALE-AHMAD Djalal, L'intellectualisme et l'occidentalisme, Kharazmi, Téhéran.
- AMUZGAR, Jahangir, Khatami's Iran, One year later Middle East Policy, 1982.
- ARDESTANI, Le premier caravan envoyé des étudiants iraniens en europe, KHANDIHA, 1326 sh, n°80.
- ASHOURI Dariush, Nous et la Modernité, Sérât, Téhéran, 1376.
- ASHOURI Dariush, l'Asie face à l'Occident, Amir-Kabir, Téhéran, 1378, 302 pages.
- ASHRAF Ahmad, Les indices de la société iranienne, Presse de l'Université de Téhéran, 1355, Téhéran.
- ASHRAF , Ahmad, Mavané Tarkhi Roshd sarmayeh dari dar Iran,(Les entraves historiques du développement du capitalisme en Iran), Téhéran, Ed.Zamineh 1359 sh.
- ASHRAF Ahmad, Les obstacles historiques à la croissance du capitalisme en Iran,Payam, Téhéran, 1359 .
- AUBAIN ,Eugène , La Perse d'aujourd'hui, Paris, Ed. Armand Colin, 1908
- AYTON Joseph, Regard sur l'histoire de l'Iran copntemporain, (traduction de Yaqoub Ajand), Niloufar, 1359.
- AZGHANDI Alireza, l'incapacité de l'élite politique iranienne entre les deux révolutions, Ghomes.

- AZIMA Nazi, *Sous les cieux du monde*, Forouzan-Rouz, Téhéran, 1374 .
- BAMDAD, Badrol molouk, *L'Education démocratique en Iran*, Sherkat Matbouat, Téhéran, 1329 sh.
- BARZINE Saïd, *La factionalisation politique en Iran*, Nashré-Matkaz, quatrième édition, Téhéran, 1378, 127 pages.
- BASHIRIEH Hosseyn, *La société civile et le développement politique en Iran*, Nashré Elmé-Nôvine, Téhéran, 1378.
- BAZARGAN Mehdi, *Oeuvres complètes*, Téhéran..
- BEHNAM Djamshid, *Les Iraniens et l'idée de la Modernité*, Forouzan, Téhéran, 1375, 188 pages.
- BAYAT , Philip Mangol, *Tradition and change in Iranian socio-religion thought*, Stat University of New York press, 1981.
- BEHNAM, Djamshid, *Iranian va indisheh Tadjadod* , (Les Iraniens et la pensée du modernisme) Téhéra, Ed, Frazan, 1375-1996.
- BEHNOUD Massoud, *Les gouvernements iraniens d'Esfand 1299 à Bahman 1357 (de Seyed Ziya à Bakhtiyar)*, Djavidan, Téhéran, 1369, 970 pages.
- BOISSEL, Jean, *L'Iran moderne*, Paris, Ed. Puf. 1975.
- BORDEAU Georges, *Le Libéralisme* (traduction Abdol-wahab Ahmadi)n Nashré-Nay, Téhéran, 1378.
- BOROUDJERDI Mehrzad, *Les intellectuels iraniens et l'Occident*, (traduction Djamshid Shirazi), 1377.
- BOZORGMEHR Djalil, Dr. Mossadegh dans la cour d'appel militaire, Sherkat-Sahami Enteshar, 1365.
- BOZORGUI Wahid, *nouveaux points de vue dans les relations internationales, l'herméneutique et le poste-modernisme, la théorie critique*, Nashré Nay, Téhéran, 1377.
- BRODJERDI, Mehrzad, *Gharbzadeghi va sharghshenassi varouneh (Occidentalisation et orientalisme à l'envers)*.Iran Nameh, 8ème année, n° 3 1993.
- CHARIATI Ali, *Oeuvres complètes*, Hosseynieh-Ershad.
- DIGUAR Jean-Pierre, HORCADE Barnard et alli, *l'Iran au XXème siècle*, (traduction Abdorreza Hoshang-Mehdavi), Nashré-Alborz, 1379, 557 pages.

FARDOUST Hosseyn, L'avènement et la chute de la monarchie Pahlavi (Les mémoires du général Fardoust), l'Institut des études et des recherches politiques, tome 1 (708 pages, l'année d'édition 1369) et tome 2 (731 pages, l'année d'édition 1370), Téhéran..

HADJ-SEYYED-DJAVAADI Ali-Asghar, La crise des valeurs, Rawan.

HAERI Abdol-Hadi, Le premier affrontement des intellectuels iraniens à un double aspect de l'Occident, Amir-Kabir, Téhéran, 1376, 635 pages .

HASHEMI-RAFSANDJANI Akbar, La traversée de la crise (bilans et mémoires), Maarif-Enghelab, 1376 .

HAZEQ AZAM , Mas'ud, La stratégie culturelle de pays royal, université Padafan Melli, Téhéran, 1349-50.

HAKIM ELAHI , Nosratollah, L'époque Pahlavi et la transformation d'Iran, Pub. Elmi, Téhéran, 1346.

HOLAB Robert, Yorgen Habermas (traduction Hosseyn Bashirieh), Nashré-Nay, 1375.

HOLLIDAY, Fred, The Iranian Revolution: Uneven Development and Religions populism, Journal of international Affairs, vol 36, n°2, 1982.

The Genesis of the Iranian Revolution, Third World Quarterly , Vol 1, n°4, 1979.

HONARMAND, M. Le pahlavisme, philosophie politique, économique et sociale, Guilan-Téhéran, 1345.

HOUSHANG-MAHDAVI Abdol-Reza, La révolution iranienne selon la BBC, 1372, Tarhé-Nô.

HUNTINGTON, Samuel, The Clash of civilizations (traduction Modjtaba-Amiri Vahid), Le bureau des études politiques et internationales du ministère iranien des Affaires étrangères; 1375, 287 pages.

KADJI Hosseyn, Notre quitidité selon les intellectuels iraniens, Rôzané, Téhéran,1378, 242 pages.

KANI, Ali, Sazeman Farhangi Iran (l'Organisation culturelle d'Iran), Téhéran, Université de Téhéran, 1333 sh.

KAVIANI , Reza, La réformation. D'où faut-il commencer ? (un discours sur le système social d'Iran) ; Pub Ebn Sina, Téhéran, 1339.

KATOUIZIAN Mohammad-Ali(Homayoun), L'économie politique de l'Iran depuis la révolution constitutionnelle à la chute du Shah, (traduction Mohammad-Reza Nafissi), Papyrus, Téhéran, 1366, 239 pages.

- KAVIANI Hamid, Clés de la victoire d'un président de la république, Zekr, Téhéran, 1378, 260 pages.
- KAY-MARAM Manouchehr, Les camarades d'en haut, Shabaviz, Téhéran, 1374, 506 pages.
- KAZEMI, Farhad, Poverty and revolution in Iran (The Migrant poor, Urban, Marginality and politics) ,New York, and London, New york university Press, 1980.
- KEDDI, Nikki R, The roots of the ulamas power in Modern Iran, In: Scholars, Saints and Sufis, Berkeley, Ed. University of California, 1972.
- KHAMAÏ Anwar, De la scission au coup d'Etat, Hafté, première édition, Téhéran, 1363.
- Islam, Liberty and development, Binghamton ,N.Y.: Institute of Global Cultural Studies, 1998.
- Le millénaire du dialogue: rapport sur la visite de Khatami à l'ONU, Rasanesh, Téhéran, 133 pages.
- KHAVAND, Fereydoun A, Economie iranienne, Les incertitudes du président Khatami.Géopolitique,n° 64, 1999.
- KHOMEINY Rouhollah, Kasf-al-Asrar, ou la découverte des mystères, Bita, Téhéran.
- KHOMEINY Rouhollah, Le Vélat-Faghig et le gouvernement islamique, Bita, Téhéran
- La vision communautaire du pouvoir et la révolution iranienne, Archives de sciences sociales des recherches (CNRS°, n°93 , 21996.
- L'utopie sacrifiée (sociologie de la révolution iranienne, Paris, Ed Presses de la Fondation nationale des sciences politiques,1993.
- Anthropologie de révolution iranienne (le rêve impossible), Paris, Ed. L'Harmattan, 1997.
- KIAN, Azadeh, La Révolution iranienne à l'heure des réformes: mobilisation des femmes.Le monde diplomatique,45 e année, n°526,1998.
- MAC NSY Yan et alli. Introduction aux idéologies politiques (traduction Mehdi Qahed), Nashré Markaz, Téhéran, 1375.
- MAKKI Hosseyn, 20 ans de l'Histoire iranienne, Amir-Kabir, 1358, 581 pages.
- MAKKI Hosseyn, Les événements du 30 Tir, Bongah-e-Nashro-Tardjomé.Téhéran, 1360.

- MALLAR Christian et RODIER Alain, Reza Pahlavi, Paris, PLON, 269 pages.
- MILANI Abbas, Le modernisme et l'anti-modernisme en Iran, Atyeh Téhéran, 1378 .
- MILANI Abbas, L'énigme de Hoveyda, Akhtaran, Téhéran, 1380, 9ème édition, 549 édition.
- MIRZAÏ Ghafour, L'avenir captif du passé, Mazda.
- MOHAMMAD T. Les tensions et les accrochages de rue et les complots sous le gouvernement Mossadegh, 1359, Rassa.
- MOLOJANI, Akbar: Evolution socio-historique et les intellectuels en Iran, Eurorient, n°3, Septembre, 1998.
- MOLOJANI Akbar, Sociologie politique de la révolution islamique de 1979, édition L'Harmattan, 1999, 320 pages .
- MOLAJANI, Akbar, Evolution socio-historique et les intellectuels en Iran (Fin du XIX e siècle- Fin des années 1970, Euroient, n°3, Septembre 1998.
- MOSSADEGH Mohammad, Les mémoires et les souffrances, Téhéran.
- NAFISI, Saeed, Les développement d'Iran dans l'époque de REZA CHAH Publication Jibi, Téhéran, 1323 sh.
- NARRAGHI Ehsan, Enseignement et changements sociaux en Iran du VIIème au XXème siècle, Editions de la Maison des Sciences de l'Homme, Paris .
- PARSA, Misagh, Social Origins of the Iranian Revolution, New Jersey, Ed, Rutgers University Press, 1990
- PAHLAVI Mohammad-Reza, Réponse à l'Histoire, Mard-e-Emrouz, 1371, 377 pages.
- RADJABI Mohammad-Hassan, La biographie politique de l'Imam Khomeiny, Ghebleh, 1368.
- RADJABI Fatemeh, l'Amérique, Grand Satan, Ketab-e-sobh, 1375.
- RAMAZANI ,R.J., The shifting premise os Iran's foreign policy: towards a democratic peace ? The Middle East Journal, 52, 1998.
- SANDJABI Karim, Les espoirs et les désespoirs, Editions Djebhé-Mellioun, Londres, première édition, 460 pages.
- SAR-SHAR Homa, Les Mémoires de Shaaban-Djafari, Nashré-Salès, première édition, 484 pages.

SHAYGAN, Dariyush, Les illusions de l'identité, Paris, Ed du Félin, 1992.

Regard Mutilé (chizophrénie culturelle: Pays traditionels face à la modernité) , Paris, Ed Alain Michel, 1989.

TAGHI-ZADE Hassan, Les articles, Farhang, Téhéran, 1322.

VARDJAVAND Parviz, Le progrès et le développement sur la base d'identité culturelle, Sherkat-Sahami Enteshar, 1364.

William sulivan, Mission on IRAN (New York, 1981)

D'autres Sources bibliographiques:

- Les mémoires et les combats de l'hodjat-ol-eslam Falsafi, 1376 .  
édition de Markaz-e-Asnad-e-Enghlab Eslami .
- Les docupments du Nid d'Espionage, divers tomes.
- La revue Rahavard, n°31, automne 1371.
- La revue politique et culturelle Mehragan.
- La revue politique et culturelle Rouzegar-e-Now.
- La revue politique et culturelle pooyeesh.
- La revue politique et culturelle Cheshmandaz.



#### درباره نویسنده

دکتر ناصر قرکزلو، محقق و پژوهشگر و استاد دانشگاه، فارغ التحصیل رشته های علوم سیاسی، جامعه شناسی، اقتصاد و مدیریت از دانشگاه های هندوستان و انگلستان و نیز درجه دکترای علوم سیاسی و روابط بین المللی از دانشگاه فرانسه می باشد. وی متخصص و کارشناس روابط بین المللی در زمینه ایران، خاورمیانه، آسیای مرکزی، هند و فرانسه می باشد.

از وی مقالات تحقیقی و کتب متعددی در این زمینه ها به چاپ رسیده است.

بیشتر کارهای تحقیقی که در بررسی زمینه ها و ریشه یابی عوامل انقلاب اسلامی انجام شده است عموماً با توجه به گرایشات سیاسی نویسندگان آن تنظیم شده است. آنچه که توسط نویسندگان و محققین با گرایش نزدیک به سلطنت و رژیم پهلوی سعی در آسمانی جلوه دادن همه وقایع در دوران سلطنت پهلوی دوم بوده است. در حالیکه گرایش دوم نیز با هیستریک ضد سلطنت به ارائه کارنامه ای صرف سیاه پرداخته است. نویسنده در این کتاب در صدد است با بررسی بیطرفانه و خارج از گرایشات سیاسی که گاه راه به افراط می پیماید به بررسی یکی از سرفصلهای مهم در تاریخ معاصر ایران بپردازد.